صاحب دنیا

شاهکار ژول ورن



ترجمه: شکیباپور



دنیای کتاب

بهاء ۲۰۰ ریال

شاهکار
ژول ورن

صاحب دنیا

ترجمه :

کریم کیوان



دنیای کتاب
تهران ـ شاه آباد پاساژ اقبال
تلفن ۳۱۹۷۱۹



شرح مختصری از زندگی ژول ورن و آثارش

ژول ورن هشتاد داستان با نوولهای مفصل وچندین کتاب علمی وتاریخی مانند **جغرافیای مصور فرانسه و مستعمرات آن (۱۸۶۸) وتاریخ مسافرتهای بزرگ ومسافرین مشهور (۱۸۷۸ وکریستف کلمب (۱۸۸۳)** نوشته و تنها با همکاری دیگران بقدر پنجاه نمایشنامه نمایش داده است .

شهرت اوصد ساله است برای اینکه این نمایشنامه‌ها درسالهای ۱۸۶۳ تا ۱۹۵۰ نمایش داده شده ودرفاصله این مدت کتابهای مشهور و بی‌سابقه‌ای مانند **صبح هفته دربالون ، مسافرت بمرکز زمین ــ مسافرت اززمین تاکره ماه** که جزء بهترین داستانهای اوبشمار میآید انتشاریافت .

درقرنی که دوره ظهورعده‌ای ازنوابغ مانندبالزاك ـ دیکنس ـ دومای پدر ـ تولستوی ـ داستایوسکی ـ تورگینف ـ فلوبر ـ ستاندال ـ ژرژالیوت وزولا بوده این نویسنده بزرك مانند ستاره‌ای درخشان دربین آنان ظاهرشد و شبیه يك هنرمند فوق‌العاده وچون کسی که ازدنیای غیب خبرمیدهد باقدرتی عجیب و خلاقه مانند مردی که چیزهای نادیده را می‌بیند و میتواند در عالم خیال تصورات عجیب بکند تاریخ علوم انسانی را ورق زد وآنچه که نوشت درلوح

خود بی‌سابقه بود .

مردم درباره او سخن‌ها گفتند وشهرتها دادند اماکسی نمیدانست این نویسنده بی‌نظیر با این قدرت خلاقه چگونه توانسته است اسرار تاریك جهان آینده را روشن کند .

درحقیقت این واقعه بسیار عجیبی بود کـه یك نویسنده معمولی مـانند هزاران نویسنده قلم بدست بگیرد ودرمدت نزدیك یك قرن مطالبی اسرار- آمیزدرداستانهای خود بنویسدکه تاآنروز دانشمندان موفق نشده بودندآثار آنرا درعلوم بدست بیاورند .

آنچه راکه اودرداستانهای خودنوشته مربوط‌بآینده است امااونتوانسته است راهی برای رسیدن به این‌آینده نشان بدهد .

ژول ورن مانند شاعرقرن نوزدهم است وشباهتی به مهندس قرن بیستم نـدارد .

رادیو ـ اشعه مجهول ـ اختراع سینما واتومبیل‌که اوشاهد پدیدآمدن آنها بوده درآثاراونقش مهمی بازی نمیکند و در داستانهـای او بطور مثال قمرهای مصنوعی یاگلوله‌هائی راکه ستاره‌شناسان بسوی ماه میفرستادند نقش یك ماشین تئاتر را بازی می‌کند .

یکی از رمانهای مشهورش بنام پانصد میلیون‌فرسنگ زیردریا انسان را بیاد آن زیردریائی‌ها میاندازدکه ده سال بعد از آن مهندس لابوف بآب انداخت .

ژول ورن وسایل فنی بدست اشخاص نمیدهدکه با آن بتوانند باسرار جهان نزدیك شوند اما او درداستانهای خود وجود این اسرار وامکان قدرت رسیدن به‌آن را نشان میدهد .

او یك مرد فوق‌العاده‌ای نیست باین دلیل‌که ادیسون هم‌که یکـی از مخترعین بنام است نمی‌توانست پیش‌بینی‌کندکه یکروز خواهد توانست باین کشفیات بزرك برسد .

تحولات بزرگی‌که علوم می‌توانست درجهان امروز ایجادکند هرگز

بفکرمخترعین نمیرسید اما هرچه بود این بودکه ژول ورن باقدرتی عجیب بااینکه درسال ۱۸۷۵ کتاب مینوشت از تمام مخترعین وآنچه که در سال دو هزار مسیحی واقع خواهد شد خود رانزدیکتر میدید .

اویك موجود جداگانه ویك نویسنده زبردستی بودکه در علوم تمرکز نداشت ولی میتوانست قدرت‌های عجیب ووحشتناك راپیش‌بینی‌کند یك موجود خلاقه‌ای بود در عصری‌که راه‌آهن‌ها و کشتی‌هـای عظیم مسافربری دنیـا را واژگون می‌ساختند حادثه وقدرت‌هائی راکه انسان خواهد توانست درآینده بوجود بیاورد دربرابرنظر مردم مجسم میساخت .

دردنیای ما زندگی می‌کرد و باجهان‌کیهان وعلوم متافیزیك آشنائی نداشت اما مانند پاسال درجایگاه دوردست تصور وخیال قدم میزد اما وقتی کتاب **میشل‌استروگوف** اورا می‌خوانیم دنیائی ازتجزیه وتحلیل درآن‌نهفته و نیروهای انقلابی روسیه شوروی را درنظرما مجسم میسازد .

اویك داستان نویس ودرام نویس وخالق چیزهای نادیده‌ای است و با قدرت واستعدادی عجیب حوادث بزرك جهان را بهم می‌پیوندد .

اومثل الکساندردوماکتاب مینوشت اما ژول ورن ازداستانهای اوالهام میگرفت . گذشته را بآینده ارتباط میداد وبطورخلاصه ژول ورن زمان حال را توصیف میکند وحوادث‌آنرا بآینده مربوط میسازد .

۲

ژول ورن در تاریخ هشتم فوریه سال ۱۸۲۸ در شهر نانت بدنیا آمد پدرش پیرورن فرزند یکی از قضات پروانس درسال ۱۸۲۵ دفترکاریکی از وکلای دادگستری راخریداری‌کرد و درسال ۱۸۲۷ باسونی آلوت‌که دختر یکی ازاشراف نانت‌بود ازدواج‌نمود وافراد خانواده این دخترازدریانوردان معروف بودند .

ژول ورن برادری‌بنام پل (۱۸۹۷-۱۸۲۹) وسه خواهر بنامهای‌آنا- ماتیلا وماری داشت .

درسن شش‌سالگی دروس ابتدائي را اززن بیوه یکی‌ازافسران‌آموخت

وچندی هم با برادرش درمدرسه سن دانتن به تحصیل مشغول شد .

درسال ۱۸۳۹ تحت سرپرستی یکی از دریانوردان سوارکشتی وعازم هندوستان شد اما چون پدرش از این ماجرا اطلاع یافت بهانه آورد که قصد داشته است که برای دخترعمویش کارولین ازآنجا یك گردنبند کهربا بیاورد و چون مورد مؤاخذه قرار گرفت قسم یاد کرد که ازاین ببعد درعالم خیال به‌ـ مسافرت برود .

درسال ۱۸۴۴ در لیسه نانت نام‌نویسی کرد دوقصد داشت که در این لیسه دوره منطق وفلسفه را بگذراند .

وقتی دیپلم خود را گرفت چون پدرش می‌خواست که او حرفه قضاوت را پیش بگیرد شروع به خواندن رشته حقوق نمود .

دراینمدت هنوز دخترعمویش کارولین را دوست داشت و در عین حال مشغول نوشتن کتابها وسرودن اشعار ویك تراژدی منظوم برای تأتر شد اما تراژدی او مورد قبول واقع نشد وکسی ندانست نام‌آن چه بوده است .

کارولین در سال ۱۸۴۷ با دیگری ازدواج نمود و ژول ورن را در حالتی ناامید تنها گذاشت .

اولین امتحان رشته حقوق راگذراند وبعد ازانجام تحصیل از پاریس خارج شد درسال بعد یك درام دیگر نوشت که موضوع آنرا مردم درروزنامه‌ی نانت خواندند .

ازفن تأتر نویسی خوشش میآمد باین جهت دو مرتبه بپاریس رفت و ازپدرش اجازه گرفت که برای پایان دادن رشته حقوق به پاریس برود وبرای باردوم درتاریخ دوم نوامبر ۱۸۴۸ سوارکشتی عازم پاریس شد .

هنوز بیوفائی کارولین را فراموش نکرده بود و دراین خصوص نامه‌ای بیکی ازدوستان موسیقی دان خود بنام آرسیفرد که بعدها درتأتر بااوهمراهی کرد باین مضمون نوشت :

برای اینکه ازنوشته‌هایم استقبال نکردند ونامزدم مرا رهاکرد ازاین شهر میروم اما همه آنها یکروز خواهند دانست که این پسربچه بیسروپاکه

حالا باو ژول ورن می‌گویند چه‌آتشی روشن خواهدکرد .

درپاریس بایك جوان نانتی درمدت تحصیل هم منزل‌شدنام این دوست ادواردبونی بودکه دریك منزل شیك ومبله درکوچه‌کومدی‌قدیم منزل‌داشت.

چون برای دانستن وآموختن هرچیزحرص واشتیاق زیاد داشت و از طرف دیگربواسطه مقرری مختصر نمیتوانست درهمه جا حاضرباشد باشرکت بونامی ، دریکی ازنمایشنامه‌ها بازی‌کرد و بالاخره این دو جوان باکمك یکدیگر درتآترهابنای‌آمد ورفت را گذاشتند وبقدری دراین فن‌اشتیاق داشت که روزها روزه میگرفت وباپول مختصر بمطالعه نمایشنامه‌ها سرگرم میشد.

باشوق وعلاقه زیاد شروع بنوشتن نمایشنامه نمود و در این مرحله با الکساندر دوما پدرآشنا شد و درمنزل او بنای آمد ورفت‌گذاشت بطوری‌که توانست دریکی از نمایشهای **تفنگداران جوان** الکساندردوما شرکت نماید.

درسال۱۸۴۹ سه‌نمایشنامه‌نوشت‌که دوتای آن معلوم بود ازنمایشنامهای دوما اقتباس شده و نام این نمایشنامه‌ها دسته بندیهای باروت ، حادثـه در دوران ولایت عهدی و یك کمـدی منظوم در یك پرده بنـام حصیرهای پاره شده بود .

این نمایشنامه سوم بودکه مورد توجه دوما واقع شد بطوریکه چندین بار آنرا نمایش دادند و بدنبال آن دو نمایشنامه دیگر بنامهای **دانشمند** و **کسی که می‌خندد** که‌آنها هم نمایش داده شد .

دراین سرگرمی‌ها تحصیلات حقوق اودنبال میشد وژول‌ورن توانست درسال ۱۸۵۰ پایان نامه حقوق را بنویسد بموجب وصیت پدرش قرار بودکه شغل وکالت یا قضاوت را پیش بگیرداماژول‌ورن ازاین شغل خوشش نمی‌آمد وتنها چیزیکه اورا بسمت خود میکشاند نویسندگی بود .

بااین حال ازپاریس خارج‌نشد وبرای امرارمعاش مجبورشد درس‌بدهد ولی باز هم مشغول نوشتن بود تا اینکه در سال ۱۸۵۲ در مجلـه ، **موزه خانوادگی** کتاب **اولین‌کشتی‌های دریانوردی** را انتشارداد وبدنبال آن‌کتاب **مسافرت با بالون** و داستان دکتر اوس ، بنام **مردی درهوا** با دو داستان و

کتاب **مسافرتهای عجیب** ازچاپ خارج شد .

درسال ۱۸۵۲ ژول‌ورن اولین نوول مفصل خود رابنام ، **مارتین پاز** که یك داستان بود وماجراهای هندیها واسپانیولیها واهالی پرو را باوصفی عجیب شرح داده شده بود انتشارداد .

دربیستم‌آوریل سال ۱۸۵۳ که درآن تاریخ با تمام مجامع هنری‌آشنا شده بود درتأتر لیریك توانست نمایشنامه معروف خود **کولی مابارد** راکـه اپرت درسه پرده‌بود وآنرا باکمك وهمکاری **میشل‌کاره** نوشته بود و دوستش **اریستید هیکار**موسیقی‌آنرا تنظیم نمود نمایش‌بدهد .

دراین تاریخ چهل نمایشنامه از او نمایش داده شده بود و این خود پیشرفت وموفقیت بزرگی بود .

سال بعدکمی بعد ازمرك **ژول سوستر** ازتأتر لیریك خارج شد و در اطاق کوچك خود واقع در **بولواربن‌نوول** شروع بکار نویسندگـی نمود و اولین قطعه ، **ارباب زکریا** را در۱۸۵۴ وبعد ، **گذراندن زمستان درمناطق قطبی** را انتشار داد در حالی‌که نمایشنامـه‌های او بدنبال یکدیگر نمایش داده می‌شد .

درسال ۱۸۵۷ با **هونورین‌آن هبه مورن** بیوه زن بیست و شش ساله که مادر دو فرزند بود آشنا شد و ژول ورن بسبب آمد ورفتی‌که با پدر این دخترداشت وبعدها با دخترش ازدواج نمود بعنوان نماینده حوالجات داخل بورس شد .

ازآن تاریخ در بولوار مونت مارترسین درکوچه سور ، منزل‌گرفت نوشته‌های او دراین تاریخ خوانندگان وعلاقمندان زیاد داشت و دراین مدت چند بار هم بسفر انگلستان وایرلند و نروژ واسکاندیناو (۱۸۶۱) رفت .

درسال ۱۸۶۰ یك اپرت دیگر با موسیقی هیگال و یك ترانه‌کمدی با کمك شارل والدت بنام **یازده روزدرپایتخت** نوشت .

در همـان سال در تاریخ سوم اوت ۱۸۶۱ اولین فرزند او ، میشل‌ـ ورن بدنیا آمد .

درسال ۱۸۶۲ درمجله هنزل کتاب پنج هفته در بالون را نوشت و قراردادی بااو بست که بیست سال تمام بااوهمکاری کرد .

دراین تاریخ حرفه مخصوص اوآغازگردید وداستانی که درسال ۱۸۶۲ انتشاریافت چنان سوکسه وپیشرفتی درفرانسه ودردنیا پیداکرد که ژول ورن میتوانست بافراغت تمام بنویسندگی مشغول شده وازکارکردن دربورس دست بکشد اما هنزل از او تقاضاکرد که درانتشار مجله‌ای بنام تعلیم وتربیت با او همکاری کند.

در ستونهای این روزنامه بود که از شماره اول آن از بیستم مارس ۱۸۶۴ به ترتیب کتابهای معروف اووکتاب پرسروصدایش بنام حوادث کاپیتان هارتراس انتشار یافت وبعدها بصورت کتاب بسیار قطوری درآمد .

درهمان سال ازکتابخانه‌های معروف کتاب ، مسافرت بمرکز زمین و سال بعد از زمین تا ماه و حادثه ۹۷ ساعت بدست مردم رسید این کتاب یعنی از زمین تا ماه ابتدا در روزنامه دبا منتشر شده‌بود اما وقتی‌این‌کتاب بطور جداگانه ازچاپ خارج شد و داستانهای مهیج او در مجله بنظر مردم رسید جمعی ازجوانان نسبت بنوشته‌های اوعلاقمند شدند وکسانی که در علوم مشغول مطالعه بودند ازخواندن کتابهای او اظهار علاقه میکردند .

عقاید او درباره علوم چنان سروصدا پیداکرد که فیزیك دانان وستاره‌شناسها مانند ژول ژانسن وریاضیدان معروف ژوزف برتراند کتابهای او را می‌خواندند و با راهنمائی از این‌کتابها فواصل سیارات را میسنجیدند و در خواندن کتاب مسافرت بماه فکرجدیدی برای مسافرت باین کره نورانی در مغز مردم پیدا شد .

بایدگفت که همین مطالعات برای نویسنده پرکار مقام و منزلتی خاص پیداکرد و خودش هم در اثر نوشتن این‌کتابها با روشنی تمام میتوانست در اسرار خلقت وهزاران عجایب و اسرار قضاوت نماید .

این مرد عجیب ونویسنده با استعداد درسن بیست وهفت سالگی چنان شهرت پیداکرده بود که تعداد بیشماری دوستان پیداکرد واورا مانندکاشف با

استعدادی میدانستند که میتواند بسرزمین‌های ناشناس دست پیدا کند .

مردم اورا بیشتر ازسایر نویسندگان دوست داشتند واورا میپرستیدند ومی‌گفتند نویسندگانی مانند بالزاك ، ویکتورهوگو ، تولستوی ، فلوبر ، زولا ماراتحت اختیار خودگرفته وبما حکومت میکنند اما ژول ورن مانند دوست وهمکار مهربانی است‌که نژاد اوغیر ازنژاد ما است وهرچه راکه بما می‌گوید راست وحقیقی است .

این نویسنده هرچه مینویسد درست است اوبا ما زندگی می‌کند اما از جهان دیگر وازدنیاهای ناشناس‌بما خبرمیدهد ومارابسوی مسافرتهای عجیب می‌کشاند .

این عقاید بین مردم درنتیجه انتشارچند جلدکتاب مهم ژول ورن پیدا شده بود ومردم با خواندن‌کتابهای ، **کودکان‌کاپیتان‌گرانت (۱۸۶۷) بیست هزار فرسنك زیردریا (۱۸۶۹) مسافرت دوردنیا در هشتاد روز (۱۸۷۳) جزیره اسرار آمیز (۱۸۷۴) میشل استروگوف (۱۸۷۶) خط های سیاه (۱۸۷۷) یك کاپیتان پانزده ساله (۱۸۷۸) مسافرت در جاده چین (۱۸۷۹) پانصد میلیون (۱۸۷۹) اشعه سبز (۱۸۷۹) فرشته لجوج (۱۸۸۳) ماتیاس ساندروف (۱۸۸۵) مجمع‌الجزایر در آتش (۱۸۸۴) فاتح شبگرد (۱۸۸۰) دوسال‌تعطیل (۱۸۸۸) قصرکارپاتها (۱۸۹۲) جزیره‌آفتاب پرستان (۱۸۹۵) درپیشگاه‌پرچم (۱۸۹۶) یك درام درلیونی (۱۹۰۴) صاحب دنیا (۱۹۰۴)** دچار حیرت میشدند .

مانمی‌توانیم تمام‌کتابها را دراینجا نام ببریم ولی نام بردن بیست جلد ازاین‌کتابها نشان میدهدکه این نویسنده بااستعداد بچه پیروزی خارق‌العاده دست یافته وتوانسته است چه حوادث بزرگی را درجهان پیش‌بینی نماید .

این کتابها وتهیه چنین مطالب مهم وبی‌سابقه‌نشان میدهدکه نویسنده با استعداد تا چه حد توانسته است باعماق اسرار جهان فرو برود او دارای استعداد وهنرمندی عجیبی‌بوده ودرنامه‌هایش باهزاردلیل این استعداد راثابت میکند واصرار زیاد داشته است‌که همه چیز را بشناسد .

سالهائی که کتابهای اویکی بدنبال دیگری انتشارمیافت شب و روزکار می‌کرد بمسافرت میرفت ، مطالعه می‌کرد و قطعاتی را می‌نوشت و همه را مانند سلسله زنجیر دراختیار خوانندگان می‌گذاشت .

درسال ۱۸۶۶ پس ازگذراندن پیروزیهای اولیه در ناحیه‌کروتوی ، منزلی‌اجاره‌کرد واولین‌کشتی راکه‌نام‌پسرش راروی‌آن‌گذاشته‌بود خریداری کرد بنام سنت میشل این یکنوع قایق ماهیگیری بودکه بعضی دست کاریها آنرا برای دریانوردی آماده ساخت ودر واقع محلی‌بود برای‌کار و آلتی برای راهنمائی‌های فکری او بود ابتدا بااین قایق درروی رودخانه سن و- مانش بگردش وسیاحت میرفت ودرهمین‌گردشهای مختصربودکه‌بتدریج پایه مسافرتهای بزرگتری استوارگردید .

ژول ورن‌کسی نبودکه‌بگردش وسیاحت درشطها ورودخانه‌ها اکتفاکند.

در اوایل سال ۱۸۶۷ باتفاق برادرش پل بمسافرت آمریکا و سواحل گریت استرن رفت و این مسافرت بوسیله‌کشتی بزرگی انجام شدکه با تمام کابلهای تلفنی مجهز شده بود ودربازگشت از این سفر بودکه توانست اوقات خود راصرف نوشتن **بیست هزارفرسنگ زیر دریا** نماید قسمتی‌ازآنرا ابتدا درساحل سن میشل‌که آن را اطاق‌کار خود مینامد برشته تحریر درآورد .

درسالهای ۱۸۷۰ تا ۱۸۷۱ ژول ورن در ساحل **کروتوی** اقامت‌نمود ومشغول نوشتن شد وتا روزی‌که مجله هتزل بکار میافتاد اوچهارکتاب برای انتشار حاضرکرده بود درسال ۱۸۷۲ در موطن خود ، در آمین ساکن شد دو سال بعد یك هوتل شخصی ویك‌کشتی بزرك بنام سن میشل خریداری‌نمود و انتشار کتاب **گردش بدوردنیا درهشتاد روز** که بعضی قسمتهای آنرا با همکاری **ادلف دانری** نوشته‌بود در سن‌مارتن غوغای عجیبی بپاکرد ودرمدت بیست سال‌کارش این بودکه بمسافرت برود ودر مراجعت بانوشتن چندکتاب افکار عامه را بسوی خود جلب نماید .

درسال ۱۸۷۱ پدرش ودر ۱۸۸۷ مادرش را از دست داد و برادرش پل درسال ۱۸۹۷ ناپدید گردید وخودش درسال ۱۹۰۲ دچاربیماری‌آب‌مروارید

در چشم شد .

دراین خصوص در سالهائی‌که به پیروزی نهائی رسیده بود می‌نویسد زندگی من‌پرازکامرانیهااست واین تنهاچیزی‌بودکه من‌اززندگی میخواستم.

درسالهای ۱۸۸۷–۱۸۸۶ بعد ازحادثه تیراندازی‌که می گفتند یکی‌از خواهرزاده‌هایش که‌مبتلا به‌جنون‌مغزی بوده گلوله‌ای‌بسوی‌اوانداخت وژول‌ورن در اثر این حادثه مجروح گردید ، پس از فروش کشتی از زندگی اجتماعی دست‌کشید بمسافرتهای طولانی رفت وعاقبت درشهر آمین ساکن شد وبکارهای شهرداری‌که برای او معین‌کرده بودند سرگرم گردید .

درآن روزها ازکارهائی که‌کرده بود احساس خرسندی می‌کرد ودرسال ۱۸۹۲ بیکی از خواهرهایش نوشت دیگر مردم پاریس مرا نخواهند دید زندگی ژول ورن برای‌آنها سرسام‌آور است دیگردارای آن نشاط وسرمستی نیستم کارهای من تمام شده و ضربه‌های گلوله‌که بمن اصابت‌کرده مرا زنده نخواهد گذاشت .

با اینحال تا وقتی کـه میتوانـست قلم بدست بگیرد نویسندگـی رارها نکرد دربرابرنویسندگان ایتالیائی گفته بود :

وقتی‌که من چیزنمی‌نویسم مثل این است‌که زنده نیستم .

درهمین حال بودکه مشغول نوشتن داستان حوادث ارتور گوردون‌بنام **ادگـارپو** شد واین‌نویسنده‌ازکسانی‌بودکه درمدت‌پنجاه سال توجه ژول‌ورن را بخود جلب‌کرد واورا دوست داشت .

سپس ، حوادث قهرمانان آمریکائی را بنام **ابولهول** جنك نوشت و تاریخ ۲۴ مارس ۱۹۰۵ که مرگ اورا در ربودبازهم چندین‌کتاب مفیدبنام او انتشار یافت .

۳

اولین‌کتابی که بعد از مرك ژول ورن‌درباره اونوشته شداثرشارل‌لومیر بنام ژول ورن است‌که درسال ۱۹۰۸ منتشر شد .

بعد ازاین تاریخ بسیاری ازآثار ومقاله‌ها درفرانسه ودر سایر کشورها

درباره ژول ورن و زندگی او انتشاریافت .

چون ما فرصت نداریم که تمام این کتابهـا و مقالات را نام ببریـم خوانندگان و کسانی که علاقه دارند زندگـی ژول ورن را بدرستی بشناسند بنوشته‌های یکی از خواهرزاده‌های او بنام مارگریت دعوت می‌کنیم کتاب او درسال ۱۹۲۸ بوسیله سیمون کارل انتشاریافت ودرسالهای ۱۹۳۳ تا ۱۹۶۶ درکتابخانه هانت چندین بار بچاپ رسید .

گذشته ازآن بایدآثار آندره پرموتی وبونیه دولاشانل را نام ببریم که کتابی بنام تاریخ زندگی یك ناشر ونویسندگان نوشته ودر مجله‌های آن همه میتوانند تاریخ مفصل زندگی ژول ورن را مطالعه نمایند .

شماره‌های مجله ، سوسیته ژول ورن ، که سیزده شماره است وازنوامبر سال ۱۹۳۵ تـا دسامبر ۱۹۴۸ طول کشیده دارای مطالب و اطلاعات بسیار مفید ونشنیده‌ای است که درتمام کتابخانه‌ها یافت میشود .

بایدبگوئیم که شماره‌های مخصوص مجله هنروادبیات و نامه‌های ادبی و پاریس ولیور دوفرانس هاشت مطالبـی را بطور خصوصـی در باره ژول ورن نوشته که خواندن و مطالعه هرکدام مسائل تازه و اطلاعات مفیدی را در ـ اختیار می‌گذارد .

در کشور چه میگذشت

سلسله کوههای عظیم سواحل اقیانوس اطلس در امریکا که کشورهای کارولین شمالی و ویرژینی و پنسیلوانیا و ایالت نیویورك را احاطه کرده بدو نام کوههای آلگانی و آبالاسن معروف شده است این رشته جبال عظیم دارای دو سلسله مشخص است در سمت مغرب کوههای کمبرلند و درمشرق به کوههای آبی شهرت دارد .

اما این کوههای عظیم امریکای شمالی که محوطه‌ای در حدود نهصد هزار مایل تایکصد وشصت هزار کیلو متررا احاطه کرده چندان ارتفاع زیاد ندارد وبطور متوسط بلندی آن دربعضی جاها ازشش هزار پا تجاوز نمی کند وسراشیبی آن نسبت کوههای واشنگتن بیشتر است این سراشیبی های عظیم که ازیك طرف درآبهای ساحلی الباما و از سمت دیگر به رودخانه‌های سن لوران منتهی می گردد تا آن روز نظر کوه پیمایان را بطرف خود جلب نکرده بود و چون قله بسیار مرتفعی نداشت کسی دران فکر نبود که بیالای آن برود معهذا قسمتی ازاین کوه که بنام غول عظیم معروف بود سیاحان تا آن روز نتوانسته بودند

بقلعه آن برسند زیرا جاده‌اش بسیار مشکل و بالا رفتن ازاین سراشیبی خطرناک کار بسیار دشواری بود.

با وجود اینکه قله غول عظیم تا آن روز طرف توجه کسی نبود براثرحوادث عجیبی که بعدها اتفاق افتاد توجه عموم را بسوی خود جلب کرد این مطلب را بدان جهت می گوئیم که حادثه این کوه از وقایع بسیار عجیب وخارق‌العاده ای بود که خواه ناخواه دنیای قرن بیستم را شاهد ماجراها و حوادث شگفت قرارداد و گاهی‌ازخود می- پرسیدم آیا آنچه را که من دیده بودم واقعیت داشت و با مطالبی را که شاهدآن بودم توانسته‌ام کمال وتمام شرح بدهم واگربخواهم حقیقت را بگویم اعتراف می کنم که آنچه را دیده و دراین‌جا برای شمانقل میکنم آنقدر شگفت و دوراز حقیقت است که باور کردنش برای‌خودم که در این ماجرا حضور داشتم مشکل‌است .

اما چون شغل وماموریت من بازرسی کل پلیس واشنگتن بود و از راه کنجکاوی مرا خواه ناخواه بسوی خود کشید در مدت پانزده سال‌خدمات خودبابسیاری‌ازماجراهای‌عجیب مواجه شده وخودم نیزدر انجام‌این ماموریت‌های سری‌ذوق وعلاقه مخصوصی داشتم‌معهذاتمام‌این پیش آمدها سـ ـ شد که شاهد شگفت‌ترین واقعه تاریخ شدم وعجیب در این‌است که روسای مربوطه هم نسبت بمن ایمان مخصوصی داشتند واز بین هزاران مامور زبردست مرابرای کشف این‌حادثه عجیب فرستادند و پیش‌آمدهاهم با من مساعدت کرد که بتوانم باچنین راز عظیم روبرو شوم .

فقط ازخوانندگان این داستان‌خواهش دارم که آنچه رامینویسم

ازمن باور کنند زیرا من نه اغراق گوهستم که بخواهم ازخود داستانی بسازم و آنقدرها استعداد علمی در خود سراغ ندارم که عجیب ترین حادثه را باین شکل درآورم وبرای اینکه شما سخنان مرا باور کنید متاسفانه هیچ شاهدی‌برای صدق ادعای خود غیراز خودم ندارم واگر هم نخواستید حرفهایم را باور کنید خود دانید .

این کوه بنـام غول عظیم معروف شده دریکی ازقسمتهای مهم سلسله جبال کوه‌های آبی‌قرار گرفته ودرنواحی کارولین‌شمالی بشکل نیم رح یك کوه عظیم‌نمایش داده میشود .

اگر کسی از مزارع مورکانتون که در ساحل رودخانه ساروا ، قرار گرفته خارج‌شود درفاصله‌چندمیلی هیکل این کوه عظیم رابشکل عجیبی مشاهده می کند.

آیا این غول عظیم چیست ؟آیا نامی راکه مردم اطراف کوه - آبی بآن‌داده‌اند برای این کوه درست ومناسب است.

البته کوه‌های آبی ازنظراینکه دربرابر افق‌آبی قرار گرفته نام گذاری‌آن چندان عجیب نیست ولی باید دانست برای چه‌باین‌قسمت نام غول عظیم داده شده است آیا درحوالی این کوه پرندگانی‌وحشی وشکاری یاعقاب‌های وحشی یا لاشخوارهای قطبی زندگی می کنند و آیا این مرکز اسرارآمیز محل زندگی پرندگان وحیوانات‌شکاری است؟ شایداینطورباشد زیرادرقله کوه‌های آلگانی ازاین نوع‌پرندگان لاشخور دیده میشود و عجیب‌تر از همه اینکه اخیراً دیده بودند هروقت دسته‌ای از لاشخوارها باین کوه نزدیك می‌شوند مانننداینکه‌با حادثه‌فوق‌العاده‌ای روبرو شده‌اند یا بفرار میگذاشتند وپس‌ازاینکه در

مسافت بعیدتری دورمیزدند امتداد مقابل را پیش گرفته وباسروصدای زیاد وسرعت عجیب از آنجا دور می‌شدند .

پس این نام غول عظیم برای چه بود آیا این بهتر نبود که آنجا را تپه خلوت نام بگذارند ؟

گاهی اینطور بنظر مردم میرسید که باید درقله آن گودالی کنده باشند دراینصورت چه کسی این گودال عمیق را حفر کرده است کسی چه میداند که در آنجا دریاچه‌ای وجود نداشته ویاانبار بزرگی برای جا گرفتن آبهای برف و باران نباشد همانطور که نظایر آن درقله کوههای آپالاش وسایرسلسله‌های جبال که درقاره قدیم وجدیدوجود داردنباشد

آیا اکنون که کاشفین و جغرافی دانان مشهور برای اکتشاف مراکز مختلف قدم گذاشته‌اند نباید بدانندآنجا چه خبر است ؟

بالاخره برای اینکه ازاین فرضیه‌های مهمل بکناربرویم نمیشود تصور کرد که این کوه هم مانند هزاران کوههای دیگر کوه آتشفشان است که فعلادرحال‌خاموشی بسرمیبردوشایدیك روزدومرتبه دهانه‌هایش بازشده شروع بآتشفشانی نماید.

برای چه نباید مانند کوه‌های آتشفشان کراکاتو و کوه‌پله نباشد.

فرض دیگرهم ممکن است . یعنی اگر قبول کنیم که این کوه ازسلسله جبال آتشفشانی است آیا احتمال این رانمیدهد که در گذشت سالها پس ازاینکه آبهای برف وباران بداخل کوه نفوذپیدا کرده در اثر فعل و انفعالات درونی تبدیل بکوه آتش‌فشان واقعی شده و مانند انفجارات سال ۱۹۰۲ که در نواحی مارتی‌نینك دیده شد آبهای باران

تبدیل به بخارات سنگین شده و موجبات یك آتش‌فشان خطـرناك را فراهم سازد اتفاقاً باتکای این فرضیه اخیرمردم آن نواحی گفته بودند که بعضی اوقات لرزشها و بخارات مختصری در آن حوالـی مشاهده کرده‌اند ویکدفعه هم دهاقین وزارعین که درصحرا مشغول‌کار بودند صداهای عجیب‌وغریب رادراثر انفجارات درون زمین شنیده بودنـد و هنگام شب شعله‌های آتش درهوا بنظررسیده بود وبخاراتی غلیظ وسیاه رنگ ازقله کوه غول عظیم خارج شد وچون باد این شعله‌ها رابطرف مشرق متمایل ساخت درروی زمین مقداری خاکستر ودوده ذغال بر-جای می‌ماند

باالاخره دربحبوحه تاریکی‌شب این شعله‌های رنگارنگ که در اثربرخورد با ابرها برنك بنفش درآمده بـود نور خیره کننده‌اش در اطراف وحوالی منتشر گردید

در برابراین نمودارهای خطرناك دیگرجای‌تعجب‌باقی نماند و مردم با وحشت واضطراب تمام مجبورشدند آن نواحی راتخلیه‌نمایند ودیگران بدنبال‌این اضطرابها ونگرانیها بفکر افتادند که دراین باره تصمیم‌جدی بگیرند .

روزنامه‌هـای کارولین اسرارکوه غول عظیم را تفسیر نمودند و می‌گفتند با این وضع توقف و زندگـی کردن دراین محل کار بسیار خطرناکی است مقالات مهیج روزنامه‌ها بردرجه اضطراب ونگرانی مردم افزود وبسیاری از مردم درصدد برآمدند که تحقیق کنند وعلت این آتش‌فشانیها رابدانند زیرا در اطراف زمینهای بلی‌کارون ، ناحیه مورکانتون مزارع و کشتزارهای بسیار وسیعی وجود داشت وتا سواحل

سلسله جبال آپالاش جمعی کثیر زندگی میکردند .

برای بعضیها تعجب‌آور بود که بچه‌جهت تاآنروز کوه نوردان وسیاحان نخواسته‌اند ببالای این کوه بروندتاآنروز کسی قدم بجاده‌های سنگلاخ این کوه نگذاشته وسوراخ ومنفذی هم وجودنداشت که ازآن راه بتوانند بسمت دیگر کوه خود رابرسانند .

ازهمه عجیب‌تراین‌بود که قله کوه غول عظیم آنقدرها هم‌ارتفاع نداشت که رفتن بآن مشکل باشد و تا شعــاع چند کیلو متری مــردم میتوانستند قله کوه را ببینند ودر فاصله نزدیك آن کوههای واشنگتن دیده می‌شد که اگر ازاین کوه بالامیرفتندقله کوه غول عظیم بسهولت دیده می‌شد .

با این حال عده کثیری از مردم خواهان اکتشافات این کوه بودند وبنفع مردم و ساکنین‌آن محل لازم بود بدانند وضع این کوه چگونه است وآیا واقعاً حالت آتشفشانی دارد و ممکن است یك روز باعث خطر کارولین شود وازهمه اینها گذشته دراثرمشاهده این بخارات لازم بنظرمیرسد که برای کشف قضیه اقدام فوری بعمل‌آید

اما قبل ازاین اقدام که انجام‌آن درظاهرهم بسیار اشکال داشت اتفاقی واقع شد که عده کثیری رابر آن داشت که بهروسیله شده وضع این کوه اسرارآمیز را روشن سازنددر اوایل ماه سپتامبر همان ســال یك بالون گازی‌برهبری خلبان دیگرعازم مرز کانتون شدند

این بالون باگاز حرکت می کرد و در صورتیکه باد مساعدی وجود داشت میتوانست ازمحلی به محل دیگر حرکت کند و در آن روز با استفاده از وزش باد که از طرف مشرق میآمد بالون میتوانست

خود را بنواحی کوه غول عظیم برساند . شاید هم شانس با او یاری میکرد وموفق میشد که ازنزدیکیهای قله کوه عبور نماید و اینطور در نظر گرفته شد که وقتی بالون بچند کیلومتری بالای کوه قرار گرفت با دوربین خواهد توانست تا جائی که ممکن است اطراف واعماق کوه را ازنظر بگذراند واگر واقعاً دهانه یکی‌ازقسمتهای کوه بازشده دیدن آن برای ویلکی کارمشکلی نبود .

مسئله مهم درهمین قسمت بود وهرگاه این تصمیم بموقع اجرا گذاشته میشد موضوع آتش‌فشان برای مردم روشن می‌شد ومی‌دانستند که درمقابل این حادثه چه راهی انتخاب نمایند بموجب برنامه معین این پروازبموقع عمل گذاشته شد و باد منظمی درانجام این‌نقشه کمك کرد وچون‌آفتاب طلوع کرده‌بودبخارات غلیظ اطراف کوه‌تااندازه‌ای پراکنده شده بود مگراینکه بخارات داخل کوه غول عظیم آنقدرزیاد باشد که مانع اکتشافات هوائی شود .

اگرواقعاً بخاراتی ازآنجا مصاعد میشد دیگر جای تردید باقی نمی‌گذاشت که باید درداخل کوه فعالیتهای خطرناك وجود داشته باشد ودراینصورت بیم‌آن میرفت که آتش‌فشانهای سایر کوه‌های مجاور هم خطرایجاد نماید .

ابتدا بالون بارتفاع ۱۵۰۰ پائی بالا رفت و مدت یك‌ربع ساعت بیحرکت ماند،دراین ارتفاع وزش‌باد چندان محسوس‌نبود درحالیکه درسطح زمین وزش باد شدت بیشترداشت اماموضوع عجیب این بود که بالون تحت تأثیر فشارهوا قرارگرفت وبجای اینکه درآن نقطه ثابت بماند بطرف مشرق رانده شد و با سرعتی ازسلسله جبال دور می‌شد

که قدرت نداشت دومرتبه بآنطرف مراجعت کند ساکنین مزارع اطراف دیدند که بالون رفته‌رفته از نظر ناپدید گردید و بعدها دانستند که بالون در زمینهای کارولین شمالی دریاچه ، یلیف ، بزمین نشسته است

چون ازاین اقدام نتیجه ای بدست نیامد تصمیم گرفته شد که با شرایط بهتری این برنامه را تجدید نمایند ،

در همان روزها سروصداهای بزرگترهمراه با بخارات غلیظ و روشنائی‌های رنگارنگ که سطح ابرهارا پوشانده بود تجدید گردید

دیگرمعلوم است که کسی‌قادرنبود جلونگرانی واضطراب مردم رابگیرد و ساکنین‌آن‌نواحی‌بطور آشکاردرمعرض تهدید وخطربزرگی واقع شده بودند .

دراوائل ماه‌آوریل آن سال حوادث دیگری بوقوع پیوست که بیش از پیش اسباب وحشت مردم شد بدنبال این سروصداها غرش‌های زیرزمینی روزنامه‌های ناحیه‌ای‌راوادار کرد که باناقوس وحشت رابصدا درآورند وتمام‌آن نواحی بین سلسله جبال مرز کانتون و غول عظیم دچار ترس‌شدیدی شده‌وحوادث بسیارخطرناکی را پیش‌بینی میکردند

شب چهارم‌آوریل ساکنین، پیرنت کارون ، ازسروصدا وانفجار عظیمی از خواب پریدند. همه تصور میکردند که کوههای این‌نواحی همه یکدفعه منفجر شده است ، همه ازمنزلهاخارج شدند ومی‌خواستند فرار کنندااما از آن میترسیدند که براثراین‌سروصداها تمام مزارع و آبادیها تا ارتفاع ۱۵ مایلی ازهم پاشیده‌شود .

شب بسیار تاریکی بود ابری سیاه برآسمان مزارع دیده می‌شد بطوریکه دروسط روزهم ازشدت تاریکی نمی‌توانستند قله کوههای آبی

رامشاهده نمایند .

دربحبوهه این تاریکی وحشتناك تشخیص هیچ چیزامکان پذیر نبود و کسی هم قدرت نداشت بفریادها وزاریهای مردم که از هرطرف بلندمیشد پاسخ‌بدهد گروه‌های وحشت‌زده ازمردوزن‌وبچه درجستجوی راهی برای فراربودند وفریادهای وحشتناك می کشیدند .

ازاینطرف و آنطرف شنیده می‌شد که مردم بهم میگفتند زمین‌ـ لرزه شده است .

دیگری می گفت آتش‌فشان شده است .

ـ ازکجا آمده است

ـ ازکوه غول عظیم

وتاحدود رود کانتون این خبر انتشاریافت که سنگهای عظیم با مواد مذاب آتش‌فشان برسرمردم ریخته شده است .

لااقل‌لازم بودفکر کنند که‌درحالت آتش‌فشان‌طبعاًسروصداها بسیار عظیم‌می‌شود وشعله‌های دود و آتش بایستی‌ازبالای قله آتش‌فشان مشاهده شود این شعله‌ها چنان روشنائی داشت کـه درتاریکی هم ازنظر محو نمی‌شد اما درآن حال وحشت این فکرها بمغز کسی‌نمیامد . برعکس درآن حال وحشت واضطراب تصور می کردند کـه خانه‌هایشان آتش گرفته ویا لااقل‌لرزیدن خانه‌ها رادیده‌اند امابخود نمی گفتند که اگر خانه‌ها لرزیده است این تکان مختصر ممکن است از اثـر سقوط قطعه سنگی باشد که ازدهانه کوه جدا شده است .

همه منتظراین‌حوادث بودند وخود راآماده می‌ساختند که‌بطرف رود کانتون یا پینرنت کارون بگریزند .

یکساعت بدون حادثه‌ای گذشت و در اینمدت باد مختصری از طرف مغرب واز کوههای آپالاش میوزید و برگها و خاشاك مزارع رادر دره‌هاو گوشه‌های لغزنده سرازیر میساخت اما لحظه بعدسروصداوغرش تمام شده بود بطوریکه قصد داشتند دومرتبه بمنزلهای خود برگردند مثل این بود که دیگر نباید ترسی داشته باشند معهذا آنقدرصبر کردند تا هوا روشن شود .

بعضیها فکرمی کردند که شاید سنك عظیمی ازفراز کوه غول ـ عظیم فرودآمده است اما اینهم زیاد مسلم نبود وبه محض اینکه اولین شفق‌صبحدم دراطراف انتشاریافت‌بانظری دقیق ومو شکاف اما باترس اطراف و حوالی رانگاه کردند ومطمئن شدندکه حادثه فوق‌العاده‌ای واقع نشده است .

اما ناگهان مقارن ساعت چهـار بعد از ظهر اغتشاشی جدیـد وشعله‌هائی‌تازه‌دربالای سرشان مشاهده کردنداین شعله‌هاچون‌باابرهای آسمان مخلوط می‌شد فضای وسیعی را روشن میکرد ودر همان لحظه جرقه‌های آتش مشاهده گردید .

آیا درآن نقطه حریقی واقع شده واگر آتش سوزی است چه علت دارد ؟

روشنائی‌آسمان انقدرنبودکه بتواند آن فضای عظیم را نورانی سازد وعلاماتی هم ازصاعقه بچشم نمی‌خورد واگر واقعاً صاعقه‌آسمانی واقع شده بود میتوانست چیزهائی را بسوزاند زیرا در تمام ارتفاعات کوههای‌آپالاش درختان زیادی بارتفاع زیاد دیـده می‌شدکه اگـر صاعقه‌آسمانی‌فرود بیایدلازمه‌اش این است‌که ساقه‌ها وبرگهای خشك

را بسوزاند .

اما یکدفعه دو مرتبه فریـاد کشیدند آتش‌فشان ... آتش‌فشان این فریادها ازهرطرف بلند می‌شدومردم بدسته جمعی مانندآتش‌فشان غول عظیم از کوه‌های قدیم آتش‌فشانـی بود شاید پس از اینکه سالها وقرنها خاموش بوده اکنون دومرتبه شعله گرفته است پس اگرحریق یا آتش‌فشان واقع شده بایستی سنگهای عظیم و مواد گداخته دیگر همراه آن بروی زمین ریخته شود .

مردم می گفتند آیا این مواد گداخته باآن سنگهای عظیم هم ـ اکنون برسر ما نخواهد ریخت و کوه‌های آتش همجا را نخواهد سوزاند ودهات ومزارع و کشتزارها وجنگلهاراتا حدود پینرنت‌کارون ومور کانتون بسوزاند نابودنخواهد شد .

این‌بارترس‌ناگهانی‌افرادمردم رابطوری‌فراگرفت که‌جلوگیری از آن امکان نداشت ، زنها با حالی وحشتزده بچه‌ها را بطرف خود کشیده وبا سرعتی هرچه‌تمامتر بطرف جاده طرف مشرق براه افتادند شایدخود را از اثر این بلای ناگهانی نجات دهند ، گروه مرد و زن خانه‌ها را خالی می کردند ، بسته‌های کوچك وبزرك و از آنچه کـه قیمتی داشتندبرمیداشتند، حیوانات اهلی، اسبها ومواشی و گوسفندهای خود راآزاد کرده وباحالتی وحشتزده ازیکطرف پا بفرار میگذاشتند اکنون باید تصور کرد که چه اغتشاشی عظیم در آن هوای تاریك در اطراف جاده‌ها ، جنگلها ورودخانه‌هائیکه آب آن بطرف جاده سرازیر می‌شدبوجود میآمد و وحشت آنان بقدری زیادبود که میترسیدند زمین از زیرپایشان بلغزد و گودالی جلوراه درست شود درآن حال با خود

فکرمی کردند اگر توده‌ای عظیم ازسنگها ومواد گداخته جلو راهشان ریخته شود آنقدر قدرت نخواهد داشت که در مقابل این مصیبت عظیم جان خود را ازخطرمرگ برهانند.

بااین حال عده‌ای ازصاحبان املاك ومزارع که ازدیگران پر‌دلتر و بی‌باکتر بودند نخواستند خود را بدنبال این گروه وحشتزده دیوانه بکشانند و چند قدمی که از دامنه کوه دورشدند مشاهده کردند که شعله‌های آتش کمتر شده وشاید تاچند لحظه دیگر بکلی خاموش شود وبرای‌بعضی‌هامسلم بود که آن ناحیه‌بطوریکه مردم فکرمیکردند در معرض آتش‌فشان قرار نگرفته و هیچ سنگی ازبالا بزمین سقوط نکرده وهیچ ماده گداخته‌ای بزمین سرازیر نشده و سرو صدائی هم از داخل زمین بگوش نمیرسد و وضع آنطورها نیست که در فاصله چند دقیقه دنیارا واژگون سازد

مشاهدات آنان در روزهای بعد کمی عمیق‌تر شد واین نتیجه را داد که‌شعله‌های آتش در قلب کوه فرو کش شده و تشعشعات ابرها نیز رو به‌نقصان گذاشته وبقیه شب بدون کوچکترین روشنائی صحراوبیابان درتاریکی وسکوت عمیق فرورفته است.

با اینحال سروصدا و وحشت مردم پس ازاینکه مسافتی‌از منطقه خطردورشدند رو به نقصان گذاشت، بیکدیگر نزدیك شدند و قبل از اینکه‌آفتاب طلوع کند عده‌ای ازدهکده‌ها ومزارع دومرتبه ازساکنین خود اشغال شده بود..

ساعت چهار بامداد اطراف کوه غول عظیم دومرتبه درروشنائی لرزنده‌ئی فرورفت، اماحریق وآتش سوزی‌پایان یافته‌بود شاید چون

چیزی برای سوختن نداشت و خود بخود خاموش شده ویا اینکه در آن ناحیه کسی نمیتوانست علت آنرا کشف کند اطمینان حاصل نمودند که دومرتبه روشن نخواهد شد

درهر حال مسئله مسلم این بود که کوه غول عظیم درمعرض تهدید آتش فشان نیست و گمان نمیرفت که ساکنین اطراف از طرف آتش‌فشان یا زمین لرزه مورد تهدید واقع شوند .

اما مقارن ساعت پنج صبح برفراز قله کوه کـه هنوز بخـارات غلیظ اطراف آنرا احاطه کرده بود صدای عجیبی شبیه بهم خوردن چیزی مانند حرکت بالهای پرنده درهوا بگوش رسید واگرهوا باندازه کافی روشن بود کشاورزان ومردم دهکده میتوانستند پرنده‌ای عظیم وسحر‌آمیزی رابه‌بینند که چون یك حیوان غول پیکر هوائی از دهانه کوه بالارفت وپروبال را بهم زد وامتداد سمت مشرق راپیش گرفت وازنظر ناپدید گردید .

درمور گانتون

درتاریخ ۲۷ آوریل یعنی یك‌شب بعد ازاین واقعه من‌ازواشنگتون بقصد رالیف مرکز ایالت کارولین شمالی حرکت نمودم .

دوساعت قبل ازاینکه بشهر برسم رئیس کل‌اداره پلیس مرا بدفتر خود احضار کرده بود وقتی آنجا رسیدم رئیس مربوطه‌م را بابی‌صبری تمام منتظرخود دیدم واکنون برای شما مکالماتی راکه بین من و او گذشت و باعث این مأموریت شدنقل میکنم درابتدای سخن خود گفت:

ژزف متروك ، آیا هنوز همان مأمور عاقل و کاردان هستی که بارها درمأموریتهای بزرك باعقل و تدبیر خود خدمات برجسته انجام داده بودی . دربرابرش تعظیمی نموده گفتم :

آقای وارتر لازم نیست که ازخودم‌تعریف کنم وبگویم که مأمور با تدبیر و کاردانی هستم اماهرنوع فداکاری وخدمت از من بخواهید با افتخار تمام حاضرم انجام دهم .

آقای وارد گفت در این قسمت تردیدی نداشتم فقط می‌خواهم یك سئوال ازشما بکنم آیا حاضرید مانند سابق خود را برای کشف

یکی ازبزرگترین اسرارجهان آماده سازید .

ـ همیشه درخدمت حاضرم

ـ آیا دارای همان هوش وذکاوت اولیه هستید

ـ کاملا

بسیارخوب ، متروك ، پس گوش کنید

آقای وارد مردی پنجاه ساله بود که همیشه با هوش و ذکاوت خود ماموریت‌های عظیم رابعهده می گرفت چندین‌بارمرا ازطرف خود به ماموریتهای بزرك سیاسی فرستاده بود که درهربار موفق و پیشرفت کرده بودم واز چندین ماه پیش دیگرموردی پیش نیامد که او بکمك من احتیاج داشته باشد وتقریباً این بیکاری مرا کاملا خسته کرده‌بود و همیشه با بی‌صبری تمام انتظار روزی را می کشیدم که باز هم بتوانم خدمتی انجام دهم وچون با این شتاب مـرا بحضورخوانده بود چنین دانستم این بار هم مانند سابق یك ماموریت بسیار مهم و خطرناکی برای من درنظر گرفته است .

اما این بار چه کار مهمی برای من درنظر گرفته بود ماموریت بسیارخطرناکی که درحال حاضر نفع عمومی را دربرداشت که نه تنها مربوط بـه ایالت کارولین شمالی بود بلکـه این موضوع برای تمـام کشورهای امریکا اهمیت بسزا داشت .

بمن گفت لابد از وقایعی که اخیراً دراطراف کوه‌های آپالاش و سرزمین مرزکانتون پیش آمده بی‌خبرنیستید

ـ آنقدر هاهم بی‌خبر نیستم اما به عقیده من‌این حادثه با اینکه برحسب ظاهر خیلی مهم وعجیب است نتوانسته است مانند سایر مردم

توجه مرا جلب نماید

ـ اشتباه میکنید همانطور که گفتید بسیار مهم وعجیب است زیرا بارها این سئوال پیش آمده است که آیا این حوادث برای ساکنین محل ایجاد خطر نخواهد کرد؟زیرامعلوم است همین حوادث که امروز بسیار کوچك وبی ارزش تلقی شده مقدمات یك آتش‌فشانی یا لااقل زمین‌لرزه خطرناکی را فراهم سازد

ـ بلی آقای وارد خطراحتمال پذیراست

ـ پس لازم است که ماعلت این حوادث را بدانیم واگردر برابر حوادث احتمالی طبیعی کاری ازماساخته‌نیست‌لااقل می‌توانیم ازخطری که مردم را بمرگ ونیستی تهدید میکندآگاه سازیم

پاسخ دادم این از وظایف مسئولین دولت است ولی درعین حال باید دانست دربالای کوه چه خبراست

ـ این کاملا درست است اما ظاهر آن دارای مشکلات بسیار زیادی است همه مردم می گویند که بالارفتن ازکوه غول عظیم امری دشواروغیرممکن است منهم حرفی دراشکالی آن ندارم ولی آیاتاامروز این کاررا آزمایش کرده‌اند. گمان‌نمیکنم، ولی‌عقیده‌دارم اگربخواهیم باین کار اقدام کنیم نتایج بزرك بدست خواهیم آورد

ـ آقای وارد هیچ چیزغیرممکن نیست و برای انجام این کار غیرازمقداری خرج اشکال دیگر بنظر من نمیرسد

ـ آقای استندرك مخارج آن غصه‌ای ندارد وقتی که بحث برسر جان و زندگی عده‌ای ازمردم باشد نباید مخارج آنرا درنظر گرفت ازآن گذشته ابتدا میخواهم بدانم همانطور که میگویند بالارفتن ازاین

کوه غیر ممکن است و از کجا معلوم است که در یك‌چنین محل دور افتاده عده‌ای جنایتکار راه‌آمد ورفت مردم را مسدودنکرده باشند
ـ چطور شما فکر میکنید که این حوادث زیر سر عده‌ای جنایتکار باشد
ـ احتمال دارد زیرا من گمان نمیکنم تمام این حوادث که در آن کوه واقع میشود از امور طبیعی باشد بنابراین باید برای دانستن تصمیم گرفت واین‌تصمیم‌لازم‌است هرچه‌زودتر بموقع‌اجرا گذاشته شود
ـ آقای وارد آیا اجازه دارم یك سئوال بکنم .
ـ البته
ـ اگر ما بانجا رفتیم و دانستیم تمام این حوادث مقدمات یك آتش‌فشان طبیعی است آیا جلوگیری ازآن چگونه ممکن است .
ـ خیراشتباه می کنید لااقل ساکنین محل از خطری که آنها را تهدید می کند باخبرمیشوند ومیدانید در دهات ومزارع خود چه‌باید بکنندوبطورناگهان غافلگیر نخواهند شد کسی‌چه میداندشایدزمین‌های عظیم این کوه آتش فشان کارولین شمالی را بطور کلی تحت تهدید قرار دهد لااقل اگرچنین چیزی واقعیت دارد مردم قبل ازوقت خود را بمحل امن وراحتی خواهند رساند
ـ آقای واردامامن عقیده دارم که‌ایالت کارولین بهیچوجه مورد تهدید واقع نشده است .
ـ آقای استندرك منهم همین امید را دارم و وجود کوه‌های آتش فشان در این حوالی خیلی بعید بنظر میرسد زیرا رشته جبال آپالاش از کوه‌های آتش فشان نباید باشد با وجود بر این هدف

گذارشهائی که درباره شعله‌های آتش برفراز کوه، غول عظیم بمارسیده مارا دچار تردید میسازد و بطوریکه شنیده‌ام تا حدود زمینهای پینرنت کارون بعضی اوقات احساس کرده‌اند که زمین لرزیده است.

آیااین پیش آمدها حقیقی است یا تصوری، بنا بر این لازم است اطمینان خاطر بدست آوری

ـ آقای وارد احتیاط هم همین حکم را میکند و نباید دراین کار مسامحه بخرج داد.

ـ پس بنا بآ نچه که گفته شدلازم است دراطراف این کوه بازرسیهای لازم بعمل آید ولازم است هرچه زودتر مامورینی به محل بروند و از مردم‌وساکنین محل در این خصوص اطلاعات مفید بدست بیاورند ما برای انجام این کار احتیاج بیك مامور زرنك وکاردان داریم و آنهم شما هستید.

گفتم باکمال میل حاضرم ویقین بدانید تاجائی که ممکن است موجبات رضایت شما را فراهم خواهم ساخت.

ـ ازاین‌قسمت اطمینان دارم واضافه میکنم که این ماموریت‌فقط ازشما ساخته است.

ـ بسیار متشکرم.

ـ در آنجا میتوانید در یك فرصت کامل آنچه لازم است انجام دهید ویقین دارم با علاقه‌ای که بکارها نشان می‌دهید این ماموریت را بخوبی انجام خواهید داد.

ـ همانطور است که می گوئید.

ـ ازآن گذشته درانجام هرگونه عملیات آزادی کامل خواهید

داشت اما راجع بهزینه‌های‌آن اگر اینطور تشخیص دادید که بالارفتن از کوه ضرورت دارد اختیار کامل بدست خودتان است .

ـ آقای وارد آنچه لازم است انجام‌میدهم میتوانید کاملا بمن مطمئن باشید .

وارد گفت بنابراین صحبتهای ما تمام شد و اختیار همه چیز را بدست خودتان میدهم بعد از تحقیقات محلی آنچه را که لازم داشتید در اختیارتان خواهند گذاشت و حتماً باین وسیله شما را بشهردار مور کانتون معرفی می کنیم که دراین باره با شما مساعدت کند باز هم سفارش میکنم که خیلی با احتیاط وخونسرد جلو بروید وبا هیچکس غیر از کسانیکه به وجودشان احتیاج دارید در این کار تماس نگیرید من بارها هوش و زرنگی شما را آزمایش کرده‌ام و این دفعه هم کاملا یقین داریم دراین کار موفق خواهید شد .

استندرك گفت اگر برفرض محال دراین کارموفقیت دست ندهد بعلت این است که با اشکالات بیشتری روبرو شده‌ام زیرااین امرمسلم است که نمی‌توان با وسائل ساده درداخل کوه راه پیدا کرد واین امر مشکل بلکه محال است .

ـدراینصورت خواهیم دانست که چه باید کرد بازهم باید تکرار کنم که ما بزندگی‌و شهامت وتدبیر شما ایمان‌کامل داریم و این خود موضوع ببسیار مفیدی است که بایستی حس کنجکاوی شما مسئله را حل نماید .

ـ بسیارخوب چه وقت باید رفت .

ـ از فردا

ـ فردا من از واشنگتن خارج می‌شوم و پس فردا در مورکانتون خواهم بود .



استورك در اداره پلیس

ـ بوسیله نامه یا تلگراف مرا درجریان کارهای خود بگذارید

ـ بسیارخوب اطاعت میکنم ودراین‌وقت که‌ازخدمت شمامرخص بشوم یکبار دیگر از اینکه مرا برای کشف اسرار کوه غول عظیم ،

انتخاب کرده‌اید تشکرمیکنم .

اماخودم نمی‌دانستم در آینده چه حوادثی بوقوع خواهد پیوست مستقیماً بمنزل رفتم ودر آنجامقدمات سفر خود رافراهم ساختم وفردای آنروز صبح خیلی زود قطار سریع‌السیر مرا بطرف کارولین شمالی حرکت داد .

هنگام شب به محل رسیدم وشب راگذراندم وفردای آن روز در بعد ازظهر باقطارمخصوص خود را به مورکانتون رساندم

اگردرست بگوئیم مورکانتون شهرپرفعالیتی است این شهر بر روی تپه‌ای‌بلندساخته شده ودارای معادن بسیاری ازذغال سنگ‌است که صادرات و واردات‌آن بافعالیت زیاد انجام میشود ، معادن زیاد وآبهای معدنی دراین شهرجاری است بطوریکه درفصلهای تابستان‌برای استفاده ازآبهای معدنی باین شهر هجوم میآورند .

دراطراف مورکانتون مزارع و کشتزارهای غلات بسیار زیاد است وتعداد بیشماری کشاورزان وصاحبان املاك در این مزارع که از رودخانه‌ها ومردابهای فراوان احاطه شده بکار وفعالیت اشتغال دارند .

درختها وجنگلهای انبوه دراین شهرزیاد است وچیزی که دراین ناحیه به نسبت چیزهای دیگر کمیاب است گاز بخار است که اگر وجود داشت فعالیت این شهررا ازلحاظ صنعتی چندین برابر میساخت

فراوانی زمین ومحصولات کشاورزی‌باعث شده است که جمعیت زیاد در این نواحی جمع شده و دهکده‌ها و مزارع وسیع تا نواحی دامنه‌های کوه آپالاش پیشرفته وبواسطه وجود جنگلهای وسیع کارهای بزرگی صورت داده میشود .

اگرواقعاً موضوع آتشفشانی کوه، غول عظیم حقیقت داشته‌باشد زندگی هزاران مرد وزن کشاورز درمعرض تهدید قرارمی گیرد وحتی زمین‌لرزه‌ها وسایرحوادث طبیعی بعلت اینکه جمعیت مردم شهر بسیار فشرده است باعث ایجاد خسارتهای زیاد خواهد شد ،

شهردارمورکانتون آقای الاس اسمیت، مردی‌بلندقد وقوی‌هیکل و بسیار جسور وتنومند بود که در سن چهل سالگی سلامتی و نیروی زیاد داشت ودرسرمای فوق‌العاده و گرمای شدید کارولین شمالی چنان استقامتی ازخود نشان میداد که‌تا آنروز کسی ندیده بود این مرد دچار بیماری یا کسالتی شده ومحتاج بمراجعه پزشك بود .

اسمیت ازشکارچیان ماهربود وشکار او نیزشامل صید ماهی یا شکارحیوانات اهلی بود که دراین سرزمین بمقدارفراوان یافت می‌شد واز آن مردان‌نیرومند وقوی‌هیکل‌بشمارمیآمد که درجنگلهامیتوانست با انواع حیوانات وحشی مانند ببروپلنك دست وپنجه نرم کند .

الاس اسمیت از همه اینها گذشته مردی ثروتمند و صاحب زمین واملاك فراوان بود ودرمورکانتون مزارع و کشتزارهای فراوان داشت وتمام آنها را شخصاً خودش اداره می کرد هرروز کشاورزان و دهقانان بدیدنش میآمدند ودرمنزل خودازمردم پذیرائی می کرد وسایراوقات اودرشکارگاهها وسایر مزارع بگردش وشکار میگذشت .

بعد از ظهر بود که من بمنزل آقای اسمیت رفتم و چون قبلا بوسیله تلگراف باو اطلاع داده شده بود درمنزلش اورا دیدم ابتدانامه سفارشی آقای وارد را بدستش دادم وبعد ازخواندن‌آن خیلی زودباهم آشنا شدیم .

شهردار مورکانتون مرا با قیافه‌ای دوستانه پذیرفت در حالیکه پیپ خود را برلب ومقداری مشروب روی میزچیده بود وبعد از آمدن من یك گیلاس مشروب هم برای من‌آوردند وقبل از اینکه شروع به صحبت کنیم ازطرف اوبسیار محترمانه پذیرائی شدم .

باآهنگی بسیار دوستانه گفت بسیارخوب دانستم کـه آقای وارد شما را به‌نزد من فرستاده پس ابتدا بسلامتی وارد ، گیلاسی بنوشیم .

لازم بود که بسلامتی رئیس پلیس چند گیلاس دیگـر بنوشیم و گیلاسها را بهم بزنیم

سپس الاس‌اسمیت سربلند کرد و گفت حال‌بگوئیدبدانم منظور ازآمدن شما چیست :

سپس من آقای اسمیت را درجریان حوادث گذاشتم و علت ماموریت خود رابرای اوشرح دادم وحوادثی را که اخیراًدرآن ناحیه بوقوع پیوسته بود متذکرشدم وضمناً اضافه نمودم که موضوع تاحدی دارای اهمیت است ومقامات دولتی درنظر گرفته‌اند که بهر وسیله شده برای جلوگیری ازهرنوع پیش‌آمد وحوادث نامطلوب اقدام نمایند و درپایان سخنان خود افزودم که رئیس مربوطه‌ام بمن در این خصوص اختیار تام داده و قصد دارم که در اطراف کوه غول عظیم تحقیقات و تجسمات خود را دنبال نمایم ونباید دریك چنین موقع وخیم درمقابل هیچ نوع مشکلی شانه خالی کنیم و اگـر انجام این کار محتاج به ـ هزینه‌های هنگفت‌باشد دولت کارولین شمالی‌حاضراست هرگونه‌وسیله وهزینه را دراختیار ما بگذارد .

اسمیت بدون اینکه یك کلام حرف بزند بسخنانم گوش فراداد

اما درهمان حین پشت سرهم گیلاسهای مشروب راسرمیکشید ودرضمن اینکه پیپ خود را بلب داشت با چنان دقت و توجهی بسخنانم گوش می کرد که دانستم موضوع ازهرجهت توجه او را بخود جلب کرده و لحظه بهلحظه درچشمانش برق مخصوصی میدرخشید ، رنك چهرهاش تغییر مییافت و باتعجب‌تمام ابرو درهم می کشید .

بطورمسلم معلوم بودکه شهردار بزرگ مورکانتون ازآنچه در این ناحیه واقع شده احساس‌نگرانی می کند وشاید بی صبری اوبرای دانستن اصل موضوع ازمن بیشترشده بود .

بمحض اینکه صحبتهای من تمام شد اسمیت نگاهــی ثابت بمن افکند چندلحظهساکتماند وبااندوه‌تمام بسخن‌آمدو گفت :

پس از قرار گفتههای شما اولیای امور واشنگتون در صدد برآمدهاند بدانند در داخل این کوه چه خبراست .

ـ بلی‌آقای اسمیت

ـ شماهم همین عقیده را دارید

ـ بلی

ـ آقای استرك منهم با شما هم عقیدهام

با اینکه شهردار طبعاً آدم کنجکاوی نبود شنیدن این سخنان توجهش را جلب کرد ودرحالیکه خاکستر پیپ خود راخالی میکرد باآهنگی مخصوص گفت :

شما باید بدانیدکه چون من خودم در این محل صاحب املاك ومزارع زیاد هستم طبعاًداستان غول عظیم توجه مرابخود جلب میکند وازطرف دیگر. ازنظراینکه شهردار این محل هستم وظیفه دارم که در

این کار جدیت نمایم .

گفتم پس بدودلیل شما باید بیشتر ازمن دراین کار اصرارداشته باشید بهمین جهت‌بود که نزد شماآمدم که باهمکاری شمادرصدد تحقیق بیشتر برآئیم زیرا این موضوع گذشته ازهرچیز موجبات اضطراب و ناراحتی مردم را فراهم ساخته است .

شهردار گفت اینکه گفتید درست است اما موضوع آن دارای ابهام است زیرا اگر از من بپرسید گمان نمی‌کنم که غول عظیم کوه آتشفشان باشد بدلیل اینکه تمام‌رشته جبال آلکانی اثری ازآتشفشان نشان نداده ودر هیچ جا حتی در دهانه‌های کمبرلندو دره‌های کوهای آبی کوچکترین اثری از خاکستر یا دود و موادگداخته آتش فشان دیده نشده است‌بااین توصیف گمان‌ندارم که‌ناحیه مور کانتون درمعرض خطر آتش فشان واقع شده باشد .

آقای اسمیت پس عقیده شما این است .

-- البته

-- پس این تکانهای شدید که دراطرافرشته جبال دیده‌شده چه سبب دارد .

ـ بلی این‌تکانهای شدید ، ودرآن‌حال سری تکان داد وافزود: ابتدابابد دانست‌آیادرحقیقت‌تکانهای شدید واقع شده است،صرف‌نظر ازشعله‌های‌آتش که بنظر میرسید اتفاقاً من درآنروز در مزرعه وبدون در مسافت یك مایلی کوه ، غول عظیم بودم و وقتی که این سروصداها بلند شد من احساس کوچکترین تکان در زمین نکردم .

ـ بااین حال پس گزارشات رسیده چه معنی دارد .

شهردار گفت این گزارشات براثر جنجالهای واهی مردم تهیه شده است اگر ازمن بپرسید می گویم هیچ‌تکان وحرکتی دراین‌حوالی ندیده‌ام .

ـ این درست است پس این شعله‌های آتش که ازلای تخته‌سنگها بالا میرفت چه معنی داشت ،

ـ آقای استرك ، اما راجع بشعله‌هـای آتش ، این موضوع جداگانه‌ای است ، منهم آنها را دیدم با چشمان خود دیدم که ابرهای آسمان تا مسافت بعیدی روشن ورنگارنك شد ازآن گذشته ازقله کوه صداهای بلندوعجیبی بگوش می‌رسید، صدای سوت بزرگی مثل اینکه دیك بزرك پرازآب جوش را خالی می کنند .

ـ پس شما این چیزها را دیده‌اید .

ـ بلی با گوش خود این سروصداها را شنیدم

ـ آقای اسمیت ، بعد ازآن دروسط این سروصداها آیا بنظرتان نرسید که صدای چیزی شبیه‌باینکه پروبال پرنده‌بهم می‌خورد بشنوید

ـ آقای استرك همینطور است اما باید پرسید برای بوجودآمدن یك چنین سروصدا آن کدام پرنده یاحیوان عجیب‌الخلقه‌ای است که بعد ازروشن شدن آتش هوا را میشکافت ، آیا این حیوان دارای چه نوع بال وپری بوده ، وگاهی از خود می‌پرسم آیا در قله غول عظیم چه خبراست وشاید این اشتباه تصور ما باشد آیا ممکن است که ، غول عظیم ، مرکز زندگی حیوانات وحشی باشد ، آیا چندین بار دیده نشده‌است که‌این‌هیکل عظیم‌بالای سرمردم پروازمیکند درحقیقت تمام این ماجراهاحاکی ازاسراربزرگی‌است که تا امروزموفق به کشف آن

نشده‌اند .

ـ آقای اسمیت ولی اگر شما باما همکاری کنید میتوانیم این راز بزرگ را کشف کنیم .

ـ البته آقای استرك ، وباکمال میل حاضرم برای آسایش خیال مردم دراین کار اقدام کنم .

ـ پس دراینصورت ازفردا شروع بکار خواهیم کرد .

ـ از فردا

وپس از گفتن این کلام من وآقای اسمیت درسکوت عمیق فرو-رفتیم بعد ازلحظه‌ای بمنزل بر گشتم وبه تهیه مقدمات سفرخودپرداختم نامه‌ای هم به آقای، وارد، نوشتم تا توجه اورابه ورود خودم باین شهر جلب نمایم ونتیجه مذاکراتی‌راکه بین من وآقای شهردار گذشته‌بود گزارش داده و اضافه نمودم که هردو تصمیم گرفته‌ایم در نزدیکترین فرصت شروع بکار کنیم وضمناً وعده کردم که اورا در جریان کوششها واقدامات‌خودمان‌بگذارم تااوبتواند درموقع‌لزوم هرچه کمك ضروری باشد بما برساند .

دربعد ازظهر آن روز یك ملاقات دیگر باشهردار بعمل آمد واو تصمیم گرفت که فردا صبح خیلی زود به محل حرکت کنیم .

برای رفتن بآنجا نقشه ما ازاین قرار بود .

بالا رفتن از کوه باکمك وهمکاری دو راهنمای محلی کـه در کوه‌پیمائی مهارت‌داشتندباید انجام گیرداین راهنمایان بقدری ورزیده بودند که چندین بارازکوه‌های آن صعود کرده بودند اما بطوری که خودشان می گفتندتاآنروز برای بالارفتن از کوه ، غول عظیم اقدامی

نشده بود زیرا عقیده داشتندراه آن بواسطه وجود تخته سنگهای عظیم بسیار دشوار است . تاآنروزهم قبل ازاینکه شعله‌های آتش ازفراز کوه دیده شود هیچیك از کوه پیمان باین خیال نیفتاده بود ولی اکنون ما باعتماد این دو نفر راهنما که از نزدیکان شهردار بودند امیدوار بودیم بتوانیم بمقصود برسیم و بطوریکه خودشان نیز داوطلب شده بودند از افرادی گستاخ و پردل بشمارمیامدند که امکان نداشت درمقابل هیچ مشکلی عقب نشینی کنند .

از آن گذشته بطوریکه آقای اسمت اشاره می کرد بالارفتن از کوه غول‌عظیم‌ودست یافتن‌بداخل آن چندان کارمشکلی بنظر نمیرسید زیرا یکی ازراهنمایان‌می گفت‌چندروزقبل‌تخته‌سنگ‌عظیمی ازاین کوه بزمین افتاده ممکن است سقوط همین سنگ باعث شود که بتوانیم بداخل کوه راه پیدا کنیم

من ازشنیدن این خبرخوشحال بودم ومی گفتم این خود یکی ازحوادث بسیارعجیب است .

ـ هرچه باشد فردا خواهیم دانست درآنجا چه خبراست .

ـ وعده ما برای فردا

کوه غول عظیم[1]

فردای آن روز صبحدم من باتفاق آقای اسمیت مورکانتون را ترك کرده وازجاده‌ای که ازسمت چپ‌رودخانه ، سارا باریوژمی گذشت بطرف پیزنت کاردن حرکت نمودیم .

راهنمایان همراه ما بودند یکی ازآنها هاری هورن ، سی‌وپنج ساله ودیگری جمس بروك ، بیست وپنج‌ساله وهردوازساکنین مزارع ودرخدمت‌سیاحان بودند که همیشه‌بقصد کوه پیمائی‌بصفحات کمبرلندو کوه‌های‌آبی میامدند .

هردوجوانانی‌ورزیده‌وکوه‌پیما وتجربه‌کرده که‌باوضاع‌واحوال تمام‌کوه‌ها وارتفاعات اطراف‌آشنائی‌کامل داشتند .

یك‌کالسکه سفری با دواسب قراربود که ما را تا مرکز غربی ایالت هدایت کند دراین‌کالسکه آذوقه برای دوروزآورده بودند زیرا فکرمی کردیم که مسافرت‌وکوه‌پیمائی مانبایدازاین حدود تجاوز کند. سایرکارها و تهیه آذوقه بعهده آقای اسمیت بود واوهم محض

۱- نام‌این‌کوه‌را Great -Eyry نوشته‌اند که‌مابرای‌سهولت‌غول‌عظیم نام‌گذاشته‌ایم

احتیاط از هر گونه خوردنی که عبارت از دو قطعه ژامبون وران خوك و گوشت گوسفند وچندبطری آبجو وچندین شیشه‌ویسکی و بمقدار کافی


کوه غول عظیم

نان بود اما احتیاجی به‌بردن‌آب نداشتم چون چشمه‌های آب گوارا بین راه بسیارزیاد بود ودرهر نقطه می‌توانستیم ازچشمه‌هایا جریان‌آب کوه اسفاده کنیم .

لازم نیست اشاره کنم که شهردار مور کانتون چون ازشکارچیان

حرفه‌ای بود تفنگ شکاریش را باسك خود نیسکو همراه آورده بود که درجلو کالسکه چندقدم جلوترازماجست وخیز کنان پیش‌میرفت.

اگردرمحل‌مناسبی میرسیدیم‌نیسکو میتوانست شکار رابمانشان بدهداماقراراینطورشده بوددرمدتی که می‌بایستی‌ماازکوه‌بالا برویم‌این سگ‌درمزرعه‌و‌بدون‌نزد کشاورزان بماندزیرافکرمی کردیم‌بواسطه‌بدی راه وتخته سنگها موفق ببالاآمدن نشود آسمان کاملا آبی رنك ، و هوای ماه‌آوریل بسیار مطبوع ودر بعضی قسمتها باد مختصری میوزید

قطعه‌های ابربشکل‌لکه‌های سفیددراثروزش باد ازطرف‌اقیانوس اطلس بجلو رانده می‌شد و گاهی از اوقات حرکت ابر شعاع نورانی آفتاب راکمرنگ می‌ساخت .

روزاول ما به‌رسیدن به پیزنت کاردن گذشت که درآنجا مهمان شهردارمحل که یکی ازدوستان نزدیك شهردار بشمار میامد بودیم ودر این مدت کم باعلاقه ونشاط‌زیادباین سرزمین باصفا که کشتزارهابدنبال باطلاقها قرارداشت نگاه می کردم واز آن لذت میبردم و در قسمتهای باطلاقی‌نیزارها ودرختان‌کاج با ساقهای‌بلند وشاخه‌های سبز منظره‌ای بسیارعالی ودلچسب داشت نسیم خنکی بطرف‌شاخه‌های‌درخت میوزیدو صدای‌خفیف‌و نوازش کننده‌ای ازآن‌برمیخاست که‌ازبهترین‌موسیقی‌های آرام دلنوازتربود .

این‌جنگلهای وسیع وسرسبزدارای عالمی‌پرنشاط‌بود وبارنگهای الوان‌بسرعت‌از جلو کالسکه ماردمی‌شد ازبوی خوش‌آن لذت میبردیم وهرقدم که جلوترمیرفتیم این منظره‌های زیبا وبا صفا روح تازه‌ای در ما میدید .

هنگام عصر به پیزنت کاردن رسیدیم وقرار شد که شب‌ادر آنجا بمانیم و روز بعد میتوانستیم خود را ازجاده ویلدون بکنار دامنه کوه برسانیم .
پیزنت کاردن ، ییلاق با صفائی است که از همه‌نوع مزارع و باغهای پرمیوه در آن یافت می‌شود درشهرداری محل ازما پذیرائی گرم وصمیمانه‌ای بعمل آمد ، درسالون بزرگی که درزیر درختهای پرشاخ - وبرك قرار گرفته بود شام را بانشاط زیاد صرف نمودیم ، طبعاً بعد از صرف شام صحبت بر سر این دورمی‌زد که چگونه باید در مسافرتی که پیش داریم شروع بکار کنیم .
میزبان ما گفت :
حق باشما است تاروزی که معلوم نشود در آن بالا چه خبر است کشاورزان ما نمی‌توانند بادلگرمی مشغول کار شوند .
من پرسیدم آیا بعد از آن روزیکه شعله‌های آتش از بالای کوه دیده شد اتفاق جدیدی رخ نداده است .
ـ آقای استرك .. خیرهیچ‌خبری‌نشده اززمینهای پیزنت کاردن میتوان براحتی بالای کوه را تا قله یلاك روم ، که بر آن مسلط است تماشا کرد، هیچ صدای غیرعادی بگوش مانرسیده وروشنائی هم بچشم نرسید و اگر واقعاً بطوری که می گویند آنجا محل تمرکز شیاطین باشد مثل‌این است که کار آشپزخانه جهنمی‌شان تمام‌شده وشاید درنقاط دیگر آلگانی سفر کرده‌اند .
اسمیت فریـاد کشید و گفت شیاطین بـه عقیـده من اگـر آنها شیاطین هم باشند آثاری ازخود باقی گذاشته‌اند واین موضوع را

بزودی خواهیم دانست .

فردای آنروز ، در تاریخ ۲۹ ، در اول آفتاب وسائل حرکت آماده بود ، آقای اسمیت بجای خود نشست ومنهم درجای خودم قرار گرفتم واسبها تحت رهبری کالسکه‌چی براه افتادند درپایان روز دوم مسافرت قرار بود که در مزرعه ویلدون بین اولین چین خوردگیهای کوه‌های آبی توقف نمائیم .

دراین ناحیه هیچ تعبیری داده نشده بود ، جنگلها ومردابها که در نواحی مختلف قرار داشت درسکوت و آرامش تمام فرو رفته بود و چون دراین محل جمعیت زیاد دیده نمی‌شد کسی بسراغ ما نیامد دراین نقطه بفواصل مختلف بعضی قریه‌ها و دهکده‌های کم جمعیت درکنار مردابهاتابپای دامنه کوه قرارداشت که در هرقسمت چند نفر بکارهای خود مشغول بودند .

اسمیت می گفت لازم است که من تفنگ خود را بهمراه داشته باشم و مینسکوهم با ما خواهدآمد این دفعه اولی است که اینجا میایم وتاکنون تفنگ شکاریم بکار نیفتاده . این حیوانات بیگناه از مدتها پیش انتظار مرا دارند اما اگر آذوقه ما تمام نشود امروز باید بجای شکار درفکر باشیم که اسرار عجیب این کوه راشکار کنیم .

درساعات قبل ازظهر می‌بایستی ازیك دشت وسیع بگذریم که در آنجا درنقاط مختلف درختان سرو دیده می‌شد ولی بمحض اینکه کمی جلورفتیم درسراشیبی جاده بین تپه‌ها لانه‌های زیاد ازحشرات ولانه‌های آنها نظرمانرا جلب کرد .

بالاترازآنجا دسته‌ای ازسنجابهای‌جنگلی زندگی می کردند که

درتمام امریکا نظایر آن یافت میشد و آبها را، سگهای چمن نام گذاشته بودنــد .



چگونه ازکوه بالا رفتند

اگر این نام بآنها داده شده بود بدان علت نبود که این حیوانات کوچکترین شباهتی بسگ‌های شکاری داشتند خبر این نام بدان جهت بود که گاهی ازوزه‌ها شبیه بسگ‌های جنگلی زوزه می کشیدند ودرحقیقت

درحالیکه ما بآنها نزدیك می‌شدیم دسته دسته بگردهم جمع شده گوشها را تیزمی کردند وطبق معمول زوزه می کشیدند .

امریکا سرزمین عجایب است درتمام نقاط آن باچنین موجودات جنگلی برخورد خواهید کرد ودانشمندان حیوان شناس دسته‌ای از آنها را سگهای شهری نام نهاده‌اند اتفاقاً اسم بامسمائي است زیرا آنهاهم با تعداد چهار هزار نفر شهری بـرای خود تشکیل داده‌اند این سنجابهای جنگلی که ازریشه نباتات وهمچنین ازبعضی انواع حشرات مانند ، ملخها که گوشت لذیذی داشتندتغذیه می کردند باعث زحمت کسی نبودند اما سروصدای عجیبی ازخود راه میانداختند که گوش ـ خراش بود .

هوا باآن نسیم خنکی که میوزید بسیارمطبوع بود و درحقیقت نبایستی‌تعجب کرد که دریك چنین نقطه امریکا که در ارتفاع ۳۳درجه قرار داشت هوا آنقدرها گرم ونامطبوع باشد اما در زمستانها گاهی از اوقات هوای این محل بسیارسرد می‌شد بسیاری ازدرختان ومرکبات دراثرسردی هوا ازبین می‌رفتندو بیشتر ازوقتها سطح رودخانه ساوایا پوشیده ازیخ است .

دربعدازظهر آن روزسلسله‌جبال آبی درمسافت شش‌مایلی بافاصله نسبتاً زیادی در نظرمان ظاهرشد وقله‌های آن بطوری بطرف بالا رفته بود که گفتی با سطح آسمان وابرهای سفید تماس یافته است .

درلای این کوه‌ها تخته سنگهای عظیم دیده می‌شد و معهذا در بعضی جاها درختان بزرگ وتنومند روئیده بود ، دراینطرف وآنطرف بعضی قله‌ها آنقدر بلند ومرتفع بود که ازسطح قله سیاه بالاترمیرفت

پرسیدم آقای اسمیت آیا هرگز ازاین برج بالا رفته‌اید .

ـ خیر اما میگویند که بالا رفتن ازآن بسیارمشکل است بااین حال بسیاری از سیاحان تاقله آن رفته‌اند و بطوریکه آنها گفته‌اند از قله این کوه هم نمی‌توان بداخل کوه غول عظیم نظرانداخت .

راهنما گفت این درست است ومن خودم این موضوع راآزمایش کرده‌ام .

ـ شاید درآنوقت هوا مساعد نبوده است .

ـ آقای استرك ، اتفاقاً هوای بسیارصافی بود اما اطراف غول‌ـ عظیم بقدری بلند است که ازنظر پنهان می‌شود .

اسمیت گفت :

بدم نمیآید من اولین کسی باشم که قدم به نقطه‌ای بگذارم که تا امروز کسی بآنجا نرفته است .

درهرحال آنروز کوه ، غول عظیم آرام بنظرمیرسید وهیچ‌اثری ازشعله آتش درآن دیده نمی‌شد .

مقارن ساعت پنج ، مقابل مزرعه ویلدن کالسکه ما توقف نمود وکشاورزان باستقبال مالك خودآمدند ،

در آنجا بود که می‌بایست شب‌آخررا بگذرانیم ، فوراً اسبها از کالسکه باز وباصطبل روانه گردید وعلوفه زیاد در اختیارشان گذاشته شد وکالسکه را هم بکالسکه خانه بردند و قرارشد که کالسکه‌چی درآنجامنتظرما بماند با اینحال وضع وحال‌نشان میداد که مسافرت‌ما نمی‌توانست رضایت خاطر اهالی را فراهم سازد .

صاحب مزرعه ویلدون بمااطمینان داد که ازمدتی‌پیش هیچ‌نشانه

وعلامت فوق‌العاده‌ای از کوه ، غول عظیم بظهور نرسیده است .

باتفاق ساکنین مزرعه‌برابر یك میزبزرگ شام صرف شد ودر مدت شب خواب واستراحت ما دراثر کوچکترین سروصدا بهم نخورد

فردای آن روز، در صبحدم می‌بایست عملیات کوه پیمائی آغاز شود ارتفاع کوه ، غول عظیم از ۱۸۰۰ پا تجاوز می کرد واین ارتفاع متوسطی‌بود که نسبت‌برشته جبال‌الکانی در میزان‌حد وسط‌قرار داشت بنابراین میتوانستیم حساب کنیم که زیاد خسته نخواهیم شد ودر فاصله چند ساعت موفق می‌شدیم که بقله کوه برسیم اما بسیار ممکن بود در بالارفتن از آن دچارمشکلاتی‌شویم زیرا گذشتن‌ازپرتگاه‌های خطرناك وموانعی که خواه‌ناخواه دربین راه ما پیدا می‌شدکار بسیار مشکل و خطرناك شمرده میشد .

راهی بود که کسی خوب‌وبد آنرا نمیدانست و راهنمایان نیز چون ازاین راه بالا نرفته بودند نمی‌توانستند کوچکترین اطلاع در اختیار ما بگذارند واین مطلبی بود که باعث وحشت همه میشد زیــرا تمام مردم واهالی‌این ناحیه عقیده داشتند که عبورازاین کوه کاربسیار مشکل وامر محالی است اما هیچکدام درباره آن آزمایشــی نکرده و مطمئن نبودنداماهمه‌مااین‌امیدواری راداشتیم که براثرسقوط آن تخته. سنگ عظیم راهی برای وارد شدن درشکاف کوه بازشده باشد .

آقای اسمیت بعد از روشن کردن یکی ازبیست پیپ که در روز می کشید گفت :

بالاخره باید برویم خدابما نیروبدهد اما اشکال‌کارما این است که نمیدانیم این کوه پیمائی چه مدت طول خواهدکشید .

گفتم در هرحال تصمیم گرفته‌ایم این‌کار را بآخر برسانیم .

اسمیت گفت بلی تصمیم ماقطعی است .

ـ رئیس مربوطه‌ام مراماموساخته است که بهرعنوان شده‌اسرار وحشتناك این کوه را بیرون بکشم .

درحالیکه آسمـــان راشاهد می گرفت گفت بلی بهر ترتیب باشد بزور یا میل باید این اسرار آفتابی شود زیرا جداً تصمیم ما این‌است که درموقع ضرورت راه اعماق این کوه را پیدا کنیم .

گفتم چون ممکن است این کوه‌پیمائی مدت زیادی طول‌بکشد بهتراست آذوقه‌کافی همراه.داشته باشیم .

ـ آقای استرك ازاینطرف خیال شما راحت باشد راهنمایان‌برای دو روز آذوقه دارند وماهم دست خالی از اینجا حرکت نخواهیم کرد ازآن‌گذشته اگرمیسکو را درمزرعه گذاشته‌ام تفنگم راهمراه میاورم زیرا حیوانهای شکاری دراین مناطق مرتفع نباید کم باشد و باکمك فندك میتوانیم شکارها را کباب کنیم ولی ممکن است که درآنجا آتش کافی برای پختن غذای ما آماده باشد .

ـ بلی آتش‌های مشتعل

ـ و برای چه نباشد ، پس این شعله‌های آتش که کشاورزان را مضطرب کرده بود کجا رفته‌اند ، آیا کسی میداند که کوره‌های آتش در زیر خاکسترها بدست‌نخواهد آمد وازآن‌گذشته اگر کوره درونی درآنجاوجود داشته باشد دلیل‌آن است که مرکزآتشفشانی در این کوه وجود داردویك کوه آتش‌فشان طوری‌نیست که‌آتش آن کاملا سرد شود ودرحقیقت این بدبختی‌بزرگی است که‌آتش این کوه آنقدر

نباشد که بتواند یك تخم مرغ باسیب زمینی را برای ما آماده سازد ، بالاخره هرچه باشد خواهیم دید .

از همه اینها گذشته آنچه که من میدانم این است که نمی‌توانم در این خصوص عقیده خاصی داشته باشیم من ماموریت دارم که باینجا بیایم و کشف کنم در اینجا چه خبراست اگر خطری هم وجود نداشته باشد لااقل خیال مردم ازهرجهت‌راحت خواهد شد .

بالا رفتن ما باینطریق آغاز می‌شد :

دوراهنما درجلو ومامور بودند که راه پیشرفتن را نشان بدهند ، الاس اسمیت ومن یکی بعد ازدیگری یا اگرممکن بود شانه به شانه هم باید پیش برویم .

ابتدای جاده ماپراز راهروهای تاریکی‌بود که هاری هورن و ـ جمس‌بروك بعهده گرفته جلوبروند این راه از بین شیارهای سنك که بعضی نباتات در اطراف آن روئیده بودآغاز گردید و در بعضی قسمتها پیشروی بقدری اشکال داشت که غیر ممکن بود قدمی بطرف جلو گذاشته شود .

گروه کثیری ازپرندگان این جاده سنگلاخ رااشغال کرده بود ودر بین آنها که ازهمه پرسروصداتر بودند دسته‌ای ازطوطیان خوشرنك بسنگها نوك میزدند وفضای کوه راازسروصدای خود پرساخته بودندو با اینکه دسته سنجابها خیلی زیاد ودرفاصله نزدیك ما قرارداشتند سرو صدای گوشخراش‌طوطی‌هامانع شنیدن صدای آنهامی‌شد جریان سیلاب آب که سرچشمه آن در دل کوه جا داشت دربین این داد وفریادها آهنك مخصوصی داشت .

درفصل‌های بارانی یا بعد ازیك طوفان شدید ، طغیان آب سطح بالاتری را میگرفت اما اصل مسلم این‌بود که طغیان آن دراثرریزش باران و برف بود و نشان میداد که نبایستی سرچشمه این آب درقله کوه، غول عظیم جای داشته باشد .

پس از گذشتن نیم ساعت راه‌پیمائی بالارفتن بقدری مشکل‌شده بود که مجبور میشدیم گاهی بسمت چپ وزمانی براست متمایل شویم ، کم کم راهرو تاریك وتنگتر میشد وپاهای مانمی‌توانست نقطه‌اتکائی پیدا کند و گاهی ضرورت داشت که به بوته علفها به‌پیچیم یابروی زانو وسینه راه‌برویم وبااین‌نسبت صعود مابقله کوه‌تاآخرروزطول میکشید.

آقای‌اسمیت درحالیکه‌رفع‌خستگی می کردمیگفت اکنون‌باید قبول کرد که سیاحان و کوه نوردان ، غول عظیم بسیار کمیاب است آنقدر کم است که حتی، یکی را نمی‌شناسم بتواند این جاده رابپیماید

گفتم علتش این است که کسی حاضر نمیشود برای یك نتیجه کوچك اینهمه مشکلات را عهده‌دار شود و اگر ما هم قصد بزرگی نداشتیم این کارخطیر را بعهده نمی گرفتیم .

هاری هورن گفت :

کاملا درست است من ودوستم که بارها ازکوه ، بلاك دوم بالا رفته‌ایم بایك چنین دشواریهاروبرو نشده‌بودیم.

جمس بروك گفت مشکلاتی که ممکن است موانع بیشتری ایجاد کند .

اکنون مسئله برسراین یود که برای پیش گرفتن جاده مورب کدام طرف راباید اختیار کرد زیرادرسمت چپ وراست ماپرازدرختان

پرشاخ و برگ بود و صلاح براین بود ازسمتی پیش برویم که سرازیری آن‌زیادخطرناك نباشد . شایدازجاده‌درختها بعداز گذشتن‌ازاین‌راه باریك بتوانیم یکی بدنبال دیگری جلوبرویم ولی درهرحال پیشروی دراین راه خطرناك نمی‌بایستی کورکورانه انجام شود و در هر صورت راه آسان‌تر ماهمین بود که با دقت واحتیاط زیاد و قدمهای راهنمایان را دنبال نمائیم ، جمس بروك که معلوم بود از رفتن خود در بالا رفتن ماهرتراست جلوما میرفت ولی بدبختی دراین‌بود که نه‌من و نه اسمیت جرأت نمیکردیم پای خود را بجای قدمهای او که نقاط خطرناکی را انتخاب میکرد بگذاریم .

با این حال من سعی میکردم عقب نمانم و چون در ورزش‌های بدنی تمرین زیاد داشتم گاهی با سینه خودرا بالامی کشیدم درهرجا که جمس بروك‌قدم می گذاشت درمقابل هرخطری‌پیشدستی میکردم‌دنبالش کنم اماشهردار که ازمن مسن‌تر ولی‌نیرومندتربود نمی‌توانست قدمهای مرا تکرار کند تااینجا منتهای کوشش خود رابکاربرد که ازغافله عقب نماند گاهی مثل یك نهنك نفس می کشید و منهم در هرجاکه ممکن بود نفسی تازه می کردم .

درهرحال چون مقداری جلورفتیم دانستیم که بالا رفتن از کوه بیشتر از آنکه فکر کردیم وقت ما را خواهد گرفت زیرا ما حساب کرده بودیم که منتها تا ساعت یازده بالای تخته سنگها خواهیم رسید اما هنگامیکه ساعت ظهر اعلام شد تازه متوجه شدیم که بیش از نصف راه باقی مانده است .

درحقیقت مقارن ساعت ده بعد از کوششهای زیاد وپس‌از گذشتن

ازراههای کج ومورب یکی ازراهنمایان بما اشاره کرد که توقف کنیم ودراینوقت بکمر کش کوه ودر قسمت علیای آن رسیده بودیم و چون دراینجا درختها کمتروازهم فاصله بیشتری داشت میتوانستیم بالای کوه را تماشا کنیم.

اسمیت درحالیکه دست خود را ببوته گیاهی بند کرده بود گفت: اگر در اینجا کمی استراحت کنیم و غذائی صرف نمائیم گمان میکنم بصلاح ما باشد.

گفتم بلی باید یکساعت رفع خستگی کنیم.

ـ بلی و باید دراین مدت ریه‌ها وپاهایمان خستگی در کنندو بعد باهم بکارخود مشغول شویم.

همه با این نظر موافقت کردیم زیرالازم بود که قوای ما برسر جا بیاید و چیزی که درآنجا برای ما وحشت‌آور بود منظره کوه و ارتفاع آن ازنقطه‌ای که ایستاده بودیم بشمار میآمد وچون نظرخود را ببالا متوجه ساختیم معلوم شد که قسمت باقیمانده راه بسیار صاف و بدون دستگیره بود که بالا رفتن ازآن اشکال داشت.

هاری هورن نگاهی ببالا کرد و گفت راه بسیارخطرناکی‌است وبنظرم نمیرسد که بالارفتن ازآن‌آسان باشد.

جمس بروك پاسخ داد شاید غیرممکن باشد.

این موضوع باعث اندوه وناراحتی من شد اگر من بدون‌اینکه بتوانم‌بقله کوه برسم‌مجبورشوم که بزمین‌بر گردم‌ماموریتم بدون‌نتیجه‌و ناقص خواهد ماند آنهم در حالیکه بعد از گذشتن از این راه مشکل کنجکاوی عجیبی درمن ایجاد شده بود و فکـر ساعتی را میکردم که

بایستی باقیافه‌ای شرمنده عدم موفقیت خودرا باطلاع آقای هاردبرسانم.

بسته بندیهای محتوی غذا بارشد و پس از صرف غذا مقداری شراب با صرفه جوئی تمام بمصرف رسید وپس ازاینکه غذا صرف شد ونیم ساعتی ازوقت گذشته بود آقای اسمیت ازجا برخاست که دومرتبه راه‌پیمائی راآغاز کند، جمس بروك درجلو، براه افتاد وماهم چاره‌ای غیرازحرکت نداشتیم .

آهسته وآرام پیشروی آغاز شد راهنما اظهارناراحتی‌میکردولی هاری هورن کمی بالاتر رفت تا تحقیق کند کدام جاده را بایستی در پیش گرفت .

غیبت او بیست دقیقه طول کشیدوهنگامیکه برگشت سمت شمال‌غربی رانشان داد وازآن راه شروع بجلورفتن نمودیم .

از همین نقطه بود که قله یلاك دوم نمایان می‌شد در حالیکه از اینجا تاقله کوه یلاك دوم پیش از دوسه هزارقدم فاصله داشت اما بالارفتن بقله این کوه برای ما فایده‌ای نداشت زیرا از آنجا باکمك دوربین هم نمی‌توانستیم کوه غول عظیم را ازنظر بگذرانیم .

بالارفتن بسیارمشکل وآرام بود وبزحمت زیاددویست‌سیصدقدم بالا رفته بودیم که ناگهان راهنمای ما که از جلو میرفت جلو یك گودالی عظیم قرارگرفت که عبور ازآن کار مشکلی بود .

در بعضی ازنقاط این محل ریشه‌ها و درختان ازجا کنده شده و مثل این بود که براثرسقوط یك بهمن عظیم سنگها ودرختان را ازجا کنده است .

جمس بروك گفت در همین نقطه بوده که آن تخته سنگ عظیم

ازبالای کوه کنده شده وبزمین سقوط کرده‌است .

اسمیت گفت تردیدی نیست و به عقیده من بهتراست از کوره ـ راهی که درموقع غلطیدن بجا گذاشته جلو برویم .

این پیشنهاد درستی بود وقدمهای ما توانست ازبعضی نقاط شیار شده جلو برود وباین وسیله کوه نوردی ما بطوری آسان شده بود که مقارن ساعت پانزده‌ونیم بقسمت دوم کمر کش کوه رسیده بودیم .

درمقابل ما درفاصله صد متری در نقطه‌ی بلند دیواره‌هائی دیده می‌شد که اولین حلقه دهانه کوه بشمار میآمد .

اسمیت گفت چند لحظه دیگر استراحت کنیم بعد حساب کنیم وبه‌بینم چگونه باید در اطراف این حلقه دور زد .

هاری هورن اضافه کرد :

درهرحال‌ازهمین‌نقطه است که سنك از کوه جداشده‌امابرخلاف انتظار سوراخ یا شکافی درآنجا بنظر نمیرسید .

بعد از ده دقیقه استراحت راهنمایان ازجا حرکت کردند و از یك کوره راه بسیار لغزان خود رابکنارپله رساندند و اکنون چاره‌ای نبود جزاینکه از قاعده محل تخته سنك که بیش از پنجاه متر ارتفاع داشت ومانندذوره یك سبد درست شده بود بالا برویم وبعد از حسابهای زیاد یقین حاصل شد که اگر نردبانی داشتیم باز هم امکان نداشت که بتوانیم خود را بقله کوه برسانیم .

«محققاً کوه غول عظیم درنظرم ظاهری وحشتناك بخود گرفت و شاید دراین قسمت مرکزانواع مارها وافعی‌هائی‌باشد که گذشتن از آن محال بنظر میرسید . با این حال سعی کردیم که بتوانیم این دایرمرا

دور بزنیم ومعلوم بود که دست انسان درساختن آن بکار رفته است زیرا اطراف آن بریده وصاف کاری شده بود اماهیچ اثری ازآتشفشان دیده نمی‌شد و با وصف این حال بالارفتن ازآن بااینکه بیش ازیکصد قدم فاصله نداشت امکان پذیر نبود پس از اینکه درمدت یکساعت اطراف این حلقه را دور زدیم تازه بهمان نقطعه اول رسیدیم از مشاهده این وضع خشمی شدید سراسر وجودم را فراگرفت و آقای اسمیت هم همینطور بود زیرا میدید که بهیچ وسیله ممکن نیست ازاین حلقه صاف وصیقلی بالا رفت .

اسمیت باناراحتی تمام فریاد می کشید برشیطان لعنت باتحمل این همه زحمات نخواهیم توانست بقله کوه راه پیدا کنیم وبدانیم درآنجا چه خبراست. من کفتم چه آتشفشان باشد چه نباشد هیچ صدائی هم دراینجا بگوش نمیرسدوحتی کوچکترین اثری ازشعله‌های آتش که دلیل انفجار آتش فشان باشد دیده نمی‌شود .

درواقع سکوت تمام درداخل وخارج کوه حکمفرما بودنه،دودی نه شعله‌ای ازآنجا بلند نمی‌شد وازآن رنگهای گوناگون که گاهی در ابرهای آسمان بنظرمیرسید اثری دیده نمی‌شد مانند هوا ساکت وآرام بود، نه سروصدای زیرزمینی و نه کوچکترین تکان درزیرپای مااحساس نمی‌شد ودرآنجاسکوت عظیم برپابود .

چیزی راکه نباید ناگفته گذاشت این بود که محیط کوه بر-حسب مدتی که برای دور زدن آن وقت ما تلف شد نمـی‌بایست بیشتر ازهزارو دویست قدم باشد اما برای ما مشکل بود که مقدار سطح داخلی آنرا حساب کنیم زیرا خبرنداشتیم سنگهائی که آنرا محاط کرده بچه

ضخامت است .

بنظر اینطور میرسید که اطراف آن کاملا خلوت بود واینموضوع ثابت میکرد که هیچ موجود زنده‌ای درآنجا وجود ندارد بغیرازدوسه جفت پرندگان وحشی شکاری که ممکن بود آنجا منزل گرفته باشنـد .

ساعت‌نزدیك به سه رسیده بود که اسمیت‌با خلق‌تنگی‌تمام گفت: اگر تا شب اینجا بمانیم چیزی کشف نخواهیم کرد باید هرچه زودتر عزیمت کنیم واگر بی‌جهت وقت ما دراینجا تلف شود نخواهیم توانست تاشب به پیزنت‌کاردن برسیم .

وچون من دربرابرسخنان اوساکت مانده بودم و از جای خود حرکت نمی کردم در حالیکه بمن نزدیك می‌شد افـزود آقای استرك چرا حرف نمیزنید آیا سخنان مرا نشنیدید ،

حقیقت این بود که می‌خواستم ازمراجعت صرف نظر نمایم زیرا تاکار خود را نمی کردم پائین رفتن از کوه راکار درستی نمیدانستم و تصمیم داشتم درمقابل‌رای وعقیده‌اوتاجائی که ممکن‌است مقاومت‌نمایم.

اما فایده‌اش چه بود ؟ ... آیا قدرت داشتم که کوه راشکافته یا ازاین مانع مشکل عبور کنم .

لازم بودتصمیم‌قطعی گرفته شود وپس دراینکه آخرین‌نگاه خود را بقله کوه افکندم ناچار بدنبال رفقا براه افتادم .

مراجعت ما بدون اشکال وبی‌احساس خستگی انجام شدو قبل ازساعت پنج بعد ازظهر بآخرین تختد سنگهای پائین کوه رسیده بودیم ودردهکده ویلدون دوستان بابیصبری تمام انتظار ما را داشتند .

ازما پرسیدند پس با الاخره نتوانستید بقله کوه برسید .

اسمیت پاسخ داد خیروا کنون یقین برای من حاصل شد که سر-وصداهای کوه ، غول عظیم تمام براساس تصوروتخیلات مردم بوده است

در ساعت بیست ویك کالسکه ما مقابل مزرعه پیز نت کاردن توقف، نمود که قرار بود شب را در آنجا بگذرانیم .

درمدتی که سعی میکردم بخواب روم با خود فکر میکردم پس صلاح براین است که چند روز دیگر در محل بمانم تا بتوانم وسائل حرکت کوه نوردی مجددی رافراهم سازم واگرچنین کاری میکردم امیدآن را داشتم که به نتیجه قطعی برسم .

اماعاقلانه‌تراین‌بود که به واشنگتن برگشته و با آقای واردمشورت نمایم باین جهت فردای‌آن روزپس ازورود به مورکانتون بعد ازاینکه حقوق راهنمایان راپرداختم ازآقای اسمیت خداحافظی کرده وباشتاب تمام بسوی ایستگاه راه آهن رهسپار شدم .

یك مسابقه اتوموبیل رانی

اسرار، غول عظیم شایدبعدها با اشکالات ودشواریهای زیاد آشکار شود این یکی‌ازاسرار آینده جهان است ازهمه اینها گذشته معلوم‌نیست آشکارشدن‌این رازچه فایده‌داشته باشداماتردیدی دراین نیست که‌باید آشکارشود زیراامنیت و آسایش‌تعداد زیادی ازساکنین سرزمین‌کارولین شمالی مربوط باین حادثه است .

درهرحال یازده روزبعد که به واشنگتن مراجعت‌نمودم توجه و دقت مردم بسوی واقعه جدیدی جلب شده بود که در نوع خود تقریباً نظیر نداشت واین حادثه جدید بمراتب از آنچه که در باره انفجار و آتشفشان کوه غول عظیم بگوش مردم رسیده بود اهمیت بیشترداشت.

در اواسط ماه مه روزنامه‌های واشنگتن اطلاعات عجیب ذیل را دراختیارمردم گذاشتند .

از چندی پیش بموجب گزارشهای واصله در جاده‌های عمومی قبلادلیفادومرکزاین ایالت ماشین عظیم وبی‌سابقه‌ای دیده شده که از لحاظ عظمت و سرعت سیر با سایرماشین‌های معمولی در آن زمان

شباهت نداشت .

این ماشین يك اتوموبيل بود و کسی دراین باره تردیدی‌نداشت اما کدام موتورنوی میتوانست این ماشین عظیم را بحرکت درآورد و این مطلبی بود که مردم درباره آن دچار شگفت وحیرت شده بودند.

درآن زمان اتوموبیلهای بسیار کامل ومجهز بابخار گاز یا نفت یاالکل باالکتریسته حرکت می‌کرد نمی‌توانست بیش ازیکصد وسی کیلومتردرساعت راه برود واین سرعتی بود که سریع‌السیرترین قطارهای جاده‌های آمریکا واروپا داشت اما آن‌ماشین عظیم با سرعتی دوبرابراین مقدار درجاده‌های مختلف درآمد ورفت بود .

بی مورد است از اینکه بگوئیم که يك چنین سرعت بی‌سابقه احتمال خطرهای زیاد برای مردم داشت اتوموبیلها وپیاده‌روها راخطر تصادف تهدید می‌کرد .

این ماشین عظیم جهنمی مانند صاعقه‌آسمانی باصدای وحشت‌بار فضای هوا رامی‌شکافت بشدتی که فشارهوا درختان مسیرجاده‌را درهم میریخت، پرندگان درهوا رامتوحش وپراکنده می‌ساخت وچنان گرد وغباری‌بدنبال خوددرامیانداخت که گوئی‌طوفانی عظیم براه‌افتاده‌است.

و موضوع عجیب بطوریکه روزنامه‌ها درباره آن قلمفرسائی می‌کردند این بود که فشارچرخهای ماشین بطوری بود که جاده‌ها را بجای اینکه ویران نماید بعدازعبور کردن اثری ازجای چرخ بروی زمین باقی نمی‌ماند وبلندشدن گرد وغبارفقط بعلت سرعت زیادآن‌بود

روزنامه نیویورك هرالدضمن مقالات خود می‌نوشت که باید پذیرفت که سرعت زیاد ماشین آنقدر زیاد بوده که سنگینی جثه‌اش را

جبران می کرد وبجای اینکه روی زمین راه برود مثل این بود که‌در هوا پرواز میکنند .

از چندی پیش درتمام شهرها و اطراف واشنگتن سر وصدای این ماشین عظیم بگوش مردم رسید و بخود میگفتند معلوم نیست یك چنین ماشین عظیم با آن سرعت بی‌سابقه را چه نیروی خارق‌العاده حرکت میدهد واگرهم میخواستند آنرا متوقف سازند سرعت بقدری زیاد بود که ازعهده مردم خارج بود و نمیدانستند این ماشین متعلق بکیست واز کجامیآید وقصد کجارا دارد وفقط عبوراو مانند جرقه‌برق بود که بسرعت تمام‌ازجلو مردم میگذشت ومثل این بود که گلوله‌ای از دهانه لوله توپ خارج شده و با سرعتی اعجازآمیز از نظر ناپدید می گردد .

باز هم تکرار میکنم که از نوع ماشین و طریقه حرکت آن کوچکترین اطلاع در دست نبود و موضوع مهمتر این بود که چنین ماشین عظیم کوچکترین اثری ازدود یابوی نفت یاگاز یاچیزدیگررا بدنبال خود نمیگذاشت واز این گزارشات چنین نتیجه گرفته می‌شد که ماشین مزبور بوسیله نیروی‌الکتریك حرکت می کند واگرمعلوم شود آن بایك اسلوب مخصوصی ساخته شده بود که گمان میرفت شامل مواد یاچیزهائی باشد که تاآنروزبدست مردم رسیده است .

این مطلب راهم باید گفت که تصور مردم از مشاهده این ماشین عجیب وغیرطبیعی چنان منقلب ومشوش شده بود که فکر می کردند این ماشین از ساخته‌های عجیب و باور کردن غیر طبیعی است که یك راننده جهنمی یا هیولائی که از سیارات دیگر آمده و یا حیوان

درنده‌ای که از باغ وحش افسانه‌های اساطیرقدیم خارج شده آن را میراند وهدایت می کند وبعضی‌ها هم ازاین‌نظریه قدمی فراتر گذاشته ویکی از فرشتگان یا لااقل خطرناکترین‌عفریت‌های‌جهنمی را راننده این ماشین فرض می کردند .

اما اگر راننده آن یکی ازشیاطین افسانه‌ای نبود وآدم معمولی آنراهدایت می کرد چگونه ممکن بود یك ماشین باین بزرگی‌بدون داشتن شماره رانندگی‌وبرخلاف تمام مقررات وسائل نقلیه بدون‌اینکه سلامتی و آسایش مردم را در نظربگیرد توانسته است با چنان سرعت جهنمی درجاده‌های پرازجمعیت مردم پیاده‌رو وانواع ماشینها رفت و۔ آمد کند . موضوع عجیب اینکه این ماشین هواپیما در جاده‌های پنیسیلوانیا رفت وآمد نمی کرد و بموجب گزارشهای واصله از طرف مقامات پلیس وژاندارمری جاده‌ها معلوم شدکه در جاده‌های کنتوکی و ایالت اوهویو و نزدیکیهای جکی و میسوری و در کلیه جاده‌های شیکاگو وسایر ایالات امریکای شمالی یك چنین ماشین جهنمی دیده دیده‌ودر همه جا صحبت برسراین بود که تاآنروزکسی نتوانسته بود مبداء ومقصد این ماشینها را بداند و تحقیق کندکه بچه منظور با این سرعت خارق‌العاده رفت وآمد میکنند، اکنون این سروصدا درهمه‌جا عمومیت پیدا کرده بود و مامورین پلیس و شهرداری خود را مجبور میدیدندکه‌برای جلوگیری ازمخاطرات احتمالی این ماشین اقدامات سریع بعمل‌آورند وبهترین راه برای جلوگیری ازآن چنان بودکه درنظرگرفتنددروسط موانع وسدهای‌بزرك مستقرنمایندتاماشین‌جهنمی را باین وسیله مجبور بتوقف نمایند .

امامردم می گفتند بفرض اینکه چنین اقدام عملی شود ماشینهای جهنمی دارای چنان قدرتی است که موانع و سدها راهم درهم خواهد شکست .

دیگران اضافه می کردند وممکن است که بتواند از فراز این موانع جستن نماید واگر شیطان راننده آن باشدچه بسا ممکن است با بال‌وپر خود بهوا صعود کند .

اما این سخنان هم ازعقل و منطق بعید بنظرمیرسید زیرا اگر پادشاه جهنم دارای بال و پراست برای چه در جاده‌ها حرکت می کند که عابرین را نابود سازد در اینصورت اگر بال وپر داشت میتوانست بجای اینکه روی زمین حرکت کند چون پرندگان در هوا به پرواز درآیـد .

این بود وضع خطرناك آنروز و پلیس واشنگتن وظیفه داشت بهرتقدیرشده باین موضوع خاتمه بدهد .

اما آنچه که واقع شد ودرهفته‌های بعد بگوش مردم رسید مطلب فوق‌العاده‌ای نبود همینقدر مردم دانستند که از خطرحمله این ماشین جهنمی خلاص شده‌اند زیرا دیگراثری ازاو پیدا نشد ومعلوم نبودآیا همانطور که امریکا دچار این بلای ناگهانی شده اروپا هم باید ازآن سهمی داشته باشد یا بطور کلی کارتمام شده بود .

چندی بعداین خبردرروزنامه‌های امریکا انتشار یافت ومفسرین نیز تا جائی که ممکن بود توانستند در اطراف آن سخنرانی کنند از چندی پیش یك مسابقه اتوموبیل رانی در یکی از جاده‌های وسیع ماریسون آغاز شده بود .

این جاده‌تاشعاع دویست مایلی‌دراختیارمسابقه دهندگان گذاشته شده باین معنی که ابتدای آن ازمرکز، پروری و ازشهرهای سرحدی عربی شروع‌ودرجاده ماریسون وساحل میشیگان خاتمه‌خواهدیافت.

بسیاری ازرانندگان زبردست با ماشینهای نیرومند خود دراین مسابقه اسم نویسی کرده واینطورقرارداده شده بود که بایستی از هر ـ سیستم ماشین دراین مسابقه‌شرکت داده شود وحتی موتورسیکلتدارها هم میتوانستد دراین مسابقه شانه بشانه‌اتوموبیلها شرکت نمایند .

دربین‌ماشینهای درجه‌اول سیستم کارخانجات، **هورتر و دوتریش** با ماشینهای سبك ، گوبرون، بریله رنولت وبرادران **ریشاردبرازیه‌ودوای داراك ، پایارد ، بیچان ، شفاردواکر و ماشینهای ژیل‌فورست ، هاوارد و والس** و ماشینهای بزرگ **،وریس ، مرسدس ، موستیس ، پاناردلواسور، کاردنر. تورکات مری ، هیبرشلو ، لوباتو** ودیگران دیده میشدند .

جایزه‌های مختلف وبزرگ‌برای این مسابقه درنظرگرفته شده که کمترین جایزه آن بیشتراز پنجاه هزاردلار بود .

معلوم است که‌بزرگترین کارخانجات اتوموبیل سازی دربرا. این مسابقه‌آمادگی خود را اعلام داشتند وهمان روزبهترین ماشبن‌ها ورانندگان خود رامعرفی نمودند .

دراین‌مسابقه بشترازپنجاه نوع سیستم مختلف که با بخار وآب ونفت والکل وبرق حرکت می کرد حاضرشدند بموجب حسابهائی که برای حداکثر سرعت درنظرگرفتند صد وچهل تا صد وپنجاه کیلومتر درساعت بود واین مسابقه بین‌المللی سه‌ساعت طول می کشید که دریك

جاده دویست مایلی باید رانندگی کنند و برای این که از پیش آمد هر گونه خطر جلوگیری بعمل آید پلیس واشنگتن از صبح روزی سی‌ام ماه مه هر گونه رفت و آمد را در این جاده غدغن کرده بودند .

هیچ خطری هم نمیبایست واقع شود جزاینکه مسابقه دهندگان خطری احتمالی پیش بیاورند اما چون از هرجهت مراقبتهای لازمه بعمل‌آمده بود بیم‌آن نمیرفت که کوچکترین واقعه‌ای پیش بیاید .

سیلی از تماشاچی از کشورهای متحده آمریکا و حتی از اروپا و ایالت نیویورك برای شرکت در این مسابقه بزرگ خود را بمحل رساندند .

نبایدنا گفته گذاشت که بین عده کثیرمسابقه دهندگان ورزشکار چندتن‌آنها بیگانه وناشناس‌بودند بعضیها انگلیسی وفرانسوی وآلمانی واطریشی بودند که برای پیروزی ماشین و رانندگان کشور خود دعا می کردند و چون این مسابقه مخصوص امریکائیها بود عده کثیری از ایالتهای مختلف با شور و اشتیاق تمام درجایگاهها نشسته و رانندگان هر کدام درجای خودنشسته علامت شروع مسابقه بوسیله زنگ‌بزرگ در ساعت هشت صبح اعلام گردید وبرای اینکه از تصادف وبرخورد ماشینها جلوگیری بعمل‌آید اتوموبیل‌ها بایستی بفاصله دو دقیقه ازهم دراین جاده که اطرافش را جمعیت تماشاچی سیاه کرده بود حرکت کنند و برنده مسابقه کسی است که بتواند درحداقل مسافت وفرصت فاصله بین بوری دوستین و ماکدوك را طی نماید .

ده دستگاه ماشین که برای مسابقه اول تعیین شده بود بین‌ساعت هشت وهفت وبیست دقیقه حرکت کرد وقطعاً اگرحادثه‌ای پیش‌نیاید

قبل از ساعت یـازده بمقصد خواهند رسید و دیگران بنا بفرمان داور بفواصل مختلف حرکت می کنند .

افراد پلیس‌جاده را تحت نظر داشتند و آنهائیکه هنوز حرکت نکرده بودند بااشتیاق تمام منتظرفرصت بودند یکساعت نیم گذشته‌بود وفقط یك ماشین درابتدای پیست بـوری دوستین‌انتظـار داشت بوسیله ارتباط تلفن بفاصله هرپنج دقیقه همه خبرمیشدند که اتوموبیلها بکدام نقطه رسیده ووضع پیشرفت آنها چگونه است .

ماشین اولی متعلق به‌برادران رنولت بود که با چهار سیلندر و نیروی بیست اسب ولاستیکهای میشلن در رأس همه ودرنیمه راه بین مقصدومبداقرارداشت وبدنبال آن ماشین‌ها وارد ،واستون ودیون‌یوتون حرکت می کرد .

بعضی ازماشین‌ها دچار حادثه فنی شده موتور ها گرم و احتمال داشت که‌آتش بگیرد اما اگر اینطور هم بود درمقابل چنین مسابقه بزرگ چندان اهمیت نداشت .

معلوم‌است که دراین قبیل مسابقه‌ها احساسات‌مردم درحال‌التهاب استودرنزدیکی مقصد خود بخوداین احساسات روبازدیاد میگذاشت .

درساحل غربی میشیگان تیربلندحامل علامت‌مقصد دیده میشد که‌آنرا برای مشخص ساختن‌رنك‌آمیزی کرده بودند باالاخره بعداز ساعت‌ده اینطورمعلوم شد که‌آخرین جایزه ده‌هزار دلاربه‌پنج‌اتوموبیل میرسید که دوتای‌آن آمریکائی ودوفرانسوی ویك‌انگلیسی بودوچون آنها سرعت زیاد داشتند سایراتوموبیلها نتوانستند براثرحادثه‌های‌فنی خود را بآنان برسانند و معلوم است که دراین زمینه مردمی که وابسته

بملت این رانندگان‌بودنددر آن حال چه‌اشتیاق والتهاب داشتند

نمایندگان هریك ازسیستم‌ها که درراس مردم قرار گرفته‌بودند خود را آماده ساختند که نام برنده را اعلام کنند واگر صدای گلوله بلند می‌شد وظیفه خودرا انجام میداد .

یکی فریاد می‌کشید ها وارد واستون برنده شد

ـ دیون یوتون یك درمقابل دو

ـ برادران بروتالدت وی

این صداها دربین جمعیت بلند می‌شد ودرهمه جا انتشارمی‌یافت اما درهمین حال که این مسابقه درجریان بود درساعت نه‌ونیم مطابق ساعت شهرداری بوردی دوروستون که دردومایلی این نقطه قرار داشت ناگهان صدای‌چرخیدن چرخ‌اتوموبیلی‌عظیم که اززیرتوده‌بخاری‌غلیظ خارج می‌شد باصدای سوتهای‌طولانی مانند سفیر ترن بگوش رسید .

هنوز تماشاچیان نتوانسته بودند جابجاشوند که ابری غلیظ در هوا بالارفت و درفاصله یك‌لحظه کوتاه که نمی‌توان مقداری برای آن قائل شد ماشین عظیم اززیربخ‍ات پیداشد ازراه‌رفتن‌اوهمه میتوانستند تشخیص بدهند که این ماشین باسرعتی معادل دویست وچهل کیلو متر درساعت حرکت می‌کند .

درفاصله یك لحظه ازنظر ناپدیدگردید درحالیکه بدنبال خود توده‌ای عظیم و طولانی از گرد وخاك سفید مخلوط بابخارمانند بخار دهانه لکوموتیو باقی میگذاشت بطور مسلم اتوموبیلی بود که با قدرت یك موتور نیرومند حرکت می‌کرد و با این سرعت که پیش میرفت در یکساعت میتوانست خود را باولین اتوموبیل راس

برساند وشاید ازآنهم میگذشت ودوبرابراین مسافت‌را می‌پیمود وخود را بمقصد میرساند .

جمعیت تماشاچی که در اطراف ایستاده بودند بدون اینکه از چیزی بترسند صدا را بفریاد بلند کردند .

دسته‌ای فریاد زدند این همان ماشین جهنمی است که از پانزده روزپیش سروصدای آنرا شنیده بودیم .

ـ بلی همان است که درجاده ایلینواواوپیوومیشیگان دیده شده وپلیس نتوانست اورا توقیف کند .

ـ همان است که برای آرام ساختن افکار عمومی نامی از او برده نمی‌شود .

ـ بلی ، همان است که فکرمی کردند داستانش تمام شده است درحقیقت غیرازشیطان کسی‌نمی‌توانست یك چنین ماشین جهنمی را راه ببرد وتنها چیزی که بیشتر باعث تعجب وحیرت می‌شد این بود ماشین عظیمی که درامتداد جاده مادسون بحرکت درآمده بود همان بود که از چندی پیش توجه مردم را بخودجلب کرده وتاآن روز نمایندگان دولت هاموفق بکشف آن نشده‌بودند .

باالاخره پس‌ازاینکه‌اولین هیجان احساسات‌خاتمه یافت‌دومرتبه حس کنجکاوی‌بکارافتادوازهرطرف کسب اطلاع میشد که بدانندماشین جهنمی در چه قسمت جلو میرود تا اگر خطری بـرای جاده مسابقه داشته باشد جلوگیری نمایند اما این تلفن‌ها هنوز پاسخ نداده بودند که ناگهان ماشین از زیر گرد و غبار ظاهر گردید .

اما چه کسی بود که بتواند جلو اورا بگیرد زیرا این ماشین با

چنان سرعتی پیش میرفت که بیم آن داشت هرچه را درجلو راه خود بیند از انسان و ماشین خورد و متلاشی سازد .

از همه گذشته راننده آن چنان ماهر و کاردان و سریع بود و ماشین خود را با چنان سرعت دیوانه کننده‌ای پیش میبرد که هیچ مانع قادر نبود جلو او را بگیرد واز همه بدتر اینکه اگثر مأمورین دولت میخواستند جلو ماشین را بگیرند و جاده را فقط اختصاص به رانندگان مسابقه بدهندکاری مشکل بلکه محال بنظر میرسید .

با این حال بموجب خبرهای تلفنی که میرسید این ماشین با آن سرعت جهنمی سابق پیش نمیرفت و مردم سرعت اورا در حدود یکصد وسی کیلومتردرساعت تخمین میزدند

این سرعت یك فایده دیگر داشت زیرا با آن شتابی که پیش میرفت کسی نمیتوانست نوع و شکل ماشین را تشخیص بدهدچرخ- هایش باسرعتی حیران‌آسا روی زمین می‌غلطید بطوری که دایرهٔ آنرا کسی نمیتوانست به‌بیند وازآن گذشته بدنبال اوه کوچکترین اثری از بخار یادودیا بوی زننده مشاهده نمیشد .

اما راننده اش در محوطه‌ای سرپوشیده مخفی بودوسرعت سیرهم‌اجازه نمیداد که کسی صورت‌اورا به‌بیندو نه این بارودفعات سابق که اورا در جاده دیده بودند کسی نتوانست مدعی شود که درست اورا دیده است وقتی خبر تلفنی این موضوع را اطلاع داد همه متوحش شدند صحبت برسر این بود که بتوانند متوقفش سازند یا اگرممکن است نابودش کنند اما اینکار هم امکان نداشت برسراین موضوع دومرتبه بین‌مردم گفتکوآغاز شد هر کدام عقیده‌ای ابراز میکردند در همه جا در تمام

ایستگاهها صحبت برسر این بود که این ماشین از کجا آمده بکجا خواهد رفت و کسانی که نمی‌خواستند باور کنند که راننده این ماشین شیطان نباید باشد بالاخره ناچار باین میشدند که بپذیرند اگرشیطان نباشد لااقل یکی از مردان خارق‌العاده افسانه‌ای است که در داستانها و افسانه‌های قدیم نام آنرا شنیده‌اند .

با این‌حال لحظه بلحظه از یکدیگر می‌پرسیدند این ماشین چه وقت ظاهر خواهد شد ؟ آیا او را خواهیم دید .

در همین حال بود که ناگهان صدای چرخیدن چرخ سهمناك اتوموبیل جهنمی در بین گرد و غبار بگوش رسید و طوفانی از گرد و خاك بدنبال خود براه انداخت .

صدای سوتهای گوش‌خراش در فضا منتشر شد که اعلام میکرد همین لحظه ماشین جهنمی دیده خواهد شد و سرعتش را لحظه به لحظه بیشتر میکرد اما چند دقیقه بعد صدای ماشین کمتر شد شاید نمی‌توانست ازجلو رودخانه‌ای که درجلو داشت بگذرد وچه بساممکن بود که اگر قدمی پیش بیاید درآب رودخانه غرق شود .

در هرحال مسئله غیر از اینها بود ماشین عظیم درسیر جاده دیده شد ازآنجا روی خود را بطرف جاده مقابل گرداند چرخی خورد و با سرعتی پیش رفت که یك لحظه بعد اثری ازاو در آن جاده باقی‌نماند

در سواحل انگلیس جدید کلیر

در تاریخی که حوادث این واقعه در روزنامه ها انتشار میافت از یکماه پیش من بواشنگتن برگشته بودم .

به محض ورود در صدد برآمدم که به ملاقات رئیس خودبروم اما نتوانستم او را به‌بینم زیـرا در اثر پیش‌آمد کار خانوادگی برای مدتی کوتاه از شهر خارج شده بود ولـی یقین داشتم کـه آقای وارد عدم موفقیت مرا دراین ماجرا خبرداشت زیرا در شماره های متعدد روزنامه کارولین شرح‌واقعه وصعود مارا به ارتفاعات کوه غول عظیم به اطلاعات عمومی رسانده بودند .

معلوم است صرفنظر از کنجکاوی عجیبی که در کشف این راز داشتم عدم موفقیت در این مسافرت تا چه اندازه در من تأثیر داشت و بهیچ تقدیر حاضر نمی‌شدم قبول کنم کـه در آینده‌ای نزدیك این راز کشف، نخواهـد شد آخر چگونه ممکن میشد اسرار این کوه برای همیشه در پرده بمانـد خیر اگـر لازم میشد ده دفعه یا بیست دفعه از کوه بالا بروم لازم بود این راز کشف شود .

میدانستم که اینکار مافوق توانائی بشر نمیتواند باشد ساختن یك چوب بست تا قله کوه وحتی شکافتن حصار کوه برای داخل شدن بآن هم کاری غیرممکن نبود مهندسین ما باشیوه‌های علمی کارهائی مهمتر از این انجام داده‌اند اما چیزی که درمورد کوه غول عظیم لازم وضروری بنظر میرسد این بود که میبایست برای رسیدن باین مقصود هزینه - های گزاف بمصرف برسد و شاید این مبلغ از چندین هزار دولار هم تجاوز میکرد و اگر بر فرض محال ، کوه آنی ، آتشفشان میشد آیا این آتشفشانی بما اجازه نمیداد که از اسرار غول عظیم سردر بیاوریم اما چه فایده داشت و چگونه میتوانستیم درمقابل این کنجکاوی عظیم دست روی دست بگذاریم تا روزی آتشفشان راه را برای ما باز کنند از طرف دیگر خوب میدانستم که اینکار آنقدرساده نبود ومن تنها بدون کمك دیگر موفق نمی‌شدم کاری صورت بدهم و برای انجام آن لازم بود یکی از ملیاردرهای امریکا حاضر بهمکاری شود.

از کجا معلوم بود که در قلب این کوه اسرارآمیز ملیونها طلا و ثروت بیکران نهفته نباشد ؟

اما این فرض هم قابل قبول نبودزیرا بموجب تحقیقات جغرافیائی مسلم شده بود که در کوههای آپالاس و کوههای آبی آثاری از ذخیره های طلا و نقره دیده نشده است بالاخره در صبح روز پانزدهم مه آقای وارد مرا در دفترش پذیرفت با اینکه از عدم پیشرفت من در این مسافرت اطلاع داشت پذیرائی بسیار گرمی از من بعمل آورد و به محض اینکه واردشدم با آهنك خوشمزه‌ئی گفت آیا این همان ،استرك ، خودمان است که نتوانست موفق شود جواب دادم یعنی آقای وارد در

حالی که اگر مرا برای تسخیرماه فرستاده بودید موفق می‌شدم.درست است که ما در مقابل موانع ومشکلات سر سخت واقع شده‌ایم ولی در آن شرایط که ما داشتیم گذشتن از آن اشکال داشت .

ـ آقای استرك قبول میکنم پس از آنچه که معلوم است موفق نشوید بدانید در بالای کوه غول عظیم چه خبر است .

ـ خیر آقای ، وارد

ـ با این حال اثری از دود وشعله آتش دیده نشد .

ـ هیچ

ـ هیچ صدای مظنونی هم نشنیدید

ـ هیچ

ـ پس گمان نمی‌کنید که در آنجا منبع آتشفشان وجود داشته باشد .

ـ اگر هم چنین سرچشمه‌ای داشته باشد باید پذیرفت که فعلا درحال خاموشی است .

ـ پس علامتی هم نشان نمیدهد که یکروز ممکن است مشتعل شود ؟ آقای استرك این کافی نیست که یکوقت یك آتشفشان خاموش است باید گفت که آنرا خاموش کرده‌اند یا بطورطبیعی خاموش شده است مگر اینکه آنچه را تا امروز در باره این کوه گفته‌اند از دایره تصور خارج نباشد .

جواب دادم آقای وارد گمان نمی‌کنم اینطور باشد آقای‌اسمیت شهردار مورکانتون و دوستش شهردار پیزنت کاردن با این‌نظر موافقند اما از طرف دیگر شعله های آتش در فراز کوه دیده شده . صداهای

عجیب هم درآنجا بگوش رسیده است .

وارد گفت قبول دارم وبازهم باید بپذیرم که شهردار وکارکنان دولت اشتباه نکرده‌اند در هرحال نتیجه‌آن است که غول عظیم رازش را آشکار نساخته است ،

ـ آقای وارد اگر کسی بخواهد این اسرار را بداند بایدبرای اینکار خرج کنند و حفر بعضی معادن در این کوه شاید بتواند مطلبی را آشکار کند .

وارد گفت البته ممکن است اما اینکار عملی نیست بایستی انتظار کشید از آن گذشته ممکن است طبیعت خودش با ما کمك کند و این راز را یکروز آشکار سازد

ـ بلی آقای وارد غیر از این نباید باشد اما خیلی متاسفم از اینکه نتوانستم مأموریتی را که بمن داده بودید بانجام برسانم .

ـ آقای استرك ناراحت نباشید و شکست خود را فیلسوفانه اصلاح کنید ما همیشه در کارهای خود موفقیت نداریم پلیسهاهم بطوری نیستند که همه وقت پیروز شوند در موارد جنائی نگاه کنیدچه مقدار جنایتکاران از چنگ عدالت گریخته‌اند خیلی بالاتر میرویم و می‌گویم جنایتکاران را هم که توقیف میکنیم غالباًاز مردمان بیدست و پا هستند و هنوز نتوانسته‌ایم افراد با هوش را گرفتار سازیم و شاید همانها هستند که جنایات خود را تکرار میکنند ولی یکروز ممکن است خودشان را گرفتار سازند به عقیده من آدم کشی . دزدی کار بسیارآسانی است و جنایت آنها هم کوچکترین اثری از خود باقی نمیگذارند آقای استرك این من نیستم که درس زرنگی بجنایتکاران

میدهم بازهم تکرار میکنم تعداد کسانی که هنوز گرفتار پلیس نشده‌اند بسیار زیاد است .

در این قسمت کاملا با عقیـده رئیس خود موافق بودم چه بسا جنایتکاران که تا امروز گرفتار نشده‌اند .

اما چیـزی کـه توجه مرا جلب میکرد این بود کـه مأمورین شهرداری و انتظامی بقدری بکارهای خود سر گرم بودند که هر گز بخـود زحمت نمیدادند آنچـه را که در کشور واقـع میشود مـورد توجه قرار دهند یا دردی از دل مردم بردارند .

یکی از این حوادث همین ماشین جهنمی چند روز پیش بود که با حرکات برق‌آسای خود ممکن بود مردم پیاده رو یا ماشینها رادچار خطر سازد .

همه میدانند که سرعت سیر ماشین نباید بیش ازیك صدد تا یك صد و چهل کیلومتر باشد اما وقتی در مقابل چنین سرعت جهنمی‌واقع شدند موضوع را سهل و ساده گرفتـند روزهای اول دستوری داده شد که بهر وسیله شده جلو این ماشین را بگیرند اما تا امروز ندانسته‌اند این ماشین از کجـا آمده و با این سرعت سرسام آور بکجـا میرود و بالاخره کار بجائی رسید که در یکی از بزرگترین مسابقه اتوموبیل‌رانی‌این ماشین ناشناس برخلاف تمام موازین علمی توانسته بودسرعتی را با شتاب دویست یا دویست و پنجاه کیلومتر درساعت به‌پیماید .

بعد از آن دیگر هیچ اطلاع جدیدی از این ماشین بدست نیامد وقتی بانتهای جاده رسید بدون توقف با یك جهش جنون‌آور خود را بوسط رودخانه میشیگان انداخت .

آیا باور کرد نی‌است که این ماشین درآبهای رودخانه غرق شده و دیگر خبری از آن نخواهند شنید اما بیشتر از مردم حاضر بودند اینمطلب را بپذیرند یقین دانستند یکروزدیگراز یك نقطه ناشناس سر در خواهد آورد .

معلوم بود که این حادثه در نظر، آقای وارد ،هم عجب و باور نکردن جلوه میکرد منهم مانند او بودم و اگر برفرض بطوری که بعضی‌ها عقیده داشته این ماشین دیگر ظهور نخواهد کرد آیا نبایستی اسرار آن برای مردم کشف شود .

مدتی در باره اینموضوع گفتگو کردیم و بالاخره بعداز اینکه آنچه خواستیم گفتیم آقای وارد که‌در اطاق‌قدم‌میزد ایستادو برای‌پایان دادن باینموضوع گفت .

بلی آنچه که در جاده مسابقه اتومبیل رانی بین‌المللی واقع شد بسیار عجیب و شگفت بود اما مطلب هنوزتمام نشده و دنباله آن از طرف پلیس تعقیب میشود .

سپس آقای وارد مرا درجریان گزارش گذاشت که پلیس‌بوستون درهمان ساعتی که اینواقعه‌اتفاق افتاده بود گذارشی‌دراختیاراو گذاشته است در حالیکه من مشغول خواندن گزارش بودم او به پشت میز خودش رفت و یکی از نامه‌هائیکه را که ناتمام گذاشته بود بپایان رساند من درآن حال‌جلو پنجره نشسته ومشغول‌خواندن گزارش بودم حادثه از اینقرار بود :

از چند روز پیش مأمورین سواحل، انگلیس جدید ، در ساحل مالی ازقسمتهای ایالات کنتوکی وماساچوست شاهدآمدورفت‌یك کشتی

عجیب بیسابقه شده بودند. که تا آنروز نظیر آن دیده نشده است .

این تود، عظیم که از دور شباهت بیك کشتی متحرك داشت در دو سه میلی ساحل دیده شد که باسرعتی خارق العاده جلو میرفت . در حالیکه امواجی سهمگین بدنبال خود میگذاشت از نظر ناپدید گردید این توده عظیم با سرعتی حیرت‌آور حرکت میکرد ، قویترین دور-بینها نمیتوانست اورا از نظر بگذراند درازی او ظاهراً بیشتر از سی‌پا نمی‌شد، ساختمانش بسیار عجیب و بی‌شکل ، رنگی سبزه تقریباً رنگی که با رنگ آب دریا بسهولت اشتباه میشد و قسمتی که این دریانورد عجیب دیده شده بود در ساحل شمالی کنتوکی در دهانه بغاز مقابل قرارداشت .

دریرویدالسن ، بستون ، پرتسموت و پرتلند چندین بارقایقهای بخاری تا مسافتی در دریا پیش رفته بود شاید بتواند این کشتی عظیم را به‌بیند یا شکارش کنندااما هیچکدام نتوانستند باو برسند تعقیب و دنبال کردن هم کار بیفایده ای بود زیرا در فاصله چند دقیقه چنان با سرعت سرسام آوری پیش میرفت که سرگونه اقدام بی‌نتیجه میماند

در باره این دریا نورد عجب عقاید و نظریات مختلف داده شد اما تا امروز هیچ فرضیه پایه‌اش برروی حقیقت نبوده دریانوردان هم مانند سایرین‌اظهار عدم اطلاع میکردند بعضی صیادان و ملاحان‌اظهار نظر کرده بودند که ممکن‌است این توده سیاه یك‌نوع پستانداردریائی از نوع خرچنگهای وحشی است زیرا همه کس میدانست که این قبیل حیوانات دریائـی با سرعتی عجیب پیش میروند وبعد از چند دقیقه از قعر دریا بالا میایند و در حال بالا آمدن مقداری آب از دهان یا از

گوشهای خود بیرون میریزنـد اما هرگـز این حیوان ـ اگر واقعـاً حیوان دریا باشد ـ دیده نشده بود که باین سرعت دریا پیش برود و با جهش خود امواج آب را پراکنده سازد.

پس اگر این حیوان خرچنگ دریائی نباشد نباید یکی از آن حیوانات وحشی و بیسابقه باشد که مانندحیوانات افسانه‌ای دراقیانوس ها آمد و رفت میکنندآیا ممکن است اورا در ردیف نهنگهای عظیم یا مارهای دریائی گذاشت که تا کنون کسی ندیده است.

در هرحال ازروزی کـه این حیوان عظیم در سواحل انگلستان جدید دیده شده دیگر قایق‌ها و کشتی‌های کوچك جرأت نداشته‌بوسط دریا بروند ویاآمد و رفت نمایند واگـر از دور سیاهیش را میدیدند سعی میکردند باسرعت هرچه بیشترخودرا به بزرگترین بندربرسانند و احتیاط هم این حکـم را میکرد زیرا اگرچه این حیوان عادت به حملـه نداشت کسی حاضر نمیشد جان خودرا در معرض یك خطـر ، نامعلوم قرار دهد.

اما کشتیهای بادبانی و مسافربری از هیچ نوع نهنك دریائی‌در دریا ترس نداشتند و درآن مسافرتهای طولانی چندین باراتفاق افتاده بود که با چنین صداهائی برخورد نمایند اما عیب کار در این بود بـه محض اینکه میخواستند این غول‌عظیم را دنبال کنند با چنان سرعتی از آنها دور میشد که رسیدن آن امر محالی بود اتفاقاً یکروز یکی از یرز دریائیهـای دولتی از بندر خارج شده در نظر داشت کـه از فاصله نزدیك اژدری را بسوی او پرت کند اما اینحیوان عجیب در یك لحظه کوتـاه خودرا از دسترسش خارج ساخت وهرگونـه کوشش برای

رسیدن باو بیفایده ماند وتا امروز هم اتفاق نیفتاده بود که این خیوان عظیم بیکی از قایق‌ها حمله‌ور شود .

در اینحال خواندن گزارش را قطع نموده وبه آقای وارد گفتم پس بااین ترتیب کسی نباید ازاینحیوان شکایت داشته باشد برای‌اینکه در مقابل کشتی‌ها فرار می کند و بهیچ کشتی هم حمله نکرده است و بطوری که معلوم است مردم از دیدن آن چندان متوحش نشده‌اند .



ـ اتفاقاً خیلی هم اسباب وحشت شده گزارش همین مطلب را نشان میدهد .

ـ با اینحال اینحیوان زیاد خطر نداشته واز دو حال خارج‌نیست یا اینکه یکروز از این صفحات خواهد رفت و کسی نمیتواند او را دستگیر سازد و یابرعکس بالاخره یکروز اورا گرفتار خواهند ساخت واردگفت و اگر این توده عظیم حیوان نباشد چه ؟

با تعجب پرسیدم پس چه چیز است .

واردگفت بقیه گزارش را بخوانید تا بدانید

همین‌کار را هم کردم و این مطالبی است که خلاصه آنرا می‌نویسم و آقای واردزیرآن خط قرمز کشیده بود .

تا مدتی همه یقین داشتند که او یك حیوان دریائی است واگر تعقیب کردن اورا دنبال کنند یك روز خواهند توانست اورا از این صفحات فراری بدهند اما این عقیده بزودی تغییر یافت و بعضی از افراد روشنفکر و بصیر ازخورمی‌پرسیدند آیا ممکن نیست‌بجای‌اینکه او حیوان باشد یکی از دستگاههای موتوری باشدکه در آبها رفت و آمد می‌کند .

در اینصورت یك چنین دستگاه دارای ساختمان مخصوصی است و شاید اختراع آن مخفیانه انجام شده و مخترع میخواهد باینوسیله توجه مردم را بسوی خود جلب کند و همین سرعت عمل که از خود نشان میدهد و دیگران را بدنبال خود راه می‌اندازد برای اینست که قدرت خودرا نشان بدهد و کنجکاوی مردم رابسوی حود جلب نماید.

درآن تاریخ پیشرفتهای قابل ملاحظه‌ای در صنعت دریانوردی

حاصل شده بود و در اقیانوسهای بزرگ در اثر پیشرفت مکانیک توانسته‌اند بودند در فاصله چند روز از یك طرف قاره جدید بسمت دیگر قاره‌قدیم دریانوردی کنند .

دریانوردی نظامی هم چندان عقب نمانده واژدرافکن ها و زیر دریائی‌ها تا امروز با بزرگترین کشتی‌های اقیانوس پیما در اقیانوس کبیروهند مصاف میدادندبا این تفصیل بایدقبول کرد که‌اگر اینحیوان عظیم یك اختراع جدید باشد بطور مسلم دارای یك موتور بسیار قوی است که از لحاظ تکامل صنعت توانسته است از آنچه که در دست دولتها است جلوتر بوود .

پس یك چنین‌اختراع‌بزرگ باچه ماده وچه قدرت وچه نوع‌پتانیل الکتریکی ساخته شده است که کسی نمیتواند رازآن را کشف کند و بطور مسلم معلوم است چون این دستگاه بادبان ندارد از نیروی باد استفاده نمی کند و از آنجائی که لوله‌های دودکش درآن دیده نشده پس نیروی بخار هم در ساختمان آن بکار نرفته است ،

در این قسمت گزارش دو مرتبه من مکث نمودم و درآنچه که میخواندم بفکر افتادم .

وارد که حالت تعجب و حیرت مرا دید پرسید بچه چیز فکر می کنید .

ـ آقای وارد باین قسمت فکر میکنم این ماشین عظیم دریائی مانند همان اتوموبیل غول‌آسائی است که در روزمسابقه اتوموبیل‌رانی دیده شده بود .

ـ آقای استورك این فکر خودتان است .

ـ بلی آقای وازد

سپس این نتیجـه گرفته شد اگر فرض شود آن اتوموبیل غول‌آسا در آبهای میشیگان غرق شده و از بین رفته این کشتی بزرگ هم یا باید در دریا غرن شده باشد و در غیراینصورت تردیدی در آن نیست که یك روز اسرار آن از پرده بیرون خواهد افتاد آیا نمیشود فکر کرد که مخترع ایندستگاه ها میخواهد باین وسیله اختراع خود رانشان بدهد وشایدفکرمیکنداگر بخواهد اختراع خودرا ارائه نماید دولت‌امریکا یا سایر دول جهان حاضر نشوند جایزه یا حق اختراع او را بدهند .

و از طرف دیگر اگر فرض شود که این مخقرع عظیم درنظر داشته باشد برای همیشه ناشناس بمانـد شاید مخترع ماشین هم دراین عقیده باشد و اگر بپذیریم که مخترع اولی هنوز درقیـد حیات است چرا خود را ظاهر نمی‌سازد و برای چه مخترع دوم مانند مخترع اول نمیخواهد خود را نشان بدهد و چه دلیل در دست داریم کـه این دو مخترع بعد از خود نمائی در جاده ها و دریاها اعمال خود را در جای دیگر نکرار نکرده باشند .

بالاخره تنها ارزشی که فرضیات برای ما داشت این بود که باید بدانیم بمـد از ارسال این گزارش از واشنگتن در فاصله این بیست و چهار ساعت آیا کشتی دریائی دو مرتبه در سواحل بعضی دریاها دیده نشده است ،

اما من گمان می‌کنیم که در سایر سواحل خودرا نشان نمیدهد زیرا میخواهـد بمردم نشان بدهـد کـه برای همیشه از نظرها محو

شده است .

بنابر این باید باین نکته مهم توجه داشت که بعد از ظاهر شدن این عجایب تصور حیوان دریائی بطور کلی از مغز مردم خارج شده و امروز یا فردا خواهیم دید که روزنامه ها دراین خصوص تفسیرات لازم را داده و ثابت خواهند کرد که سروکار ما با یکی از اختراعات بزرگ انسانی است که از آنچه تا کنون اختراع شده دارای قدرت و سرعت بیشتری است .

تمام این مطالب ثابت می کند که اختراع این ماشین و دستگاه های عظیم بر پایه نیروی الکتریسته است که تا امروز فکر بشر بآن نرسیده است .

امامطلبی را روزنامه‌هاهنوز ننوشته بودند وشاید درفاصله یکی دو روز دیگر انتشار دهند در آن حال بمغزم رسید و آنرا در اختیار آقای وارد گذاشتم .

در واقع بعد از ناپدید شدن آن اتوموبیل غول‌آسا بود که این کشتی عظیم بر روی دریـا ظاهر شد و عجیب در این بود که هر دو دستگاه دارای قدرتی فوق‌العاده بودندو اگریك روز هردوی آنها یکی در روی زمین و دیگری در دریا دومرتبه ظاهر شود باعث مزاحمت و ناراحتی جان صاحبان کشتی‌ها و اتوموبیلها خواهد شد .

بنابراین نیروی‌پلیس‌برای برقراری‌نظم‌و آرامش وتامین‌آسایش مردم بهروسیله شده‌بایستی در این‌کار اقدام کند .

آقای وارد هم در این قسمت با من همعقیده بود اما بچه وسیله میتوانست از صحبتهای خود نتیجه بگیرد .

بالاخره پس‌از این که مدت زیاد دراین زمینه بین‌ما گفتگوهای طولانی بعمـل آمد از جا بـرخاسته و اجازه مرخصی خواستم اما در اینوقت آقای وارد دستی بشانه‌ام گذاشت و گفت آیا شما هیچ توجه نکرده‌ایـد کـه بین آن اتوموبیل غول‌آسا و این کشتی شباهت قابل ملاحظه‌ای وجود دارد .

ـ بلی آقای وارد همینطور است .

ـ پس در اینصورت ارکجا معلوم است که این دو دستگاه عظیم یکی نباشند .

اولین نامه

بعد از جدا شدن از آقای وارد . بمنزل خود واقع در، لونك استریت برگشتم در آنجا میتوانستم بدون اینکه کسی مزاحم باشد فکر کنم چون نه زن داشتم و نه بچه با خیال راحت بتفکر بپردازم در منزل من غیر از یك کلفت پیر که بعد از اینکه مدتها در خدمت مادرم بود واز پانزده سال پیش خدمت **مرا میکرد کسی** دیگر در منزل نداشتم .

یکماه قبل مرخصی گرفته بودم و پانزده روز دیگر از این مرخصی باقی بود مگر اینکه بر اثر حادثه جدیدی ناچار شوم از مرخصی صرفنظر نمایم .

بطوری که قبلا نیز اشاره شد این مرخصی در اثر مأموریت ناگهانی که برای بازدید کوه غول عظیم رفته بودم قطع شده بود و اکنون هم در این حادثه جدید که موضوع اتوموبیل ناشناس از یك طرف و کشتی از طرف دیگر پیش آمده بود سرگرمی جدیدی پیدا میکردم .

اما چگونه ممکن بود که بتوانم رد پای این اتوموبیل و کشتی اسرارآمیز را پیدا کنم و بطور مسلم منافع عمومی و برقراری آرامش در سطح دریاها و جاده های عمومی ایجاب می کرد که اقدامات بسیار سریع در اینمورد بعمل آید قدم اول این بود که بتوانم اثری از راننده یا رانندگان پیدا کنم و اگر هم آثاری از آنان بدست آمد مرحله دوم عبارت از این بود که بتوانم یکی از آنهارا دستگیر نمایم.

پس از ورود بمنزل و صرف غذا در حالی که پیپ خود را بلب داشتم مشغول خواندن روزنامه ها شدم .

باید اعتراف کنم که علاقه‌ای بخواندن مسائل سیاسی نداشتم و از نیروهائی که بین حزب جمهوری‌خواه و دمکرات در جریان بود چیزی نمیخواستم بدانم باین جهت مستقیماً بمطالعه حوادث مختلف پرداختم اولین توجه من جلب این قسمت شد که بدانم از کارولین‌چه خبرهای تازه‌ای در باره کوه غول عظیم انتشار داده‌اند شاید از مورتیکان یا پلیزنت کاردن خبر تازه‌ای داشتند و از آن گذشته آقای اسمیت بمن وعده کرده بود که مرا در جریان وقایع بگذارد و قول داد اگر دو مرتبه اثری از شعله‌های آتش در کوه دیده شد بوسیله تلگراف بمن اطلاع بدهد بطور یقین میدانستم که شهردار مورتیکان بیشتر از من علاقه مند بود که اگر بازهم موردی پیدا شود برای راه یافتن بداخل این کوه اسرارآمیز اقدام کند اما بعد از عزیمت من‌از آنجا هیچ خبری نرسیده بود .

مطالعه روزنامه هم اخبارجدیدی نداشت و بی اختیار روزنامه از دستم افتاد و مدتی چند در دریای فکر غوطه‌ور شدم مطلبی که بیش‌از

هر چیز بمغـزم راه میافت عقیده آقای وارد بود کـه میگفت شایـد ساختمان این اتوموبیـل و کشتی یکی باشد بس اگـر اینطـور باشد اتوموبیل و کشتی هردو بدست یك نفر ساخته شده و بدون تردید یك موتور واحد این دو دستگاه را بحرکت می آورد .

با خود تکرار کردم مخترع آن یك نفر بود .

اما این فرضیه هم راهی برای حل مسئله باز نمی کرد و چون این دو دستگـاه در یك زمان واحد شروع بفعالیت نکـرده بود ثابت میشد کـه فرضیـه یکی بودن مخترع آنها درست نیست در این حـال بخود می گفتم .

محققاً بعد از اسرار غول عظیم موضـوع سواحل دریا پیش آمد آیا ممـکن نیست بتوانند یکـی را بعـد از دیگری کشف نمایند باید اضافه کنم که اخبار جدید چنان سروصدا بیدا کرده بود کـه آرامش خیال و آسایش مردم راسلب میکرد زیرا ساکنین اطراف رشته کوههای آبیوراه قایق رانیها راحت بودند از اینکه دومرتبه موضوع لرزیدن زمینوشعلههای آتش تجدیدشوداما درجادههای عمومی مطلب برخلاف این بود و اگر بازهم اتوموبیل عول آسا در جادهها یا کشتی سریع‌السیر در دریاها و سواحل ظاهر شود جان رانندکان وعابرین با کلیه وسایط نقلیه زمین و دریا بخطر میافتاد .

ظهور این ماشینهای جهنمی مانند صاعقـه طوفانی بود ودر یك لحظه بسیار کـوتاه امکان داشت مردم از هر طرف مورد تهدید واقـع شوند یك عابر معمولی اطمینان نداشت زیرا بمحض این که قدم‌بجاده میگذاشت ممکن بود با ماشین جهنمی روبرو شده و از این کوچه بد

کوچه دیگر فرار کند .

روزنامه ها هم هرروز بقدری از این مطالب می‌نوشتند که افکار عمومی راخودبخود پریشان و ناراحت ساخته بود

وحشت واضطراب مردم زیاد باعث تعجب نبود مخصوصاً کلفت‌های منزل که افراد زود باوری بودند زودتر تحت تأثیر این حرفها قرار گرفته و ظهور و بروز هرچیز را مربوط بافسانه‌های غیر طبیعی می دانستند .

اتفاقاً همانروز هم بعد از صرف شام ، گارد ، خدمتکار درحالی که ظروف راجمع آوری می کرد وهر کدام را بدستی گرفته بودبجای خود ایستاده بمن نگاهی انداخت و گفت .

آقا ..خبر تازه‌ای نرسیده است .

چون میدانستم مقصود او چیست جواب دادم خیر

ـ وآن اتوموبیل هم دو مرتبه ظاهر نشد

ـ خیر، گارد

ـ کشتی چطور ؟

ـ خیرحتی روزنامه‌های درجه اول‌هم چیزی ننوشته‌اند .

ـ اما در اداره ها

ـ خیر اداره پلیس هم چیزی نمیداند .

ـ پس .. پلیس بچه درد میخورد .

ـ حق داری این سئوالی است که چند بار ازخودم کرده‌ام.

ـ بلی آنها راحت نشسته‌اند ولی یك روز خواهند شنید که این راننده جهنمی دو مرتبه از یکجا سر وکله اش پیدا شود و در تمام

جاده‌ها از واشنگتن گرفته تا آلانك‌استریت مردم را زیر چرخهای خود نابود سازد

ـ اما اگر این دفعه ظاهر شود اورا متوقف‌خواهند ساخت.

ـ خیر آقا نمی‌توانند این کار را بکنند .

ـ برای چه

ـ بعلت این که این راننده شیطان دست و کسی نمیتواند شیطان را توقیف کند .

باخود گفتم همینطور هم باید باشد شیطان وجود نیرومندی‌است و تردیدی دراین نیست که این دفعه شیطان است باختراع گذاشته تا باین مردم از خود راضی‌ثابت کند که میتواند کارهای فوق‌العاده انجام دهدهمان اواست که شعله‌های آتش کوه ، غول عظیم‌را روشن می کند، اواست که درمسابقه اتوموبیل‌رانی جاده هارلیکوزین مسابقه را برده‌و اواست که درآبهای کنتوکی و ماساچوست میدان داری می کند .

ولی باید این عقیـده شیطان‌را کـه طرز فکر مردمان ساده و زودباور است کنار بگذاریم چیزی که قابل تردید نیست این است که یك موجود انسانی توانسته است اختراع عجیبی را نشان بدهد که نیروی‌آن از تمام دستگاههای روی زمین و دریا خوفناکتر است حال باید پس این مسئله را دانست .

برای چه دیگر خبری از آنها نشده است ؟.. آیا میترسید که بالاخره دستگیر شود ویا اختراعش را کشف نمایند ، مگر این که در بعضی حوادث یا لااقل تصادف های کوچك اختراع خود را بقاره‌های دیگر نبرده باشد ازآن گذشته اگر در آبهای میشیگان یا دریاهای

انگلستان جدید غرق شده باشدچگونه ممکن است آثارآن را بدست آورد اما اومثل اثر برق با یك رؤیای خیالی‌ازجلو نظرها گذشته وهزار سال بعد یا در قرن سی‌ام افرادی مانند ،گارد خدمتكارانرا جزء افسانه‌ها قرارخواهند داددرهرحال تامدتها روزدرامریكاواروپاهرروزاز این حوادث جدید صحبت می کردند ومقاله‌ها روی مقاله‌ها توده میشد و خبرهای دروغ روی دروغهای دیگر انباشته گردید و در هرجا این حوادث را مطابق میل و سلیقه خود تفسیر می کردند و مردم دو قاره قدیم و جدید بیك نسبت در باره اینموضوع علاقمند شدند و تردیدی نمی‌توان داشت که دولتهای اروپا در اینمورد حسد میورزیدند که چرا باید دریاها و جاده‌های امریكا محل آمد و رفت و تاخت‌وتاز این مخترع ناشناس قرار گرفته و اگر مخترع آن امریكائی باشدیك روز این اختراع را که بنفع کشور خود مورد استفاده قرار خواهد داد از کجا معلوم است اگر یك روز این اختراع عجیب چه بطور مجانی‌یا درمقابل‌جایزه‌ای بدولت‌امریكا واگذارشود این کشور ازلحاظ نیروی سیاسی نسبت بسایر کشورها مقام اول را بدست نیاورد در تاریخ دهم اینماه بود که ناگهان روزنامهٔ نیویورك مقاله مفصلی در این خصوص انتشاردادودرضمن این مقاله حساب کرده‌بود که یادرنظر گرفتن‌نیروی سرعت کشتی‌ها و زیر دریائیها که امروز در دست دولت امریكا است اگر یك روز بتواند این ماشین عظیم را در اختیار داشته باشد مسافت بین اروپا و امریكا را که امروز پیش از پنج روز می‌پیماید دردویاسه روز خواهد پیمود.

اگر پلیس می‌توانست اسرار و شگفتی‌های کوه غول عظیم را

کشف نماید برای او سهلتر است که ردپای این اتوموبیل را بدست بیاورد این موضوع که پیوسته آقای وارد در صحبت های خود پیش‌می‌کشید و برای این که مرا ناراحت نکند هر وقت که مأموریت‌کارولین پیش میامد درظاهر افسوس میخورد اما نمیخواست که مرا در اینمورد مقصر بداند معلوم بود که من تقصیر نداشتم وقتی دیوار قلعه آنقدر بلند باشد که بدون نردبان بالا رفتن آن مشکل‌باشد با نداشتن نردبان انجام چنین کاری امکان پذیر نخواهد بود و با این حال او همیشه در این مورد بمن می گفت .

بالاخره نتوانستید در این‌کار موفق شوید ،

ـ معلوم‌است بدلیل این که هر کس دیگر بود شکست میخورد زیرااین‌کارمخارج زیادداردا گرحاضرباشید خرج کنیدبازهم میتوانیم موضوع را دنبال کنیم .

ـ استورك ، مانعی نداردوامیدوارم موقع متناسب فرابرسدتاشما بتوانید لیاقت خود را نشان بدهید مثلا در باره این اتوموبیل و کشتی فکر کنیدا گر موفق شوید که این مسئله راکشف نمائید چه پیروزی برای شما و اداره پلیس بدست خواهد آمد .

ـ آقای وارد در این مسئله تردیدی نمیتوان داشت واگر بمن فرمان بدهید شروع بکار خواهم کرد

ـ استرك کسی چه میداند چه واقع خواهد شد باز هم باید صبر کنیم اوضاع بدین منوال میگذشت تا این که در صبح روزپانزدهم ژوئن کارد خدمتکار در بین نامه های رسیده پاکتی سربسته را بدستم داد که مرا بفکر زیاد انداخت .

با تعجب تمام بپاکت این نامه می‌نگریستم خط آنرابهیچوجه نمی‌شناختم ، تاریخ آن پریروز بود ولی تمبر اداره پست مورکانتون را داشت .

به خدمتکارم گفتم

بلی باید نامه آقای اسمیت باشد ، غیر از او کسی نیست بطوری که با هم قرار گذاشته بودیم حالیکه برای من نامه نوشته‌لابد خبر مهمی است که خواسته است مرا در جریان بگذارد

گارد گفت گفتید مورکانتون . از همان شهر نیست که میگویند شعله‌های آتش دیده شده است

ـ بلی همین است ، گارد

ـ امیدوارم که آقا مجبور نشود دومرتبه آنجا برود

ـ برای چه نروم

ـ برای این که وقتی بروید ناچار میشوید در در آتش اینشهر بمانید ومن میل ندارم که دچار زحمت و ناراحتی شوید

ـ خیر گارد ، خیالت راحت باشد . حال به‌بینم موضوع ازچه قرار است .

پاکت ضخیمی بود بزحمت سرش را گشودم زیرا چسب و لاك پاکت بطوری بود که بآسانی جدا نمیشد

نامه را از درون پاکت خارج ساختم ، نامه بسیار مختصری‌بود که‌آنرا چهارتا کرده بودند و نخستین توجه من بامضای آن جلب‌شد اما امضائی نداشت و بجای امضا سه حرف الفبای درشت در پایان نامه دیده مشید .

بعد بخدمتکار گفتم خیر نامه از شهردار مورکانتون نیست

خدمتکار که زن ساده لوحی بود پرسید پس از کیست

در حالیکه حروف اول نام صاحب امضاء را که در پایان نامه نوشته بود نگاه میکردم بخود میگفتم

من کسی را در مورکانتون و نه درجای دیگر نمی‌شناسم که بمن نامه بنویسد .

خط آن یك خط عمیق و کاملا ناشیانه بود و کلمات آن خوب خوانده نمی شد

این است مضمون نامه که رونوشت آنرا تا امروز نزد خود نگاه داشته‌ام :

کوه غول عظیم از رشته چبال آبی در کارولین شمالی۱۳ ژوئن

آقای استرك بازرس کل اداره پلیس لونك‌استریت واشنکتن آقا

شما از طرف اداره پلیس مامور شده بودید که کوه ، غول عظیم را بازرسی کنید و وارد آن شوید

در تاریخ ۲۸ آوریل باتفاق شهردار مورکانتون و دو راهنمای محلی ازکوه بالا آمدید .

تا دهانه کوه بالا رفتید و در اطراف دیوار بلند آن که قابل عبور نبور رور زدید

سعی کردید سوراخ منفذی در کوه پیدا کنید اما مدخل آن را بدست نیاوردید

این قسمت را بدانید هیچ کس نمی‌تواند بداخل کوه غول عظیم وارد شود و اگر کسی وارد شود دیگر خارج نخواهد شد .

سعی کنید که اقدام دفعه اول خود را تکرار نمائید زیرا بدون تردید بار دوم هم مانند دفعه اول موفق نخواهید شد و از آن گذشته این عمل برای شما نتایج بسیار وخیمی خواهد داشت پس از این اندرز استفاده کنید در غیر اینصورت خطر بسیار بزرگی شما را تهدید خواهد کرد

م . د .

در جستجوی صاحب نامه

در تمـام دوران خدمت آگاهی بارهـا در میر حوادث سخت و تاریك واقع شده و نامه‌های بدون امضاء و تهدیدآمیز بسیار دیده‌بودم

اما نامه این مرد ناشناس کـه مرا از تعقیب مسئله اسرار غول عظیم بر حذر میداشت در نظرم بسیار شگفت بود .

در آن حال که در رویای فکر غوطه‌ور بودم خدمتکارپیر گفت گمان میکنم این نامه از طرف شیطان آمده باشد .

ـ شما از کجا میدانید

ـ من میدانم غیر از شیطان کسی نامه بدون امضاء نمینویسد

ـ چون من در فکر بودم او اضافه کرد .

معلوم است چون این نامه از شهر شیطانها آمده است .

وقتی تنها ماندم دو مرتبه این نامه بدون معنی و ناگهانی را می‌خواندم و بعد از فکر زیاد یقین حاصل کردم کـه این نامه از طرف

افرادی تبه‌کار نوشته شده. تردیدی در آن نداشتم. آنها دانسته بودند که من در تعقیب چه کاری هستم روزنامه ها شرح مأموریت مرانوشته و همه کس میدانست که بچه منظور آنجا رفته بودم. من و آقای شهردار در این کار موفق نشدیم آنوقت یکی از جاسوسان تبه‌کار که نظیر آن در امریکا زیاد یافت میشود قلم بدست گرفته و برای مسخره کردن من این نامه را نوشته است.

در حقیقت باید اینطور باشد که کوه، غول عظیم مرکز عده‌ای از دزدان و تبه‌کاران میباشد امابعید بنظر میرسد که نویسنده نامه‌یکی از آنها باشد که خواسته است اسرار دیگران را فاش کند. مگراینطور باشد که آنها هر که هستند می‌خواهند رازشان در آن محل از همه کس مخفی بماند بنابر این نوشتن این نامه اگر از طرف آنها باشد پلیس را وادار خواهد کرد که اعمال خود را در آنجا تجدید نماید. خودشان میدانند که کار مشکلی نیست با یك دینامیت میتوان آنقسمت را منفجر ساخت ولی دراینمورد فکری که بخاطرم میرسد این است که آنجا دارای منفذه مدخلی قدیمی بوده که ما نتوانسته‌ایم کشف کنیم باین دلیل باید مطمئن شد مسئله از هر قرار باشد ممکن نیست یکی ازآنها بااین بی احتیاطی چنین نامه‌ای بما بنویسد.

این فرضیه باقی میماند که در این مسئله دستهائی در کار آنها مداخله دارد شاید دیوانه‌ای خواسته است اسرارشان را از پرده بیرون بیندازد و غیر از این چیز دیگر نیست.

یك لحظه بفکرم رسید که آقای وارد. را درجریان این نامه بگذارم اما درآخر ازاین تصمیم خود داری نمودم با این‌حال نخواستم

نامه را پاره کنم و محض احتیاط در کشو میزم مخفی ساختم واگرباز هم از این نامه ها با این امضا بمن برسد آنهارا هم در اینجا میگذارم ولی در هرحال صلاح نیست بآن ترتیب اثر بدهم ،

چند روز ازاین ماجرا گذشت و من همه روزه طبق معمول به اداره پلیس میرفتم کارهای فوری داشتم و در که بفکرم نمیرسید که باین زودی از واشنگتن خارج شوم .

اما معلوم است که شغل ما بطوری است که فردای خودمان را نمیدانیم گاهی اینطور اتفاق میافتد که بر اثر یك حادثه جدیدمجبور میشویم سرتاسر امریکا را از اورگون تا فلوریدا و از مان تا مکزیك زیر پا بگذاریم .

اما گاهی این فکر بخاطرم میرسید اگر بمأموریت جدیدی اعزام شدم و مانند مأموریت کوه غول بقصود نرسیدم چاره‌ای غیر از استعفا یا کناره گیری از کار نخواهم داشت .

اما راجع بمسئله رانندگان ناشناس دیگر خبر تازه‌ای نبود و خبر داشتم که دولت دستور داده است تمام سواحل دریا و رودخانه ها وآبهای امریکا را مراقبت‌نمایند اما چگونه ممکن بود در یك کشور وسیع مانند امریکا که بین ۶ تا ۲۵ درجه عرض و ۳۰ درجه طول جغرافیائی قرار گرفته کنترلی دقیق بعمل آید کسی چه میداند این کشتی اسرار آمیز در کدام یك از قسمت‌های اقیانوس کبیر یااقیانوس اطلس تمرکز دارد .

بازهم تکرار میکنم تا آن روزند از ماشین جهنمی نه از کشتی هیچ‌خبری نشده‌بودو مخترع‌این‌دستگاه عظیم چون میدانست که در

تمام دریاهای امریکا هزاران کشتی و زیردریائی در هرساعت در آمد و رفت است دیگر جرأت نداشت که در هیچ نقطه خودرا نشان بدهد.

البته مسلم بود که این مخترع هنوز زنده است و ظاهر نشدن اودلیل این نیست که از بین رفته باشد شاید بخارج از امریکا در یکی از شهرهای قاره قدیم اروپا و آسیا رفته و با اینکه در یکی‌از گوشه‌ها دور از نظر مردم خودش را مخفی ساخته است .

اما گاهی بخود میگفتم اگر این حرف راست باشد و مخترع آن خودش را جائی مخفی نموده این مخفیگاه غیر از کوه غول عظیم در جای دیگر نخواهدبودومعلوم است که یك کشتی نمیتوانند مانند اتوموبیل خودش را در همه جا مخفی کند ، فقط عقابها و پرندگان شکاری هستند که میتوانند خود را در گوشه‌ای دور ازانظار مخفی نمایند باید اضافه کنم که بعداز برگشتن به واشنگتن کوچکترین اطلاع‌مربوط بشعله های آتش ازآن .ناحیه‌داده نشده شهردار هم در اینخصوص چیزی بمن ننوشت و یقین داشتم که هیچ خبری نشده و تمام ابی دلایل ثابت میکرد ، که ایندو حادثه جدید که تا مدتی پیش افکار عمومی را بخود جلب کرده بود کم‌کم در بوته فراموشی فرو میرفت صبح روز ۲۹ ژوئن در ساعت ۹ هنگام.که بطرف اداره میرفتم درحال خارج شدن ازمنزل دونفر ناشناس را دیدم که باطرزمخصوصی بمن نگاه میکنند چون آنها را نمی‌شناختم اهمیت ندادم اما هنگام عصر چون بمنزل آمدم خدمتکارم مرا در جریان واقعه گذاشت .

خدمتکار پیر ازچند روز پیش متوجه شده بود که دو نفر در کوچه مثل اینکه درکمین من بودند گاه در بیست قدمی منزلم می-

ایستادند ومراقب آمد و رفت من بودند و همه روزه از دم در منزل تا اداره پلیس بدنبالم می آمدند

پرسیدم ازآنچه که میگوئید مطمئن هستید .

ـ بلی آقا اما ازدیروز باینموضوع متوجه شدم بمحض اینکه شما وارد منــزل میشدید این دو نفر چند دقیقــه جلو در میایستادند بعد ناپدید میشدند

ـ گارد ، بمن بگو اشتباه نمی کنی ؟

ـ خیر آقا

ـ اگر دو مرتبه این اشخاص را به‌بینی خواهی شناخت .

ـ بلی می شناسم .

ـ بسیار خوب ، خوشحالم از این کـه هوش خوبی داری بهتر این است که در اداره آگاهی شغل مناسبی برای تو درنظر بگیرم

ـ آقا شوخی میکنید اما چشمایم بقدری خوب می‌بیند که برای دیدن‌اشخاص احتیاج بروشنائی ندارم. تردیدی در این نیست که‌اعمال شما را جاسوسی میکنند بهتر است که چند مأمور برای دنبال کردن این اشخاص بگمارید .

البــته نمی‌توانستم این قول را باو بدهم اما گفتم بسیار خوب این‌دفعه که‌خارج‌شدم این اشتخاص را خوب نگاه میکنم .

ـ بلی آقا باید احتیاط کنید .

گارد از شنیدن این حرفهــا بخود میبالید اما بدون علت نمی‌خواستم بسخنان او اهمیت بدهم .

گارد گفت اگراینده‌فعه آنهارا دیدم قبل ازاین که خارج شوید

اطلاع خواهم داد .

ـ این کار خوبی است .

بطور عمد این مکالمه را قطع کردم زیـرا میدانستم که اگر بحث را ادامه دهم او خیال می‌کند عزرائیـل یا یکی از همدستانش بدنبال من افتاده است .

دو روز بعد اینطور معلوم شد کـه هیچکس ورود و خروج مرا تعقیب نمی‌کند و بالاخره اینطور نتیجه گرفتم که گارد، در اینمورد اشتباه کرده است

اما در صبح بیست ودوم ژوئن وقتی کـه وارد منزل شدم گارد با شتاب تمام‌ازپلدها بالا آمد ودر اطاق را گشوده گفت آقا . . آقا

ـ چه خبر است گارد

ـ آنها آنجا هستند

بی آنکه بفکر جاسوسان باشم پرسیدم چه کسی

ـ اه همان شیطانهـای همیشگی .. خودشان هستند در کـوچه روبروی منزل ایستاده و به پنجره‌نگاه میکنند گمان میکنم منتظرند که شما از خانه خارج شوید .

بطرف پنجره رفتـم و آهسته پرده را بکناری زدم کـه کسی متوجه نشود ، درحقیقت دو نفر را در پیاده رودیدم آنهادونفر بودند با قد کوتاه ، و شانه های عریض بین پنجاه و پنج یا چهل ساله ، لباسی سفیدشبیه‌مردم ییلاق نشین‌دربرداشتندو کلاهی لبه‌دار بسر گذاشته بودند شلواری از پشم کلفت با کفشهای قوی و محکم و هر کـدام چوبی بدست داشتند .

تردیدی نبود که این دو نفر با دقت تمام به پنجره و دیوارهای منزل نگاه میکردند

بعد ، پس ازاینکه زیر گوشی بیکدیگر چیزی گفتند، چندقدم در پیاده رو جلو رفتند و دو مرتبه بجای خود بر گشتند پرسیدم همین دو نفر هستند که آنهارا دیده بودید

ـ یعنی آقا خودشان هستند

بهیچوجه نمیتوانستم فکر کنم که خدمتکارم دچار اشتباه شده باشد از این جهت درصدد بر آمدم اینموضوع را روشن بکنم اگر می-خواستم خودم این دو نفر را دنبال کنم صلاح نبود زیرا مرا میشناختند و نمیتوانستم با آنها صحبت کنم پس بهتر بود دستور بدهم یکی از مأمورین در اینجا مراقب باشد اگرفرداهم پیدا شدند دنبالشان‌خواهد کرد وخواهند دانست اینها چه اشخاصی هستند ومقصودشان چیست

اینها منتظرند که من از منزل خارج شوم ، خواهیم دید اگر اینطور بشود در اداره پلیس از آنها پذیرائی خوبی بعمل‌خواهم آورد کلاه را بسر گذاشتم و در حالی که ، گارد جلو پنجره ایستاده بودمن از پله‌ها پائین آمدم در را گشودم و داخل کوچه شدم اما آن دو نفر آنجا نبودند .

در هرحال هرچه بود قیافه آنانرا در نظر داشتم و در هرجا که آنها را میدیدم خواهم شناخت‌ولی هرچه دقت کردم دیگر آنهارا ندیدم در واقع از آنروز ببعد نه من و نه خدمتکارم آنها را جلو منزلمان ندیدیم و هیچوقت هم در سر راهم ظاهر نشدند

شاید بعداز اینکه مدتی رفت و آمدم را جاسوسی کردندآنچه

را که باید بدانند دانستند و بالاخره منهم وجود آنانرا مانند همان نامه بدون امضاء از یاد بردم

اما چندی که گذشت دو مرتبه در اثر حوادث جدید کنجکاوی مردم تحریك شد و سروصداها آغاز گردید

بهتر است که یادآور شوم که روزنامه‌ها دیگر در اطراف کوه غول عظیم چیزی ننوشتند برای این که از آنرور شعله‌های آتش بکلی ازبین رفت و سکوت تمام در آن قسمت برقرار گردید همان سکوت هم در باره اتوموبیل و کشتی ادامه یافت و مأمورین من نتوانستند اثری از آن بدست بیاورند و در واقع تمام این حوادث از یاد مردم رفت مگر این که باز هم حادثه جدیدی افکار مردم را بهم بزند

اما در همین اثنا در تاریخ بیست و دوم ژوئن هزاران خواننده روزنامه معروف ، ایوینیگ استا مقاله زیرا را خواندند : نوشته بود دریاچه ، کردان واقع دریاچه کلرسن در هشتاد هزار مایلی ، توپکامر کز کان نساس از در ناحیه های ناشناسی است که آمد و رفت در آنجا بسیار کم است و اخیراً ساکنین این ناحیه شاهد وقایع بسیار جالبی شده‌اند .

این دریاچه که در یك ناحیه کوهستانی واقع شده هیچ رابطه‌ای از لحاظ دریانوردی با مرکز امریکا ندارد و همیشه هم نظر بموقع جغرافیائی خود دستخوش بارا نهای سیل آسا میشود

مساحت، ناحیه کردل تا ۹۵ هزار مایل مربع تخمین زده شده و سطح آن نسبت بدریا کمی بلندتر ازسایر سواحل است بنابراین دریاچه مزبور بین ارتفاعات زیاد قرار گرفته و بواسطه داشتن دماغه‌های مضرس

و سنگلاخ امدورفت در آنجا مشکل است معهذا دهکده های بسیار زیاد در اطراف آن دیده میشود و بواسطه داشتن ماهی‌های زیاد کار صیادی در این منطقه و سواحل نزدیك بسیار رونق دارد

اضافه کنیم که عمق این دریاچه درهمه جا یکسان نیست و در نزدیك سواحل کمتر ازپنجاه پا است و در کنار دریاچه سنگهای بزرگ ونوك تیز یافت میشود که دریاچه را بشکل یك حوض لبه‌دار دزآورده است امواج بزرگی که گاهی از اوقات در اثر باد شدید حرکت می‌کند مقداری از ساحل درآب فرو میرود و ساکنین نزدیك سواحل‌را مانند طوفانهـای شدید از بین میبرد و چون وسط رودخانه عمق زیاد دارد امواج آن نیز بمراتب بزرگ و طولانی است و خرابیهای زیاد بوجود می‌آورد .

با این حال آب این دریاچه بسیار صاف وگوارا است و معمولا از نوع ماهی‌های سایر دریاها در آنجا یافت نمیشود ولی انواع دیگر ماهی از قبـیل کوسه ماهی و قزل‌آلا و ماهی صدف دار و مار ماهی زیاد بدست می‌آید و مقدار آن خیلی بیشتر از سایر رودخانه‌های مشابه خودش است .

باین ترتیب ملاحظه میشود که صید ماهی در این ناحیه بسیار با صرفه است بطوری کـه چند هزار ماهیگیرشب و روز در سواحل مختلف‌آن با قایقهای بزرگ و کوچك بماهیگیری اشتغال دارند .

علاوه بر قایقهای معمولی‌چندین قایق موتوری ویارکاس‌بخاری خدمات دریاچه را انجام میدهنـد و وسیله حمل و نقل و روابط بین دهات و قریه ها را فراهم میسازند .

تفسیر وضع این دریاچه بسیار لازم بود تا خوانندگان بتوانند در باره حوادثی که دراین دریاچه اتفاق افتاده قضاوت بنمائید اکنون که وضع دریاچه را دانستید مقاله‌ای را که اوبنیك استار اخیراً انتشار داده بود مطالعه کنید

از مدتی پیش صیادان و ماهیگیران متوجه شده‌اند که سطح آب دریاچه دستخوش امواج سهمگین گردیده که تا آنروز سابقه نداشته است و هرلحظه امواج بزرگ به‌بزرگی یك کوه ازجابلند میشد و حتی در مواقعی که سطح دریا وزش زیاد نداشت وهواکاملا صاف بود امواج بسرعت تمام بلند میشد و کف سفید بدنبال خود باقی میگذاشت واین کولاك و امواج گاهی بطوری بود که قایقهای ماهیگیری نمی‌توانستند رفت وآمد نمایند و قایقها یکی بدیگری میخورد بشدتی که نزدیك بود متلاشی شود و بعضی در آنها نیز در امواج آب سرنگون میگردید .

امر مسلم این بود که اغتشاش و دگر گونی سطح دریاچه در نقاطی آغاز می‌شد که‌عمق زیاد نداشت و کسی تا آن روزنتواسته‌بود علت آنرا کشف کند ابتدا ازخود می‌پرسیدند آیا ممکن‌است حرکت آب در اثر رفت و آمد ماهیها باشد اما این فرضیه هم بزودی رد شد زیرامیدانستند که ماهی نمی‌تواند آب دریاچه را باین شدت بهم‌بزند وانگهی در شمال و جنوب یامشرق و مغرب ماهی‌ها بیك اندازه است پس این اغتشاش و بهم خوردگی باستی از زمین لرزه‌ها یا آتش‌فشانی است که تاکنون تحقیق نشده است

یك فرضیه دیگر برای آنها پیش آمد آیا بهم خوردن آب

رودخانه در اثر بیدا شدن یك حیوان عظیم دریائی نیست واگرچنین حیوانی در دریاچه وجوددارد ممکن است مقدار زیادی از آنها پیدا شود در حالیکه این فرضیه درست نمیامد زیرا دریاچه کردال بآن بزرکی نیست که بتواندحیوانات عظیمی بوجود بیاورد پس این حیوان باید از خارج آمده باشد در حالیکه دریاچه کردال از هیچ طرف با سایر دریاچه ها ارتباط ندارد و اکر هم کانال یا حفره های زمر زمینی وجود داشته باشد تا امروز این موضوع سابقه نداشته واین نوع کانالها مخصوص‌ددریاچه‌هائی است که دربستر اقیانوس اطلس و خلیج مکزیك واقع شده است مسئله آنقدرها آسان‌بنظر نمیرسد و نباید با فرضیات غلط مطلب‌راپیچیده‌ترساخت بهترپس‌است که حقیقت امر راکشت نمود

پس از نظر اینکه وجود حیوان دریائی انکار پذیر است آیا ممکن نیست که یکی از زیر دریائی ها در اعماق آب در آمد ورفت باشد آیا در زمان ما انواع زیر دریائی ساخته نشده است زیرا در پریکورودر آبهای کنتوکی اخیراً یك نوع زیر دریائی بآب انداخته شده که میتوانستدرروی آب و زیر دریا و هم چنین روی‌خاك‌حرکت کنداین زیردریائی را مخترعی بنام‌لاك بادیاموتورالکتریکی بانیروی ۷۵ اسب ساخته که چرخهای آن دارای یك مترشعاع است و باچرخها میتوانست در روی زمین مانند آب بسرعت حرکت کند

بسیارخوب اگر فرض شود که‌حرکت آب در نتیجه رفتوآمد زیردریائی‌منقلب‌است که دارای‌نیروی زیاد میباشد این سؤال‌پیش‌میآید چگونه وازچه‌راه توانسته است وارد آبهای رودخانه کردال شود و ما بازهم تکرار می کنیم که دریاچه کردال بوسیله کوه‌های عظیم‌احاطه

شده‌و هیچ نوع زیر دریائی یا حیوان شبیه بزیر ددیائی نمی‌تواندوارد آن شود .

این ایراد و اعتراض‌راه هرگونه فرضیهٔرامسدود میسازد معهذا تنها فرضیه‌قابل‌قبول‌این است که یك‌نوع زیردریائی در آبهای کردال رفت و آمدمیکند وتعجب دداین است که تاکنون کسی آنرابروی آب ندیده‌است اماحادثه‌ای که درتاریخ‌بیستم ژوئن واقع شدامکان‌هرگونه شك و تردید با فرضیه های مختلف را بین میبرد .

در آن روز بعدازظهر یکی‌ازقایق های محکم ماهی‌گیری که بطرف شمال غربی میرفت دراثر تصادم بسیار شدید بسمت دیگررانده شد و بطوری راه خود راگم کرده بود که بزحمت تمام توانست بیکی از سواحل نزدیك‌واقع در چند مایلی کنار برود

پس ازاینکه قایق را برای تعمیر آوردندمشاهده شدکه ازپشت سرضربه سختی خورده که تمام قسمت عقب را متلاشی ساخته است .

پس از بررسی کامل‌دیگر جای تردیدباقی نبودکه یکی اززیردریائی های بسیار سریع و قوی در آبهای دریاچه رفت و آمد میکندمعهذا این سؤال پیش میآمد که‌این زیردریائی ناشناس ازکجا آمده و دراین ددیاچه محدود و سر بسته چکار داشته است .

آیا این دریاچه‌را مرکز آزمایش قرارداده‌اند و از آن گذشته برای‌چه‌هیچوقت بروی آب نمیآید و چه سری در پنهان داشتن خود دارد .

مقاله ایوینیگ استار مقاله خود را با این جمله عجیب بپایان

رسانده بود :

بعد از کشتی اسرار آمیز و اتومبیل جهنمی سروکار ما با این زیر دریائی ناشناس افتاده است

آیا نتیجه میشود که این سه دستگاه بوسیله یك مخترع ساخته شده و آیا این سه دستگاه هر سه یکدستگاه واحد نیست

بهر قیمت

این عقیـده بمنزله کشف بسیار بزرگی بود که در نوع خود نظیر نداشت انسان چون موجودی است که بهرحال همیشه چیزهای فوق‌العاده و غیر ممکن را میپذیر بعـد از انتشار این مقاله دیگر قابل تردید نبود که این دستگاه نه تنهـا بوسیله یك مخترع ساخته شده بلکه هرسه نوع آن یك اختراع واحد است

معهذا چگونه بپذیریم که درعمل این سه چیز مختلف دریکجا جمع شود یك دفعه اتوموبیل باشد و دفعه دوم بصورت کشتی درآید و بعد زیردریائی بشود یك دستگاه موتوری محرك چگونه میتواندهم در روی زمین وهم زیرآب حرکت کند در اینصورت چیزی که کم دارد این است که درهوا هم پرواز کند

با این‌حال آنچه را که تا آنروز دیده و تصدیق کرده بودند و هزاران انسان شاهد آن بوده از مسائل خارق‌العاده بشمار میآمـد و

مردم وقتی در جریان این واقعه قرار گرفتندو مرتبه حس کنجکاوی آنان تحریك شد .

ابتـدا روزنامـه ها شروع بقلم فرسائی کرده مطلب را اینطور تفسیر نمودند که اگر قبول کنیم که سه دستگاه موتوری و جدا ازهـم ساخته شده بنابـراین سه ماشین بوسیله یك موتور واحد و نیرومند حرکت میکند و این چیزی است که تمام مردم دیده‌اند این موتور آزمایش خود را نشان داده بعلت اینکـه با سرعتی سرسام‌آور بمیزان ۱۵۰۰ مایل حرکت کرده است .

بنابـر این بایستی بهر قیمت شده این ماشین را از صاحب آن خریـداری کرد فرقی نمیکند چه این موتود برای یکدستگاه واحد ساختهٔ شده وچه برای سه دستگاه باشد و بالاخره میتواند باآن سرعت عجیب حرکت کند موضوع مهم این است که باید چنین دستگاهی را دراختیار داشت و آنرا مورد استفاده قرار داد غیر از این کاری نمیشود کرد وبطور مسلم سایر کشورهای‌جهان برای بدست آوردن یك چنین ماشین عظیم که بتوانـد درارتش و دریا مورد استفاده قرار گیر سر و دست میشکند ومعلوم است هر کشوری که دارای چنین ماشین عظیمی باشد چهٔ قدرتی در دریا و روی زمین بدست خواهد آورد

چگونه میتوان از پیشرفت این دستگاه مخرب جلو گیری کرد در حالی کـه بدست آمدن آن مشکل است پس باید با خرج کـردن ملیونهـا پول صاحب این دستگاه شد و هیچ کشوری مانـند امریکا نمیتواند با صرف پول فراوان آنرا بدست بیاورد قضاوت مردم درباره آن چنین بود و روزنامه‌ها هم از نوشتن و تحریك نمودن مردم خود

داری نمیکردند ومعلوم بود حال که کار باینجا رسیده اروپا از امریکا عقب نمی‌ماند وچه بسا ممکن‌است انها زودتر از ما صاحب‌این قدرت شوند .

اما برای خرید این اختراع لازمه‌اش این بود که مخترع ان پیدا شود .

اشکال کار در همین نقطه بود

اماافسوس که با وجود تحقیقات بسیار هنوز موفق نشده بودند دریای زیر دریائی را پیدا کنند زیرا زیردریائی بروی آب نیامد و در اعماق دریاچه هم پیدا کردن ان اشکال داشت

پس اگر در اعماق ابهـا نیست در کجا است و چگونه توانسته است از انجا برود ؟ اری این حرف درست است چگونه توانسته است وارد دریاچه شود ؟

مسئله لاینحل و مشکلی بود ؟

پس در هیچ جا خودش را نشان نخواهد دادواتومبیل هم در جاده‌های امریکا رفت و آمد نمیکند و کشتی‌هم دیگر بعد از آنروز درسواحل آبها دیده نشده است .

چندبار در مواقعی که علامات آقای ، وارد ،میرفتم در باره‌این موضوع مدتها بحث می کردیم و مامورین هم که برای کشف قضیه نقاط مختلف اعزام شده بودند بدون اخذ نتیجه مراجعت نمودند تا اینکه صبح روز ۲۲ ژوئن بطور فوق‌العاده بدفتر آقای وارد احضار شدم و به محض ورود آقای وارد گفت

خیلی خوب آقای استرك ، آیا اکنون وقت آن رسیده است که

جبران آنرا بکنید

جبران ماموریت غول عظیم ؟

البته

چون رئیس مافوق خیلی جدی‌حرف میزد مقصودش را ندانستم وگفتم وقت چه کاری رسیده است

به بینم ایامیل ندارید مخترع این دستگاه را بهرقیمت شده‌است پیدا کنید ؟

آقای وارددر این مسئله تردیدی نداشته باشید ،دستور بدهیدتا شروع بکار کنم و خودتان‌میدانید من کسی هستم که در کارهای محال هم امیدموفقیت دارم ولی باید بدانید که‌این کار خیلی مشکلی است .

آقای استرك راست است قبول دارم که کار مشگلی است و شاید مشگلتر از وارد شدن به کوه غول عظیم باشد

آقای واردهمیشه‌بطورصریح حرف میزد در کلمات خود نشان میداد که بی میل نیست در هرموقع بمن طعنه دوستانه‌بزند ٠

ولی این طعنه ها را با جملاتی دوستانه ادا می کرد و توجه داشت که حس غرور مرا بیدار کند از آن گذشته او مرا خوب می‌شناخت و میدانست که حاضرم برای موفق شدن در هرکارمدتها سعی و کوشش خودرا بکار ببرم با این حال منتظر بودم که دستورجدیدی صادر کند

سپس اقای وارد با اهنگی دوستانه بدنبال سخنان خود گفت استرك ، میدانم که‌شما تا سر حد امکان کوشش لازم بخرج داده‌اید

و هیچموردی ندارد زبان به ملامت بگشایم امـا اکنون دیگر صحبت بر سر کوه غول‌عظیم نیست روزی که دولت تصمیم بگیرد داخل این کارشودبمقدار هزینه‌آن‌توجهی نخواهد داشت و بـا صرف ملیونها پول رضایت شما فراهم خواهد ساخت

بلی عقیده منهم همین است

با این حال لازم است که فعلا بتوانیم این مخترع مهم را که ازدست مافرارمی‌کند پیدا کنیم وخودتان بدانیدکه این کار از وظایف مخصوص پلیس است

آیا گزارشهای جدید ازاین‌بدست‌نیاورده‌اید .

خیر اما عقیده‌ام بر این است که در حال حاضر در زیر آبهای دریاچه کردال فعالیت میـکند و در آنـجاهم نتوانسته‌اند رد پایش را پیدا کنند گاهی از خود می‌پرسیم ایا او دارای چنان قدرتی است که بتواند خود را نامرئی سازد .

جواب دادم اگـر هم دارای ابن غـریزه نباشد ولی از طـرف دیگر مسلم است که تا هر وقت بخواهد میتواند خود را مخفی سازد .

درست است،استرك، بعقیدهمن در این‌مشگل‌عجیب فقط ازیك‌راه میتوان داخل شدباید در مقابل فروش این دستگاه چنان قیمت گزافی پیشنهاد کرد که اونتواندرد کند . اقای وارد حق داشت این تنها راهی بود که دولت میتوانست با این قهرمان عجیب‌وارد مذاکره شود اگر روزنامه ها بادولت همراهی کنند وچنین آگهی را منتشر نمایند صاحب این دستگاه آنرا میخواند و خواهد دانست از او چه می‌خواهند و در برابر شرایط آن‌به دولت تسلیم خواهد شد

آقای وارد از سخنان خود اینطور نتیجه گرفت که مخترع بیش از این چه میخواهد آیا جز این نیست که باید ار اختراع خود استفاده نماید و دلیلی هم در دست نیست که مخترع این ماشین از جنایت کاران باشد و بخواهد باقدرت خود باقوای دولت از درجنگ در آید

معهذا بنابر مطالبی که رئیس بمن میگفت ظاهراً زمامداران کشور راه دیگری برای موفقیت در این زمینه پیش گرفته اند اما آقای وارد نمی‌خواست بگوید

تا آنروز تمام اقدامات لازم برای پیدا کردن این مخترع عجیب بعمل آمده بود و کلیه جاده‌ها و دریاها ر رودخانه‌ها و حتی سرحدات شدیداً تحت کنترل مأمورین دولت بود اما این فعالیت ها بی‌نتیجه ماند و کم کم این عقیده بین مردم رسوخ پیدا کرد که‌ممکن است مخترع جنایتکار با دستگاه جهنمی خود در یکی از مانورهای زمینی یا دریائی از بین رفته و اگر اینطور نیست تصمیم گرفته است که برای همیشه خود را ازنظر مردم پنهان نگاه دارد دلیل این‌نظریه هم آشکار بود زیرا از روز حادثه فایق گردال هیچ گزارش جدیدی‌به اداره پلیس نرسیده و اقدامات مأمورین هم در این زمینه کوچکترین نتیجه‌ای نداشته است

اینها مطالبی بود که آقای وارد برای من بیان می کرد امامعلوم بود که بشدت تمام ناراحت است زیرا میدید بهیچ وسیله نمی‌تواند وسائل آسایش و راحتی خیال مردم را فراهم سازد

حق هم داشت ناراحت و عصبانی باشد شب و روز کارش این‌بود که دریاها و آبها را کنترل کنند اما همیشه نتیجه همان بود و اگر

روزی دست ببالونهای هوائی ودیرپژایل هم پیدامی کرداز کجا معلوم بود که این وسائل مهم و مقتدر هوائی بتوانـد ردپای جنایتکاران را پیدا کند و منهـم گاهی از خود می‌پرسیدم راستی وجود پلیس بچه درد میخورد اگر روزی آنها انقدر مقتدر شوند که فعالیت‌های پلیس را هم خنثی سازند آیا همه ما مجبورنمی‌شویم دست از این‌کار کشیده و در خانه‌های خود گوشه نشین شویم

در این اثنا ناگهان بیادم آمد که ده روز پیش آن‌نامه کذائی را دریافت نمودم ، این نـامه تمبر پست مورکانتون را داشت کـه مرا تهدید بمرگ کرده بودند بعد بیادم آمدکه نامه خود را با سه حرف ناشناس امضا کرده بودنـد اما بعد از آن دیگر خبری نشده نامه‌ای نرسید و آن دو جاسوس هم که چند هفته مرا دنبال کرده بودند از آنها هم دیگر اثری نبود و خدمتکار با وفایم که شب و روز مراقب کوچه بود دیگر نتوانسته بود آنها را به‌بیند .

از خود می‌پرسیدم آیا بهتر نیست کـه این موضوع را با آقای وارد در میان بگذارم اما فایده‌اش چه بود موضوع کوه کریت‌آیر بکلی از نظر محو شده و مسئله مهمتـر ازآن در پیش است کـه باید وقت خود راصرف بدست آوردن ردپای این مخترع جهنمی بکنیم و بدانیـم در کـدام سوراخ مخفی شده است بدون تردید مردم آن محل دیگر نگرانی ندارنـد زیرا ازآن روز اثری از شعله‌های آتش پدید نشده و شاید مردم هم اینموضوع را فراموش کرده و بکار زنـدگی خویش پرداخته‌اند .

بنابراین تصمیم گرفتم تا وقتی که موقع مناسب پیش‌نیاید در باره این نامه چیزی برئیس خود نگویم وانگهی اگر او از این جریان اطلاع پیدا کند ارزش برای آن قائل نخواهد شد زیرا ممکن است نامه را عده‌ای دزد و ماجراجو برای ترساندن ما نوشته‌اند پس از اینکه صحبت‌های مقدماتی بپایان رسید آقای وارد دو مرتبه مطلب را از سر گرفت و بدنبال سخنان خود گفت.

بایستی که ما با این مخترع تماس گرفته و معامله را با او ختم کنیم درست است که در حال حاضر مخفی شده و ما نمیدانیم در کجا است ولی دلیل آن نیست که یکروز بازهم ظاهر نشود وظهور اودریك نقطه دیگر با برنامه‌ای جداگانه از سر گرفته نشود. استرك ما بشما اطمینان زیاد داریم پس‌باید بدون تلف کردن وقت شروع بکار کنید این کار ازدست هیچکس غیر ازشما ساخته نیست اگر ایندفعه از منزل بقصد آمدن باداره پلیس خارج شوید باید بدون فوت وقت دستورات مرا اجرا کنید

پاسخ دادم من کاملا در اختیار شما هستم و حاضرم بهر نقطه که بخواهیدبروم امااجازه بدهید یك سئوال بکنم آیا باید تنها بکار مشغول شوم یا کسانی دیگر را همراه من خواهند فرستاد.

وارد گفت اتفاقاً من منتظر همین سئوال بودم میل خودتان است دو نفر از مأمورین مورد اعتماد را که می شناسید با خودتان همراه ببرید؟

ـ آقای وارد این کار آسانی است اما اگر روزی خود را در حضور او دیدم تکلیف من چیست و چه باید بکنم

ـ ابتدا اینکه نباید او را از نظر دور بدارید و در وحله اول بایستی بهویت اوپی ببرید و برای‌اینکاربك ورقه بازداشت را دراختیار شما می‌گذارم .

ـ آقای وارد اینهم احتیاط مفیدی‌است اما اگر اوخواست سوار اتوموبیلش شده و با آن سرعتی که میدانید فرار کنند بایستی‌وسیله‌ای در دست باشد که بتواند باسرعت ساعتی چهارصد مایل اورا دنبال کند

ـ خیر نباید بگذارید فرار کند بمحض اینکه اورا توقیف کردید بوسیله یك تلگراف بمن اطلاع بدهید

ـ آقای وارد از طرف من مطمئن باشید حاضرم هر وقت شب یا روز باشد یا این دو مأمور حرکت کنم خیلی سپاسگزارم که این مأموریت را بمن واگذار کردید زیرا اگر موفق شدم برای من بزرگترین پیروزی‌ها است

زئیس در حالی که مرا مرخص میکرد گفت و همچنین برای شما بسیار مفید خواهد بود

چون بمنزل برگشتم شروع بتهیه سفر خود نمودم که ظاهراً میبایست خیلی طول بکشد شاید گارد، خدمتکار فکر میکرد که باز هم قراراست بمنطقه کوه. غول عظیم بروم زیرا او همیشه در باره این کوه نظری مخصوص داشت و آنجا را مرکز شیاطین میدانست اما اینبار چیزی در اینخصوص از من نپرسید و منهم چون می‌خواستم مأموریت خودرا از او پنهان کنیم دراینخصوص چیزی باو نگفتم

در باره آندو نفر مامور که قرار بود همراهم بیائید قبلا آنها

را انتخاب کرده بودم هردو جزء مامورین اداره بازپرسی بودند که یکی سی‌ودوودیگری سی وچهارسال‌داشت درماموریت های مختلف لیاقت و کاردانی آنان آزمایش شده و یکی جون هارت از اهـل ایلونا و دیگری ناب واگدار اهالی ماساچوست بود

چند روز گذشت هیچ اطلاع جدیدی نه از اتوموبیل و نه از کشتی با زیردریائـی نرسیده بود و آنچه که اداره پلیس تـا امروز کشف کرده بود تمام غلط و مجعول بود و نمیبایست بآنها ترتیب‌اثر داده‌شودنوشته های روزنامهٔها هیچ ارزش نداشت وبهترین روزنامه ها که خبرهای دست اول تحویل مردم میدادند تمام آن دروغ بود

معهذا دو سه بار اتفاق افتـاد کـه روزنامه‌ها درست نوشته بودند و ظاهراً این قهـرمان روز ، را دفعه اول در جاده‌های ارکانساس در نزدیکی ، تیل‌روك و دفعه دوم در سواحل رودخانه سوپر دیده بودند

موضوع باورنکردنی این بود که دفعه اول در بعدازظهر ۲۶ماه ژوئن و بار دوم شب همان روز دیـده شده بود و چون بین ایندو نقطه بیش از هشتصد هزار مایل فاصله داشت با در نظر گرفتن سرعت‌سیری که دراتوموبیل اودیده‌بودند میتوانست‌این فاصله زیاد را درمدت بسیار کوتاهی طی کند و دراینصورت میبایستی در موقع عبور از ارکاساس ومیسوری دیده شود بطوری که گزارش نشان میداد فقط در روی‌زمین اتوموبیل او دیده شده و بعد از آن کسی از خط سیراوخبـر نداشت

حقیقت این بود که هرچه شنیده میشد باورکردنی نبود ازآن گذشته پس از اینکه دو مرتبه در جاده لیتل‌روك و دریاچه سوپربور دیده شد کسی در جای دیگر اورا ندید بهمین جهت چون این خبر

بما رسید ازحرکت بطرف مقصد خودداری کردیم.

بطوریکه اشاره شد اولیای دولت درنظر گرفته بودندکه بااین قهرمان دوران وارد مذاکره شوند زیراآنها هم از دستگیرساختن او قطع امیدکرده چاره‌ای غیرازاین راه نداشتند اما موضوع مهم وتنها چیزی که اسباب ناراحتی خیال مردم را فراهم می‌ساخت این بودکه آنها سعی می‌کردند دولت امریکا صاحب این قدرت شود زیراکه با در دست داشتن‌این اختراع مهم‌درمیدانهای جنگ نسبت بسایر کشورها مزیت پیدا می‌کرد وازطرف دیگر اینطور فکرمیکردندکه سازنده این‌ماشین باید یك امریکائی باشد چون‌که تاامروز درجاده‌های کشور امریکا رفت وآمد داشته وکسی نشنیده بودکه بسایر کشورها هم رفته باشد .

این آخرین آگهی بودکه تمام روزنامه‌های امریکا درتاریخ سوم ژوئیه انتشار دادند.

درجریان ماه اوریل امسال درجاده‌های پنسیلوانیا وکنتوکی و اوهیو ومیسوری یك اتوموبیل عجیب دیده شده و درتاریخ ۲۷ مه درمسابقه اتوموبیل رانی ویکتوزین شرکت نموده و درجریان اولین هفته ماه مه یك کشتی عجیب با سرعتی فوق‌العاده درآبهای سواحل انگلستان جدید بین دماغه شمالی و دماغه ساحل دیده شده و بعدازآن ناپدیدگردید .

در نیمه دوم همان ماه‌یك زیردریائی که‌در دریاچه کردال رفت وآمد می‌کرد ناپدید شد .

اینطورگمان میرود که مخترع این سه دستگاه یك نفر باشد

وهـرسه‌دستگاه یکی بـوده است و درضمن این حوادث بسـازنده این ماشین‌ها پیشنهاد شده است که بهرقیمت بخواهدآنرا بدولت بفروشند و درضمن‌این پیشنهاداز اوتقاضا نموده‌اند که خودش قیمت این‌دستگاه را معین کند وپاسخ خود را می‌تواند مستقیماً بـاداره پلیس کشورهای متحده امریکا ارسال دارد .

این آگهی‌دولت بـود که با حروف درشت‌آنـرا در روزنامه‌ها چاپ کردند وبدون تردید سازنده ماشین این آگهی را در روزنـامه‌ها خواهد خواند بنابراین گمان میرود که پـاسخ مثبت از طرف او برسدودلیلی‌دردست نیست که سازنده ماشین‌یك‌چنین پیشنهاد را رد کند بااین ترتیب لازم بود که منتظرپاسخ بمانند .

خودتان قضاوت کنید که مردم برای دانستن این پاسخ تاچه‌حد کنجکاوی داشتند وازصبح تاغروب گروه کثیری ازمردم مقابل اداره پلیس جمع‌شده وبابی‌صبری‌تمام منتظررسیدن‌نامه‌یایك تلگراف‌بودند. خدمتکاران اداره پلیس را رها نمی‌کردند و معلوم است‌آن روزنامه‌ای که جلوتراز دیگران بتواند پاسخ سازنده ماشین را انتشار بدهد چه‌پیروزی بزرگی خواهد داشت .

دانستن نـام ناشناس سازنده ماشین و مخصوصاً اطلاع یافتن از اینکه صاحب این دستگاه حاضر بمذاکره شده است ازخبرهای بسیار بزرگ بود .

امریکائیها همیشه دست بالا رامی گیرند وپرداخت ملیونهادلار در نظرآنان‌ارزشی نداردوملیاردرهای‌امریکاحاضرمی‌شدند پولهای‌خود را دراختیاراین مرد بگذارند .

یك روز گذشت

ملیونها مردم عصبانی و بی‌صبر بیست چهار ساعت روز را دقیقه شماری کردند و هردقیقه‌آن برای آنها بایکسال برابری می کرد .

امانه‌نامه‌ای ونه‌تلگرافی‌نرسید ، شب بعدهم خبری نشد وسه‌روز بعدهم حکایت ازاین قراربود .

بنابراین آنچه که پیش‌بینی‌می کردند واقع شد سیم‌های‌تلگراف تصمیم دولت امریکا را بگوش کشوراروپا رساند کشورهای قاره قدیم می‌خواستند مانند امریکا از این معامله استفاده نمایند ، برای چه در مقابل بدست‌آوردن یك چنین اختراع بزرگ دست وپا نکند وخودرا جلو نیندازند مسلم‌بود که حاضربودند بانشان دادن ملیونها پول‌داخل مبارزه شوند در حقیقت دولتهای بزرگ‌هم دراین مسئله دخالت کردند فرانسه ، انگلستان ، روسیه ، ایتالیا ، اطریش ، آلمان پیشنهادات‌خود را اعلام نمودند فقط کشورهای درجه دوم بعلت کمبود بودجه دراین مسابقه شرکت نکردند .

روزنامه‌های اروپا پیشهاداتی مشابه امریکا عرضه نمودند و در مقابل آنها سرمایه دارانی مشهورمانند مورگان ، آستور واندربیل‌ها ، روشفلدهای فرانسه وانگلستان باین طریق شرکت نمودند .

وچون مخترع گذائی پاسخی نمیداد قیمتها بطوری بالا رفت تا اورا وادار بمعامله سازند وبااین ترتیب در تمام قطعات دنیا فعالیت آغازشد وهمگی ثروتهای بیکران خودرا دراین راه گذاشته بودند.

درروزدومرتبه روزنامه‌ها قیمتها را اعلام می کردند و هررزز ملیونها دلاربآن اضافه می‌شد .

دولت امریکا پس ازتجدیدجلسه کنگره باتفاق آرا مبلغ بیست ملیون دلار را برابرصدملیون فرانك تصویب نمودند بازاراین معامله بقدری گرم شده بود که تمام افراد امریکا از هرطبقه حاضر شدند در این مسابقه‌برای بدست‌آوردن ماشین خارق‌العاده شرکت ننمایند ومن که این گذارشها رامی‌شنیدم درمنزل بخدمتکارم می گفتم این‌اختراع بیشتراز آن قیمت دارد شاید سایر کشورها بامن هم عقیده نبودند زیرا وقتی مبلغ پیشنهادی امریکا اعلام شدآنها متوقف شدند وبدنبال آن جروبحث‌های زیاد بعمل‌آمد و فریاد می‌زدند خیر مخترع این ماشین خود رامعرفی‌نخواهد کرد اساساً ممکن‌است چنین چیزی وجودنداشته باشد و نباید هم باشد این سر وصدا ها بازار گرمی است ازآن گذشته کسی چه میداندآیا اوباماشین خود دراثریکی از حوادث در نقطه‌ای نامعلوم‌از بین نرفته است وروزنامه های اروپا دراین موردشرط بندی کردند .

بدبختانه با این گفتگوها وقت می گذشت و از قهرمان دوران هیچ پاسخی نرسید وخبری نشد و در هیچ نقطه دیده نشده بود وبعداز روزیکه درسواحل سوپریورحضوراورا گزارش داده بودند دیگرخبری ازاو نداشتند .

منهم نمیدانستم چه واقع میشود وتقریباً از بدست‌آوردن نتیجه نهائی ناامیدشده بودم .

اما ناگهان درصبح روز پانزدهم ژویه یك پاکت بدون تمبر در صندوق پست اداره پلیس بدست‌آمد .

پس‌از اینکه اولیای امورنامه را مطالعه نمودند روز دیگر رونوشتی از آن نامه در اختیار روزنامه مخصوص واشنگتن گذاشتنه شد که بعدها درسایر روزنامه‌ها انتشاریافت .

متن نامه ازاین قراربود .

نامه دوم

درکشتی اپووانت ۱۵ژویه

خطاب بساکنین قاره قدیم و جدید

پیشنهادات کشورهای مختلف اروپا و هم چنین پیشنهاداتی که کشورهای متحده امریکا نموده‌اند دارای یك پاسخ است .

خودداری مطلق از قبول پیشنهاد هـا برای بـدست آوردن ماشین است .

این اختراع نه فرانسوی ست نه آلمانی نه اطریشی نه روسی و نه انگلیسی و نه امریکائی .

دستگاه اختراعی متعلق بمن است و هروقت بخواهم آنرا مورد استفاده قرارمیدهم .

بادا شتن این دستگاه عظیم در برابر دنیا صاحب قدرت هستم وهیچ قدرتی درجهان یافت نمی‌شود که درهروضع و کیفیت بتواند در مقابل توانائی من مقاومت نماید .

بی‌جهت برای بدست آوردن آن تلاش نکنید این دستگاهی است

که دست یافتن بآن غیر ممکن است اگر کسی بمن کوچکترین صدمهای برساند صد برابر آنرا تلافی خواهم کرد .

اما راجع بقیمتی که پیشنهاد شده است ، احتیاجی بآن ندارم و پیشنهاد پول را رد میکنم وروزی که اراده کنم ملیونها پول بدست بیاورم دست خود را دراز میکنم وملیاردها پول مال من است مردم قاره قدیم وجدید باید بدانند بر علیه من نمی‌توانند کاری انجام دهند زیرا من در برابر آنها دارای قدرت بیشتر هستم .

این نامه امضا شده بود .

مالك دنیا

خارج از قانون

این بود نامه‌ای که خطاب بدولت امریکا داده‌شد و آنرا بدون تمبر درصندوق پست انداخته بود اما شخصی که درشب چهاردهم این نامه‌را بصندوق انداخت کسی اورا ندیده بود .

ازهمه عجیب‌تر اینکه گروهی کثیر ازمردم صبح تاغروب وازشب تابصبح جلودر اداره پلیس ایستاده بودند وبااین وصف چگونه ممکن بود کسی بتواند دربرابر آنهمه‌جمعیت نامه‌خودرا بصندوق پست‌برساند.

شب هم اگر بود شبی روشن وپرستاره بود و با این حال امکان داشت که ازاینطرف کوچه سمت دیگر را نتواند به‌بینند .

مثل اینکه فراموش کردم بگویم نامه‌رسیده رااولیای امور بعداز خواندن عین آنرا بروزنامه دادند که از روی‌آن عکس برداری کنند دراینصورت معلوم است که من از دیدن‌آن نامه چه‌حالتی داشتم ویادم آمد که وقتی من‌آن نامه اولی را دریافت کردم بفکرم رسید که این نامه باید ازطرف گروه جنایتکاران باشد اما ازآن روز عقیده‌ام نسبت باین موضوع‌بکلی عوض شده بود و نمیدانستم درباره آن چه‌فکر کنم

تنها فکری که بمغزم میرسید این بود که هرگز نباید این‌نامه‌ها جعلی باشد کسی که این‌نامه‌ها رانوشته‌همان مخترع ناشناس دستگاه‌ها است بنابراین مطلب برای کسی که بخواهد این مسئله را بانظرعمیق قضاوت کند بطریق دیگر توجیه می‌شد دربرابرتمام‌این اسرار که کلید آن دردست هیچکس نبودیك نتیجه کلی گرفته میشد که ازقرارذیل‌بود اگر مخترع ماشین‌ها در این مدت ناپدید شده بوداکنون بایك عمل جدید خود را ظاهر میسازد وبجای اینکه برطبق عقیده عمومی ناپدید شده باشدبایك عمل ماهرانه بدون اینکه دیده شود خود رابااداره‌پلیس نزدیك ساخته استوبعدبرای اینکه‌به‌پیشنهاد دولت پاسخ بدهداین‌نامه را نوشته است .

اما بجای اینکه طبق معمول نامه را به‌پست بدهد باپاهای خود قدم درپایتخت گذاشته بادست خودش آنرا بصندوق انداخته است .

بسیار خوب اگراین مردعجیب فکر کرده بود که باعمل خود سروصدای زیادراه‌خواهدانداخت بچه‌امیداین کاررا کرده آیا نمی‌ترسید که درحین عمل گرفتارشود .

واقعاً داستان‌عجیبی است فردای آنروز که هزاران‌وملیونهامردم این‌شرح رادرروزنامه‌هامی‌خواندندباور نمی‌کردند که حقیقت داشته باشد زیرا کسی نمیتوانست‌ازجلوملیونهاچشم‌این‌عمل‌خارق‌العاده‌راانجام‌دهد.

خط این نامه را که مورد توجه قرار دادم معلوم بود که کلمات آن باقلمی عمیق وسنگین نوشته شده وبطورمسلم یك خط شناس‌ماهر بامطالعه خطوط کلمات تشخیص‌میداد که‌نویسنده آن مردی صاحب‌اراده و دارای حالات مخصوصی است .

ناگهان فریادی ازتعجب کشیدم . فریادی که کاردخدمتکار را ازجا تکان داد . چگونه درلحظه اول متوجه شباهت خط بین این نامه ونامه‌ای که ازمورگانتون برای من رسیده بود نشدم .

ازآن گذشته یك شباهت دیگر بچشم میخورد آیا آن چندحروف درشت که بجای امضانوشته بود یااین امضای ، مالك دنیا تشابه نداشت امضای او م . د. بود که حروف روی مالك دنیا بشمارمیامد .

این نامه درکجا نوشته شده ؟ درکشتی ، اپووانت[1] واین نام مخصوص سه دستگاه اختراعی این مرد عجیب است .

واین کلمات‌مانند نامه‌اولی که مراتهدید کرده بوداگردراطراف کوه غول‌عظیم اقدامی بکنم ، بوسیله یك نفرنوشته شده بود

ازجا برخاسته ونامه مورخ۱۳ژوئن رااز میز تحریرخود خارج ساختم وآنرا بارونوشت نامه‌ای که در روزنامه عکس برداری شده بود تطبیق نمودم ، هیچ‌تردیدی‌نبود هردوخط باهم شباهت داشت ویك‌نفر این دونامه را نوشته بود .

سپس مغزم بکارافتاد وسعی کردم نتیجه‌ای ازشباهت این‌دوخط بگیرم هویت نویسنده نامه که بدون تردید سازنده همین ماشین است بایستی ازاین شباهت کشف شود .

بنابراین باین نتیجه رسیدم که باداشتن چنین شباهت‌آیانمیتوان دنباله بررسی‌های خود را دنبال‌کنم آیا میتوانیم مامورین خودرابرای پیدا کردن مقصد از همین راه حرکت‌بدهیم ، وآیااین‌دویعنی کشتی ، اپووانت وکوه. غول‌عظیم‌چه رابطه‌ای میتواند وجود داشته باشد وآیا

(۱) – Epouvante بمعنی وحشت است .

بین شعله‌های آتش کوه آبی بـا پیدا شدن این سه دستگاه چه تشابهی میتوان یافت .

کاری را که باید بکنم انجام دادم و نامه را درجیب گذاشته خود را بدفتر اداره پلیس رساندم .

پرسیدم آیا آقای وارد در دفترش است و چون پاسخ مثبت شنیدم باشتاب تمام بطرف اطاقش روان شدم ، شاید کمی محکم‌تر از معمول در رازدم وپس‌از وصول جواب نفس‌زنان خودرا بدرون اطاق رساندم .

آقای واردداین لحظه نامه اصلی را که درصندوق پست‌انداخته شده بود دردست داشت ودرباره آن مطالعه می‌نمود وقتی مرا دیدپرسید استرك ، آیا خبر تازه‌ای دارید ؟

ـ باید بدانید که بلی .

نامه‌را ازجیب خارج ساختم آقای وارد آنرا ازدستم گرفته‌ومورد مطالعه قرارداد ولی قبل‌ازخواندن پرسید :

ـ این نامه چیست .

ـ نامه‌ای‌است بطوریکه می‌بینیدباحروف اول اسم امضاشده‌است

ـ این نامه در کجا به‌پست انداخته شده است ؟

ـ دردفترپست مورگانتون در کارولین شمالی .

ـ چه وقت آنرا دریافت کردید ؟

ـ ۱۳ ژوئن .. تقریباً یك ماه است .

ـ ابتدا درباره آن چه‌فکری کردید ؟

ـ فکر کردم این نامه رایك شخص ماجرجو نوشته است ؟

ـ وامروزچه فکرمی کنید ؟

گفتم پس‌ازاینکه آنرا خواندید هرچه شما فکر کنید منهم‌همان فکررا دارم .

واردنامه راگرفت وتاآخرش را خواند وبعدگفت :

ـ بجای امضا فقط سه حرف اول نوشته است .

ـ بلی آقای وارد و این سه حرف ، حرف اول سه کلمه است . مالك‌دنیاوهمان‌نامی‌است که‌در نامه دیروز دیده‌ایم .

وارد درحالیکه ازجا برمیخاست گفت اینهم نامه قبلی است .

ـ پس شماهم قبول می کنید که هردونامه را یکنفر نوشته است.

ـ بلی استرك بایکدست هردورا نوشته .

ـ آقای وارد توجه میکنید بمن چه تهدیدی کرده ، اگر دفعه دوم قصد رفتن به‌بالای کوه، غول‌عظیم را داشته باشم .

ـ بلی تهدید بمرگ کرده ، ولی یك ماه است که شما این نامه را دریافت کرده‌اید پس برای چه همانروز نشان ندادید ،

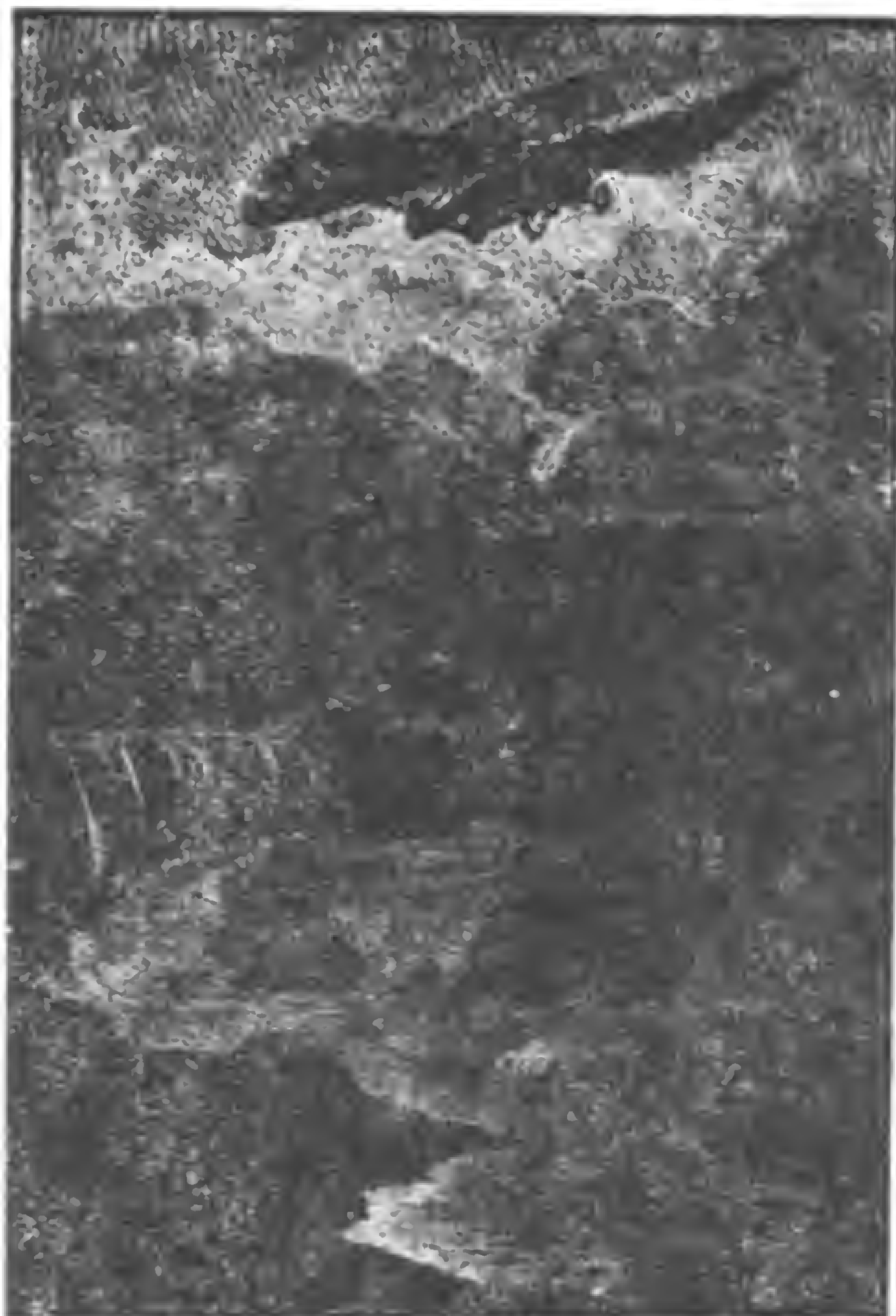
برای اینکه درآن روز چندان‌اهمیت باین موضوع نمیدادم اما امروز نامه‌ای که ازکشتی . اپووانت رسیده آنرا جدی گرفتم وارد گفت :

نمیدانم منظور شما کدام است ، موضوع بنظرم بسیار مهم جلوه می کند وازخود پرسم‌آیا وظیفه ما نیست که ردپای این مرد عجیب و فوق‌العاده‌راپیدا کنیم .

ـ بلی‌آقای وارد منهم این سئوال را ازخود می کردم .

ـ بنظر شما این کشتی ، اپووانت با کوه ، غول‌عظیم چه‌ارتباطی میتواند داشته باشد .

ـ پاسخ این سئوال را نمی‌توانم بدهم و تصوری بنظرم نمیرسد .



کوه‌غول‌عظیم

وارد گفت‌فقط محتاج بیك توضیح است ولی نمی‌توان هیچ چیز راغیرممکن دانست .

ـ کدام قسمت .

ـ من میگویم که کوه، غول‌عظیم مرکزی است که این مخترع برای خود انتخاب کرده‌ودرهمانجا دستگاه خودرا جاداده است .

فریادزدم بچه وسیله این دستگاه بآنجا حمل و بعداز آنجاخارج شده است .

ـ راست است استورك ،مگراینکه ..

ـ مگراینکه چه ؟

ـ مگرابنکه دستگاه عظیم این مالك دنیا بال وپری داشته‌باشد که بتواند در آن نقطه جایگزین شود .

ازتفکراین موضوع که ممکن است دستگاه اپووانت مانندعقاب ولاشخورها بال وپر داشته باشد نتوانستم از تعجب وحیرت خودداری نمایم و آقای واردهم نمی‌توانست این تصوررابکند .

سپس هردونامه را بدست گرفت و دومرتبه هردورا باهم مقایسه نمود و باکمك یك دوربین کلمات آنرا مورد دقت قرارداد وشباهت کاملی بین‌خطوط آن بنظرش رسید ودانست نه‌فقط یکدست بلکه،یك قلم نوشته شده است ومهم‌ترازهمه‌اینکه سه حرف اول‌نامه‌اول باجمله ، مالك دنیا مشابه است .

وارد ، بعدازچندلحظه تفکر گفت :

ـ استرك نامه‌شمادرنزنسن میداند واینطورفکرمیکنم که شماجداً تصمیم گرفته‌اید نقش بزرگی دراین ماجرا بازی کنید واگرحقیقت‌را بگویم در هردو باید عهده دار کارهای بزرگی بشویم آیا بین این دو قضیه چه رابطه‌ای موجود است فعلانمی‌توانم بگویم اما به‌عقیده من‌این رابطه بچشم می‌خورد ،شما دردقیقه‌اول دخالت کرده‌اید بنابراین‌تعجبی ندارد که خواه‌ناخواه درمرحله دوم هم پای‌شما کشیده شود .

ـ آقای وارد ، اتفاقاً من آرزوی آنرا دارم وخودتان میدانید که

هزاران نفر با بی‌صبری تمام منتظر نتیجه هستند.

ـ قبول دارم بنابراین تکرار میکنم که باید برای اجرای اولین فرمان خود را آماده سازید .

باین خیال که هرچه زودتر آغاز کار مرا اعلام خواهند کرد از دفتر پلیس خارج شدم ودومامور که قرار بود بامن همراه بیایند آنها هم خودرا کاملا آماده ساخته بودند .

بااینکه سازنده دستگاه ، اپووانت پیشنهاد اولیای دولت امریکا را رد کرده بودمعهذا هنوز روز بروز امیدواری مردم بیشتر می‌شدودر کاخ سفید ووزارت عقاید عمومی هنوز امیدوار بودند که از فعالیت‌های خود نتیجه بگیرند اما نمیدانستداین فعالیت‌ها چگونه باید آغاز شود آیا می‌بایست مالك دنیا را پیدا کنند یا اگر دومرتبه ظاهر شد درفکر این بودند که بچه وسیله باید باودست پیدا کرد اما متاسفانه در کارهای او حالات استثنائی وجود داشت ، همه میدانستند که ماشین اومجهز بسرعت فوق‌العاده‌ای است اما چگونه توانسته است بدون کمك دستگاه‌های حمل‌ونقل وارد دریاچه کردال شود وبچه وسیله خارج شده است سپس توجه خودرا باخرین دفعه‌ای که دراطراف‌رودخانه ، سوپر بور، ظاهر شده بود جلب نمودند ولی درآنجا هم باوجود مسافت بسیار زیادی که بین دورودخانه وجودداشته هیچکس نتوانست‌اثر اورا بیابد .

درواقع این ماجر پر ازعجایب وشگفتی‌ها بودوتمام اینها دلیل آن بود که‌می بایست یك‌روز به‌نتیجه برسند چون‌این‌شخص پیشنهادمیلونها دلاررارد کرده‌لازم بود که متوسل بزورشوند .

مخترع‌حاضر نبوداختراع‌خود رابفروشد وباجملاتی تهدید آمیز

این پیشنهادرادرکرده‌بودبنابراین دراین‌تاریخ اودر برابرقدرت‌اجتماع مانندجنایتکاری بود که بایستی تمام وسائل را برعلیه اوبکار بیندازند تاازخطرات احتمالی‌اوجلوگیری‌شودآرامش خیال‌وسلامتی‌مردم‌امریکا وسایرکشورهای دنیاایجاب می کرد که اقدام‌جدی برعلیه‌این جنایتکار بعمل آید .

دیگراکنون فرضیه نابودی اوازبین رفته بودوبعداز نامه‌مورخ ۱۴ ژویه‌همه میدانستند که این مردخطرناك درقیدحیات است‌او کاملا زنده بود و حیات او برای سلامتی عمومی خطر بزرگ بشمارمیامد ، خطر بزرگی که در هرلحظه امکان نابودی داشت درنتیجه این پیش بینی‌ها دولت اعلامیه زیررا صادرنمود :

ازآنجائیکه فرمانده کشتی ، اپووانت حتی درمقابل ملیونهادلار حاضرنشده است ازاین قایم موشك بازی دست بردارد و از آنجائیکه استفاده اوازاین ماشین خطرناك برخلاف منافع و سلامتی مردم است و نمی‌توان‌آنرانادیده گرفت بنابراین فرمانده اپووانت بنام یاغی‌برعلیه قانون تلقی میشود وبمامورین مربوطه دستور داده شده است که باتمام قوای خود برعلیه این شخص اقدام کنند .

این بمنزله اعلام جنك بوداعلام‌جنك جسورانه برعلیه این‌مالك دنیا که مدعی بود با قدرت خود خواهد توانست یك ملت بزرك‌چون امریکا را نابود سازد .

از این تاریخ جایزه‌های بزرك برای اشخاصی درنظر گرفته شد که بتوانند مخفی‌گاه این مردخطرناك راکشف کنند.

این بود وضع امریکا درنیمه دوم ماه ژویه ، اما ازاین ماجرا

چه نتیجه می‌توان گرفت مگر اینکه حوادث وپیش آمدها بتواند این معمای بزرك را حل کند .

برای پیدا کردن او چاره‌ای جز این نبود که یکدفعه دیگر این یاغی برعلیه قانون دریك جاظاهرشود یااثرش را کسی به بیند تا بتوان وسائل دستگیری اورا فراهم ساخت .

اما اشکال کاردراین بود تاوقتی که این اتوموبیل درروی‌زمین و کشتی درروی‌آب وزیر دریائی درزیرآب درحرکت است دستگیری او از محالات شمرده میشود پس باید طوری بشود که اورا غافلگیر ساخت درغیراینصورت باآن سرعتی که او دراختیار دارد دستگیری او غیرممکن است .

منهم یکی‌ازافرادی بودم که درانتظارفرمان‌آقای واردبادومامور خودبطرفی‌اعزام‌شوم‌امااین دستورداده‌نشدبدلیل‌آنکه کسی که‌این‌دستور راباید بدهد معلوم نبود کجا رفته است .

اواخر ماه ژویه فرارسید روزنامه‌ها مردم را در جریان حوادث جاری میگذاشتند گاهی از اوقات اخبار جدیدی انتشار میبافت که کنجکاوی‌مردم‌خود بخودتحریك می‌شدو بطوریکه روزنامه‌هامینوشتند ردپای دیگری بنظررسیده بود اما این اخبار زیاد جدی نبود مخابرات تلگرافی‌درتمام‌نقاط کشورردو بدل‌می‌شداماتمام‌آنها ضدو نقیض‌یکدیگر بودند معلوم است وقتی که جایزه‌های بزرك تعین شود ازاین خبرهای دروغ وراست بسیارزیاد است .

یك روز خبررسید که اتوموبیل را درفلان نقطه دیده‌اند وروز بعد گفته می‌شد که کشتی‌را دریکی‌ازرودخانه‌های کشور دیده‌اند وچند

روز بعدزیردریائی در نقطه‌دیگر آمدورفت می کرددرواقع مغزهای‌مردم بکارافتاده بود وهر کدام‌برای‌بدست آوردن جایزه بزرگ‌اخبار شگفت آور نقل می کردند .

باالاخره در تاریخ ۲۹ ژویه از رئیس دستوری دریافت کردم که بدون فوت وقت خود را دردفتر کارش معرفی کنم .

بیست دقیقه بعد درحضورش بودم .

تا مرادید گفت استرك ، تا یکساعت دیگر باید حرکت کنید .

ـ برای ...

ـ بمقصد تولدو

ـ درآنجا دیده شده است .

ـ بلی درآنجا اطلاعات لازم راکسب خواهید کرد .

ـ بسیارخوب یکساعت دیگربا مامورین براه خواهیم افتاد .

ـ استرك بشما دستور قطعی میدهم .

ـ چه دستوراتی.

ـ که ایندفعه باید موفق شوید .

در بیابان

بالاخره قهرمان بزرك تاریخ دریکی از نقاط امریکا ظاهرشده بود اما در کجا؟ آیا درجاده‌های امریکا یا دریاهای اروپا ؟

سرتاسراقیانوس اطلس را اگر می‌خواست میتوانست درفاصله بسیار کم باسرعت‌محیرالعقول خود طی نماید .

تعجب نکنید اگر بگوئم که این‌مرد کستاخ راهی‌را پیش گرفته بود که حد فاصله بین امریکا واروپا بشمارمیرفت ،

اودارای سرعتی بود که ازهیچ چیز نمی‌ترسید وسریع‌السیرتر از کشتی‌های انگلیسی و آلمانی وفرانسوی بود که میتوانست طول یك اقیانوس را درفاصله کمی طی‌نماید .

امواج آب برای اوخطری نداشت اوقادر بود ازبین این امواج بگذردودرمحل ساکت‌وخلوتی که مورد تعقیب واقع‌نشود منزل‌بگیرد.

بااین‌حال ایندفعه نمی‌خواست اقیانوس اطلس را طی کند اما گمان میرفت که اگرموفق بدستگیری اومی‌شدیم درآبهای ، اوهیوباشدزیرا تولد ومرکزاین‌ایالت بشمارمیامد البته کسی نمیدانست کشتی اودرچه

نقطه‌ای درحرکت است فقط این‌مطلب‌را اداره‌پلیس میدانست که‌بایستی



درساحل رودخانه

بمامورمخصوص خود دستور بدهدبدون اینکه کسی خبرشود بآن نقطه نامعلوم‌حرکت کند زیرا اداره پلیس‌می‌خواست این مطلب پنهان‌بماند وجایزه مخصوص متعلق بکسی باشد که برای‌رسیدگی باین امراعزام شده است .

من مامور این کار بودم وقرار بود با یکی ازمامورین زبده وزرنك بنام ارتورولس در مرکز تولدو تماس بگیرم بطوریکه اشاره کردم از چندروزپیش وسائل سفررا آماده کرده بودم بیش ازدوسه جامه‌دان همراه نداشتم زیرا معلوم نبود ماموریت من چندروزطولمی کشد .

چون هارت و تابوالکس ، با اسلحه‌های جیبی مجهز بودند منهم مانندآنها مسلح شدم کسی چه میداند شاید در یك محل مجبور میشدیم برای دفاع یا حمله ازآن استفاده کنیم .

شهر تولدو در منتهاالیه دریاچه اریه قرار داشت که آبهای این رودخانه ساحل شمالی اوهیو رامشروب میساخت قطارراه آهن که برای ماسه نفرجا ذخیره کرده بود همان شب ما را از ویرژینی شرقی بطرف اوهیوحرکت‌دادنمی‌توانستم‌دررفتن‌تاخیرداشته‌باشم‌بالاخره صبح ساعت هشت قطار درایستگاه تولدو توقف کرد .

در ایستگاه راه آهن ارتو سرولس نماینده مخصوص پلیس در انتظار مابود قبلاورود مرا باواطلاع داده بودند .

بمحض اینکه قدم بزمین گذاشتم او را شناختم زیرا اوجلو در خروجی ایستاده ومسافرین را یك یك راللزنظرمیگذراند .

بطرف اورفتم و گفتم آقای ولس ..

جواب دادآقای استرك .

ـ خودم هستم .

ولس گفت دراختیار شماهستم .

پرسیدم آیا مدتی درتولدو خواهیم ماند .

ـ خیر بعلاوه اختیار بدست خودتان است یك کالسکه با چهار

اسب در حیاط منتظر شما است باید همین حالا حرکت کنیم تا بوقت بآنجا برسیم.

درحالیکه بمامورین خود اشاره می کردم گفتم حاضرم باشما بیایم

ـ بیست مایل راه است.

ـ آن محل که باید برویم چه نام دارد.

ـ بلاك روك.

معهذا بااینکه برای رفتن شتاب داشتیم لازم بودقبلا هوتلی پیدا کنیم تا جامه‌دانها راآنجا بسپاریم پیدا کردن این هوتل بوسیلد آرتور ولس درشهری که یکصدوسی هزارجمعیت داشت کار آسانی بود کالسکه مارا بهوایت هوتل هدایت کرد وپس ازصرف یك صبحانه فوری در سر ساعت ده براه افتادیم.

کالسکه جای چهار نفر را داشت و آذوقه‌ای که در انبار آن جا می گرفتمیتوانست غذای چندروزما را حمل کند.

ساحل بلاك روك جای کاملا خلوتی بود و دهقانان و صیادان اطراف درآن حوالی رفت و آمد نداشتند درآنجا نه‌مهمانخانه‌ای برای صرف غذا ونه‌اطاقی برای مسکن کردن نداشت.

هوای تابستان بسیار گرم بود وآفتاب ماه ژویه بدن را میسوزاند دراینصورت ازبدی هوادرمضیقه بودیم ولی یکی دوشب بعدمیتوانستیم در هوای آزاد استراحت نمائیم.

ازطرف دیگراگردرماموریت خود توفیق می‌یافتیم پیش از چند ساعت دراین هوای معطل نمی‌شدیم یا اینکه قبل‌از فرار کردن راننده اپووانت رادستگیرمی کردیم‌یااوموفق بفرارمی‌شددراینصورت‌دستگیری

او درحال فرارامکان نداشت .

آرتوسرولس ، مردی چهل‌ساله از ورزیده‌ترین پلیسهای امریکا مردی‌محکم وبااراده و گستاخ‌بودو خونسردی فوق‌العاده‌ای داشت و در ماموریت‌های مختلف استعدادو کاردانی خودرا نشان داده وباخطرهای سخت مواجه شده بود بااطاعت کور کورانه‌ای که ازروسای خودداشت اعتماد و احترام آنـان را بسوی خود جلب می کرد این مرتبه برای انجام ماموریت دیگری به‌تولدو آمده بود که برحسب اتفاق مجبور شد درماجرای کشتی اپووانت همکاری کند کالسکه ما که شکل یك گاری سفری چهاراسبه داشت ازساحل رودخانه اریه باسرعت تمام‌پیش میرفت وبسمت جنوب غربی نزدیك می‌شد .

این دشت وسیع بین‌کارولین شمالی و ایالت اوهیو قرار داشت و ازآنجا به‌ایالت میسلیوانی ونیویورك نزدیك بود .

اگرمن دراینجامسافت ووضع‌جغرافیائی وعمق‌آب ووسعت‌محل وکانالهاوراه‌های‌دریائی آنرانشان‌میدهم برای‌این‌است که‌ماجرای داستان مفید است .

سطح‌رودخانه ، اریه‌بیشتراز۲٤۷۸٤ کیلومترمربع بودوموقعیت آن‌تقریباً درارتفاع سیصدپائی سطح‌دریاقرارداشت وازطرف شمال‌غربی با دریاچه هیورتون وسنت‌کلر ودتروا که سطع آبهای‌آن هم سطح این رودخانه‌است‌ارتباط‌داشت‌ورودهای‌زیاد‌باین‌چندرودخانه‌می‌پیوستندمانند رود ، رو کی . کیشا گووبلاك که ازپر آب‌ترین‌رودخانه‌ها بشمارمیایند و تمام این رودخانه‌ها پس‌از گذشتن مسافت‌های زیاد بآبشار معروف نیاگارا می‌پیوست .

عمیق‌ترین نقطه‌این دریاچه‌دراین محل بیکصد وسی‌وپنج‌پامیرسد بااین ترتیب ملاحظه میشود که عمق آبهای آن چقدراست ودرواقع‌این قسمت مرکز مهمترین‌رودخانه‌هائی‌است که‌برودهای کانادا می‌پیوندند

دراین محل بااینکه درچهل درجه عرض جغرافیائی قرار گرفته درزمستانها هوا بسیار سرد میشود و جریان آبهای منطقه منجمد شمالی بدون هیچ مانع با شدت تمام دراین سر زمین سرازیرمیشود بنابراین باید توجه داشت که رودخانه اریه دربیشترازمواقع سال یخ بسته‌است . مهمترین شهری که درسواحل این رودخانه‌ها قرار گرفته بوفالو ، است که بایالت نیویورك تعلق دارد و دیگری تولدو که یکی درمشرق و دیگری درمغرب است‌بعداز آن‌نیولان وماساندوکی متعلق بایالت‌اوهیو در شمال آن‌واقع‌است وشهرهای کم اهمیت‌تر آن غالباً درنقاط ساحلی قرار گرفته‌اند .

بااین‌توصیف فعالیت بازرگانی ، اریه دراین حدود قابل ملاحظه است ومیزان محصولات سالیانه آن گاهی‌ازدوملیون ودویست هزاردولار تجاوزمی کند .

کالسکه ما با همان سرعت از کناراین رودخانه میگذشت و درحالیکه کالسکه‌چی باضربه‌های شلاق اسبها را حرکت میداد من‌در داخل کالسکه باآرتوروولس‌صحبت می کردم ودرضمن گفتگوها بود که دانستم چه وقایقی دراین منطقه رخ داده که درنتیجه آن گذارشهای لازم را باداره پلیس فرستاده‌اند .

چهل وهشت ساعت قبل دربعداز ظهر۲۰ ژویه ولس سوار بااسب بطرف شهر کوچك هارلی که درچند مایلی این‌نقطه قرارداشت میرفت

ودرحالیکه ازوسط جنگل میگذشت ناگهان چشمش بیك زیر دریائی افتاد که اززیر آب بسطح رودخانه بالا میآمد .

درآنجا ایستاد واز اسب پیاده شد وخودرا پشت بوته‌ای مخفی ساخت وباچشمان خودزیردریائی بزرگی رادیدکه دراسکله بلاك‌روك توقف نمود . آیااین همان زیردریائی بودکه درروزنامه‌ها نوشته‌بودند که‌درآبهای بوستون و کردال دیده شده است ؟

وقتی‌این زیردریائی به‌نزدیك تخته سنگهای ساحل رسید دومرد بساحل پریدند یکی ازآنها همان مالك دنیا بودکه چندی قبل در دریاچه سوپریور دیده شده بود . آیا این همان اپوانت اسرارآمیزاست که باین نقطه آمده است؟

ولس می‌گفت من دراین نقطه تنها بودم اگر درآن روز بااین دومامورهمراه هم بودند بدون تردید چهارنفری میتوانستیم این دونفر راقبل‌ازاینکه بتوانند فرارکنند دستگیرنمائیم .

جواب دادم البته اماممکن بود غیرازاین دونفر کسانی دیگر در کشتی باشند ولی درهرحال‌اگراین‌دونفررا ازنزدیك‌میدیدیم‌میتوانستم بدانم کیستند وازکجاآمده‌اند .

ولس گفت مخصوصاًاگریکی ازآنهاهمان رئیس وفرماند کشتی معروف اپووانت باشد خیلی جالب است

ـ ولس فقط من ازیك‌چیز ترس دارم وآن این است که شایدبعد ازرفتن شمااین کشتی زیردریائی ازآن اسکله رفته باشد .

ـ چندساعت دیگرخواهیم دانست‌خدا کندکه آنهاآنجا باشند باالاخره دراول شب‌آنجا خواهیم رسید .

بعدپرسیدم شما تاغروب آفتاب درجنگل نماندید

ـخیر نزدیك ساعت پنج ازاینجا رفتم ولی‌اول شب به‌واشنگتن تلگراف کردم .

دیروز دیگر به اسکله بلاك‌بروك سری نزدید

چرا؟

زیر دریائی آنجا بود

یعنی سرجای خودش بود

وآن‌دومرد چطور ؟

آن‌دومرد هم‌بودندبنظرم خرابی مختصر زیردریائی آنها رابااین نقطه کشانده بود

مسلم است ،مختصر خرابی که مانع رفتن به‌محل خودشان شده است خدا کند هنوز همانطور باشد

منهم اینطور گمان‌میبرم زیرا بعضی مواد وآلات وابزاردرساحل رودخانه دیده می‌شد بطوری که بدون اینکه بفهمند توانستم جلوبروم وتشخیص بدهم‌بنظرم‌اینطور رسید که‌درداخل زیر دریائی‌مشغول کاری هستند

فقط این دونفر بودند

فقط آنها بودند

بااین حال چطور ممکن است برای تعمیر یك چنین دستگاه بزرگ یك نفر کافی باشدآنـهم دستگاهی که یکدفعه اتوموبیل ودفعه دیگر بصورت کشتی درمیآید

آقـای استرك مـن چیزی درك نمی کنم اما آن روز همان‌دونفر

روز گذشته رادیدم چنددفعه تا جنگلی که من در آنجامخفی‌شده بودم آمدند چند شاخه. از درخت بریدند وروی‌زمین آتش‌درست کردنداین ساحل بقدری‌خلوت است که کسی‌مزاحمشان نمی‌شد وخودشان‌حقیقتاً این موضوع رامیدانستند

اگر آنها رابه‌بینید بازهم می‌شناسید

البته یکی کوتاه‌قد وتنومند باقیافه‌ای خشن وصورتش را ریش انبوهی پوشانده بود اما دیگری لاغراندام و کوتوله بود بعد مانندشب گذشته ساعت پنج بشهر برگشتم ودر تولیدو تلگراف آقای وارد را بدستم دادند که آمدن‌شما را اطلاع داده بودند ازاین‌جهت به‌ایستگاه رفتم ومنتظر شما ماندم به‌این ترتیب وضع کاملا روشن بود درمدت سی‌وشش ساعت زیر دریائی درساحل بلاك‌روك توقف داشته وقطعاً سر گرم اصلاح وتعمیر دستگاه بوده‌اند وشاید شانس ماياری کند وبازهم آنها رادرآنجا به‌بینیم .

توقف کردن‌اپواونت هم درساحل موضوع آشکاری است من وآرتودولس دراین زمینه صحبتهایمان‌را کردیم آخرین دفعه‌ای که زیر دریائی دیده شدد. آبهای رودخانه سوپریوربوده و پیمودن مسافت بین سوپریور ودریاچه‌اریه‌راممکن‌است درذری زمین‌درازجاده میشیگان‌تا ساحل‌غربی دریاچه انجام داده واگر ازراه دریا آمده باشد آنهم آسان است ازراه‌های مخصوص جریان آب خودرا به‌این نقطه رسانده است بطور مسلم عبوراو‌را از روی زمین دیده نشده اما بااینکه درتمام قسمتها پلیس‌های امریکا درحال مراقبت بودند اومیتوانست باسرعت تمام از راه‌های غیرعادی خودرااینجابرساند فقط این فرضیه باقی میماند که

ممکن استاتوموبیل‌رابداخل کشتی یازیردریائی‌حمل کرده‌باشندبااین شرایط رانندگان ماشین‌میتوانستند براحتی خودرا بسواحل‌اریه‌نزدیك سازند .

اکنون اگر فرض شود که‌زیر دریائی درساحل متوقف باشد دستگیری آنها آسان استاماا گر قبل‌ازرسیدن ما بخواهند فرار کنند شکست ما قطعی خواهد بود

بی‌خبر نبودم که دوقایق موتوری قدیمی درهمین ساعت‌درساحل بندر بوفالودرمنتهی‌الیه همین رودخانه اریه‌توقف کرده وقبل ازعزیمت از واشنگتن آقای وارد این موضوع رابمن گفته بودبنابراین اگرلازم می شد که کشتی،اپووانت،رادنبال کنیم‌یك‌تلگراف‌بآنها کفایت‌می کرد امااشکال کار دراین‌بود که‌اگراومی‌خواست‌بصورت زیردریائی‌درآمده وازسرعت‌عجیب‌خود استفاده کند چگونه‌ممکن‌بود این‌دوقایق‌موتوری بتوانند باوبرسندآرتورولس هم‌عقیده داشت که مبارزه‌بایك زیردریائی کارمشگی استاماآنهانمی‌توانندکاری صورت دهند واگر تافرداشب کارتمام نشود شکست‌قطعی‌نصیب ماخواهد شد

ولس‌بمن گفته بود که اسکله بلاك‌روك خلوت‌بود جاده‌ای هم که‌تولیدورا بدهکده ،هارنی وصل می کرد درچندمایلی این جاده‌قرار داشت‌وکالسکه‌ماوقتی‌بارتفاعات‌ساحل‌برسدبطوری‌است که‌ازطرف‌ساحل دیده نمی‌شود ولی ازاینکه به پشت درختهان جنگل رسیدیم پنهان‌شدن به‌پشت درختها آسان است

وازآنجا من‌ورفقایم دراول‌شب میتوانستیم درمحل مناسبی مخفی شویم وازآنجا براحتی ساحل دریا راخواهیم دید

از آن گذشته ولی این محل را خوب می‌شناخت ازروزیکه به تولیدو آمده بود یکبار اطراف رودخانه‌را بازدید کرده بود ومیدانست که سنگهای عظیم اطراف رودخانه رااحاطه کرده‌وعمق رودخانه هم دراین محل پیش‌از چندپا نخواهد بود .

بنابراین کشتی «اپووانت» میتوانست یادرروی آب‌یادر زیر آب درزیر آبهای اسکله توقف نماید وراه های آمدورفت ازروی‌تپه‌هاواز بین‌سنگلاخها تا کناررودخانه چندان مشکل بنظر نمیرسد .

تقریبا ساعت هفت بود که کالسکه مابعدازاینکه ازوسط جاده میان‌برپیش رفت‌توانست‌باولین سرحدجنگل برسدهنوزبقدر کافی هوا روشن‌بودوحتی‌ازپشت‌درختهاهم‌جادرمقابل‌دیده‌می‌شدبااین‌حال‌ازاحتیاط خارج‌بودزیرااگرزیردریائی‌هنوز درحال‌تعمیربود مارااز آنجا میدیدند وامکان داشت قبل ازاینکه‌بتوانیم بآنهابرسیم زیردریائی‌رابراه‌انداخته ازیك طرف ناپدید شوند

وقتی کالسکه‌باول‌جنگل رسید پرسیدم بهتر نیست دراینجاتوقف کنیم .

خیر آقای استرك ، بهتراست‌محل اقامت خود رادروسط جنگل قراردهیم یقین دارم که کسی مارا ندیده‌است

کالسکه میتواند زیردرختها راه‌برود ؟

خیر نمیتواند جلو برود من‌ازهرطرف این‌جنگل‌رفته‌ام درپانصد قدمی مازمین صاف‌استواسبهاهم‌میتوانند بچرند وقتی هوا کاملا تاریك شد ازجاده باریك تا نزدیکی‌های‌اسکله خواهیم‌رفت .

چاره‌ای‌غیرازپیروی‌نظر ولی‌نداشتم ماپیاده راه‌افتادیم‌و کالسکه

چی هم‌ازدهنه اسبها گرفته بطرف‌جنگل راه افتاد .

درداخل جنگل‌شاخه‌های درخت هم پیچیده‌بوددروی‌زمین چمن‌های‌سبز وبر گهای‌خشك درختان دیده می‌شد ودر آن‌محل درختها بقدری انبوه وبهم رفته‌بودند که‌چون صدقدم‌جلورفتیم‌دیگر ازروشنائی آفتاب چیزی ندیدیم،درروی جاده‌ها وراهروها هم اثری‌ازجای پا دیده نمی‌شدمعهذا پس‌از ده‌دقیقه کالسکه‌بزحمت تـ ‌ِانست‌خودش را بزمین صاف‌وهموار برساند این زمین‌صاف که‌ازدرختان تنومنداحاطه شده‌بودو مانندمحوطه دربسته‌ای بودو سطح زمین راچمن‌های سبز می‌پوشاند

اما در آنجا هواروشن بود وچون هنوز وقت زیادداشتیم وهوا هم مساعد بود میتوانستیم چند دقیقه‌ای بعدازاین مسافرت‌خسته کننده روی علفها استراحت نمائیم .

بطور قطع اولین نظرما این بود که‌هرچه زودتر بطرف ساحل برویم وبه‌بینیم آیازیردریائی هنوزدر آب است‌اما احتیاط‌مارانگاهداشت اگر چند دقیقه دیگر صبر می کردیم هـوابقدر کافی تاریك میشد ونمیتوانیم‌خودرا بساحل برسانیم که کسی مـارا نه‌بیند این عقیده من بود ولازم ندانستم که بانظر من‌مخالفت کنند .

افسار اسبهارابازکرده‌وتحت مراقب کالسکه‌چی درآن‌زمین‌سبز مشغول چریدن شدند،ژان‌هارب وناب‌الکر صندوقچه کالسکه‌راگشوده وغذا ومشروب‌براروی‌زمین در کنار درختی که کاملا شباهت بدرختهای مور گامتون داشت قراردادند .

همه گرسنه بودیم وعطش داشتیم ضرر نداشت کمی چیز بخوریم

ومشروب صرف کنیم وسپس‌پیپ‌هاروشن شده ومنتظروقت شدیم درداخل جنگل سکوت کامل حکمفرما بود وآخرین‌ترنم پرندگان نیزقطع می‌شد ، چون شب فرارسید نسیم‌سردی آغاز شد وبرگهای درخت رفته رفته بحرکت درآمدند ،بعداز غروب آفتاب ،آسمان مستور از ابرشد و تاریکی بدنبال سیاهی اول‌شب همه‌جارافراگرفت بساعت‌خود نگریستم ساعت هشت‌ونیم بود

گفتم ولس وقت رسیده‌است

آقای استرك هروقت بخواهید حاضرم.

پس‌برویم .

ولس جلو افتاد ومن‌بدنبالش رفتم ، چون هارت ، ناب ، الکر بعداز ما براه افتادند درآن تاریکی جلورفتن کمی اشکال‌داشت واگر ولس راهنمائی نمی‌کرد نمی‌توانستیم جلو برویم

بلاخره‌به‌بلندی‌جنگل رسیدیم جاده‌ای بود که تاساحل‌رودخانه کشیده می‌شد .

همه جا ساکت وتاریك بود لازم بود بهرترتیب باشد جلو برویم اگر زیردریائی آنجا باشد بایستی درکنار سنگهای ساحل دیده‌شود

قلبم‌بشدت تمام می‌زدنخستین فکرم این بود که‌بدانم زیردریائی هنوز درساحل ایستاده‌است

ولس که‌درجلو بود اشاره کرد پیش برویم سنگریزه‌ها درزیر پایمان صدا میکرد دویست قدم جلوتر بعداز چند دقیقه توانستیم

در انتهای جـاده‌ای قرار بگیریم که ما را بساحل رودخانه هدایت می‌کرد .

هیچ چیز نبود ، محلی‌را که بیست وچهار ساعت پیش ولس‌دیده بود اپووانت درآنجا است خالی بود .

بنابراین ، مالك‌دنیا درساحل بلاك روك حضورنداشت .

ساحل بلاك روك

ازاینجامعلوم است که‌انسان چقدر باآرزوواحلام زندگی‌می کند البته‌در آن‌حال‌فکر این‌رامی کردیم که دستگاه گذائی که‌آنقدر بدنبالش بودیم نبایدآنجا باشد واز کجا معلوم بود دستگاهی‌را که ولس‌در تاریخ ۲۷مه آنجادیده همان کشتی مرموز بوده واگر بطوریکه ولس‌میگفت زیردریائی دراثرخرابی مجبور بتوقف دراین ساحل شده بنابراین باید گفت پس‌ازاینکه‌توانسته‌است خرابی خودرااصلاح کندازاینجارفته‌است

درهرحال این ماجرا با اینکه ظاهر آن روشن ومسلم بود نشان میداد که نباید باین سادگی باشد اما اصل موضوع راما نمیدانستیم و ولس هم‌بیش‌از آنچه که میدیدحدسی نمیزد وهردو دربرابراین‌حقیقت تلخ مات و مبهوت مانده بودیم زیرا تمام امید واریهای ما تبدیل بیاس ونا‌امیدی شد فکرمی کردیم اگر کشتی ، اپووانت ، درروی‌آب یا در زیر آب درحال رفتن‌باشد پیدا کردن ردپایابدام‌انداختن آن‌ازمحالات بشمارمیامد ، دیگر جای‌آنرا نداشت که بی‌جهت امید وارباشیم شاید هیچ قدرت انسانی پیدا نمی‌شد که بتواند این کارمهم را انجام دهد.

هردودر آن نقطه میخکوب شده بودیم و بااین حال جون هارت وناب والکر برای اطمینان بیشتر در اطراف ساحل بنای جستجو وکاوش را گذاشتند .

بازهم یقین نداشتیم آنچه را که می بینیم کاملا حقیقت داشته باشد فکرمی کردیم شاید اشتباه می کنیم ویکساعت بعد یا هم اکنون دومرتبه ممکن است ظاهر شود و اگر چنین چیزی واقع می‌شد برای ما آسان بود که روی زمین دراز بکشیم وقبل از اینکه آنها بتوانند حرکت کنند گرفتارشان سازیم واگر آن دونفر بروی کشتی بودند آنقدر صبرمی کردیم تا پیاده شوند بعد برای دستگیر کردن آنها جلو میرفتیم وازطرف دیگر بطوریکه ولس می گفت چون در روز اول و دوم در اینجا ایستاده بودند پس اطمینان داشتند که کسی دراین ناحیه پیدا نمی‌شود بااین فرضیات باید قبول کرد که آنها هنوز نرفته‌اند این فکرما بود ولی حال مشاهده می کردیم برخلاف آنچه که نقشه کشیده بودیم کشتی ایپووانت از آنجا رفته است

بقدری ناراحت و بهت زده بودیم که نمیدانستیم چه بگوئیم وچه تصمیم بگیرم شکست خوردن در برابر چیزی که اطمینا نداشتیم پیروز خواهیم شد برای ماسخت مرارت بار بود .

یکساعت گذشت بااین حال جرأت نمی کردیم از آنجا برویم و چشمان ما پی‌درپی درلابلای سنگها درحال جستجو بود گاهی مختصر روشنائی درامواج آب پدید می‌شد و سطح آب را میلرزاند بعد دومرتبه خاموش وساکت می‌شد وامید واری ما بیاس و ناراحتی تبدیل میافت زمانی هم بنظرمان میرسید که هیکل آدمی در تاریکی ظاهر میگردد سیاهی یك کشتی که درحال حرکت است ، ودقیقه بعد اینطور مجسم

می‌شد که دراعماق آب حرکتی دیده میشود اما این امواج که شباهت باحلام داشت بلافاصله از نظرمحو و نابود می گردید ومتوجه میشدیم که خطای بصر بوده‌واغتشاش‌فکری‌این‌منظره‌هارا مجسم‌ساخته‌است .

دراینوقت مامورین که‌برای جستجو رفته بودندظاهر شدند ومن با بی‌صبری پرسیدم .

خبرتازه‌ای نیست .

جون هارت گفت خیر.

اطراف اسکله را بازرسی کردید ؟

ناب والکرپاسخ داد :

بلی وحتی اثری‌ازابزار آلاتی که آقای‌ولس‌بیان میکردندندیدیم

گفتم بازهم صبر کنیم من عقیده ندارم که بـاین زودی بجنگل بر گردیم ناگهان دراینوقت توجه مابچیزی شبیه بحرکت امواج‌آب جلب شد که شیارآن تانزدیك تخته سنگها جلو میامد .

ولس گفت مثل این است که سوسماری درآب‌حرکت میکند .

درحالیکه صدای خود راآرامتر میساختم گفتم :

تقریباً اینطور است این حرکت ازکجا شروع شده زیرا نسیم دریا کاملاآرام‌و ساکت است آیا این حرکات درسطح آب رودخانه طبیعی‌است

ولس بطرف من خم شدو گفت مثل این است که حرکت از زیر آب آغاز شده است .

حقیقه این تصورپیش میامد آیا درزیر آب یك زیردریائی وجود ندارد وحرکت موتورآن باعث حرکت‌آب نشده است .

بی حرکت وساکت بسوی امواج آب خیره شده بودیم‌و کوچکترین موج وحرکت‌آب راازنظر دورنمی کردیم .

دراینوقت جون هارت ونابوالکر بطرف بالا آمده بودند ومن خودرابسطح آب نزدیك‌می کردم حقیقته‌امواج‌وحرکت‌آب که همانطور ادامه‌داشت خیره مانده بودم گاهی بطور مخصوص‌حرکت‌میکرد وکم کم متوجه‌شدم که‌این‌حرکـات منظم مـانند اینکه چیزی راباآب فرو کرده‌اند ادامه داشت ولس درحالیکه بطرف من‌خم شده بود گفت :

تردیدی‌نیست‌این‌حرکت‌انسانی است که‌جلومیآید.

ـ بدون‌تردید باید اینطورباشد مگراینکه درآب‌رودخانه‌سوسمار یاخرچنگ وجـودداشته‌باشد .

ولس گفت خیراین‌یك کشتی اسـت امامعلوم نیست که بعمق آب میرود یامیخواهد بالا بیاید .

پرسیدم ازهمیـن‌نقطه‌بود که‌در آب دومرتبه آنهارادیده بودید .

ـ بلی همین جابود .

ـ بسیار خوب اگرهمین نقطه بود ، غیر ازاین‌هم‌نبایدباشد پس دلیلی‌ندارد که دومرتبه بجای‌خودمراجعت کند .

ولس درحالیکه داخل اسکله رانشان میداد گفت .

ـ آنجا رانگاه کنید .

مامورین دراین‌وقت‌بما نزدیك شدند وهرچهارنفر درحالیکه‌بروی زمین درازکشیده بـودیـم سطح اسکله را تماشا میکردیم بطور مبهم دیده می‌شد که جسم سیاهی در تـاریکی حرکت‌میکند وخیلی آهسته جلومیآید ومی‌بایست کامل متوجه شمالشرقی باشدوامادراین‌اثناخیلی

آرام و بصداغرش موتوری بگوش میرسید شاید بعد ازاینکه توقف نمود بروی آب بالا بیاید بنابراین‌مانندشب گذشته کشتی‌می‌خواست دراسکله توقف‌نمایدبرای‌چه‌از کنارساحل‌دورشده وبچه‌دلیل‌اکنون‌می‌خواهدبر-گردد و آیادومرتبه‌دچار خرابی‌شده ونمی‌تواند حرکت کند و یااینکه در نظر گرفته است تاخرابی او اصلاح نشود ساحل‌را نباید ترك کند. چه‌دلیلی دارد که دومرتبه باین نقطه بر گشته است بالاخره آیاعلت دیگری دارد که نمی‌تواند بشکل اتوموبیل در آمده راه‌خشگی‌را پیش بگیرد.

تمام‌این‌سوالات‌ازذهن من میگذشت امامعلوم بود که نمیتوانستم برای‌هیچکدام پاسخ درست بدهم.

ازهمه اینها گذشته افکاریکه در مغز من وولس میگذشت بدان جهت‌بود که‌خیال‌میکردیم‌این‌هیکل‌سیاهی‌همان‌زیردریائی‌متعلق‌بصاحب دنیاست که درنامه‌خود حاضر نشده بودباپیشنهاد دولت موافقت کند و با اینکه‌چشم خود چیزهائی‌رامیدیدم هنوز اطمینان‌نداشتم که حدس ما درست بوده است.

درهرحال‌هرچه بود خودمیدیدیم که کشتی خط‌السیر اسکله‌را می‌شناسد چونکه در آن‌تاریکی بدون‌چراغ‌جلو میآمد.

نه‌چراغی درساحل بود و نه کوچکترین روشنائی درداخل بنظر میرسید فقط گاهی صدای کار کردن موتور باهستگی شنید میشد و موجهای آب رو بازدیاد میگذاشت و تاچند دقیقه دیگر بساحل میرسید.

اگرمن دراینجانام‌ساحل‌را میاورم‌باید گفت که‌تقریبا این کلام صدق‌میکرد زیرا سنگها درساحل رودخانه مجلی صاف را درست کرده

بودبطوریکه سطح زمین باآب رودخانه پیش‌ازچهارپنج‌پافاصله نداشت.
ولس‌درحالیکه بازویم راگرفته بود گفت :
ازاینجابرویم .
خیراگر حرکت کنیم دیده‌می‌شویم ،باید خودرا بیك‌طرف بکشائیم ودرپشت‌یکی ازسنگهامخفی شویم ومنتظر بمانیم
بسیارخوب مابدنبال شماحرکت خواهیم کرد .
کم کم آن‌جسم‌سیاه نزدیك‌میشد واز بالای پل که‌مختصرارتفاعی نسبت بسطح آب‌داشت‌سر و کله‌دو نفر دیده شد .
آیاحقیقتاً غیرازاین‌دو نفر کسی‌در کشتی نیست ؟
ولس‌ومن باتفاق هارت، ونابوالکرپس‌ازاینکه ازجاده‌سر بالائی بالارفتیم در کنار تخته سنگها درازکشیدیم دراطراف ما گودالهائی‌بود من‌وولس دریکی‌ازاین گودالهافرورفتیم‌ودومامور نیزخودرادر گودال‌جا دادنداگرمردان‌داخل‌ایوانت بساحل‌میآمدندمارانمی‌توانستند به‌بینند اماما آنهارامیدیدیم وبایستی‌انتظار وقت‌مناسب راکشید تاچه واقع‌شود صدائی‌درساحل‌رودخانه‌بگوش‌رسیدمثل اینکه آن‌دونفر بزبان‌انگلیسی باهم حرف میزدند معلوم‌شد که کشتی بالاخره بساحل‌پهلو گرفته‌بود تقریبا لحظه بعد ریسمانی برای بستن‌بکشتی ببالا آمد .
ولس که‌خودرا بطرف گوشه‌ای کشانده بود باچشم خود دید که طناب کشتی بوسیله‌یکی‌ازآنها که‌بساحل پریده‌بود انجام‌شدوسرریسمان بروی‌زمین افتاد .
چندلحظه‌بعدصدای‌پاها بروی سنگریزه‌ها بگوش‌رسید دومردپس ازاینکه ازراهرو اسکله گذشتند بطرف زمین صاف جلوجنگل پیش

آمدند یکی بدنبال دیگری در برابر روشنائی چراغ دستی حرکتی کرد
آیا برای چه باین طرف آمدند ؟ آیا این نقطه با بلاك روك یکی از مراکز توقف کشتی آنهاست و آیا صاحب کشتی در این نزدیکی انباری از آذوقه یا ابزار آلات دارد ؟ آیا پس از انجام کارهای خود باین نقطه آمده اند غذا صرف کنند؟ آیا آنها میدانند که این محل آنقدر خلوت و بیسر وصدا است که می توانند بدون مزاحمت زندگی کنند ولی پرسید اکنون چه باید کرد

ـ بگذاریم بیایند بعد تصمیم میگیریم .

اما کلام من در اثر حادثه‌ای قطع شد .

آن مرد هنوز درصد قدمی ما بود که ناگهان یکی از آنها روی خود را گرداند و روشنائی چراغ دستی که در دست داشت درست بصورتش افتاد قیافه این مرد همان بود که چند روز جلو منزل کوچه لانك استریت مرا دنبال میکرد، هیچ اشتباه نمی کردم، همانطوریکه خدمتکار اورا شناخته بود منهم اورا شناختم .

خودش بود یکی از همان جاسوسهائی که نتوانستم رد پایش را پیدا کنم و بدون تردید نامه‌ای که دریافت کرده بودم از طرف همین شخص بود نامه‌ای که کاملا شباهت بخط مالك دنیا داشت و این نامه را در کشتی اپووانت نوشته بود.

یادم میآمد که در مورد حادثه غول عظیم مرا تهدید کرده بود ودر همان حال بفکرم رسید آیا حادثه غول عظیم چه رابطه‌ای میتواند با کشتی اپووانت داشته باشد.

باچند کلام مختصر ، ولس راهم در جریان قضیه گذاشتم و او در پاسخ من گفت .

تمام این حوادث غیر قابل درك است .

درهر حال این دو نفر بطرف جنگل پیش میرفتند و بالاخره بقسمت سبزه کاری آنجارسیدند .

ولس گفت خدا کند که اثاثیه مارانه بینند،

ـ ازاین قسمت نباید نگران بود گمان نمیکنم ازحدوددرختهای صف اول جلوتر بروند.

ـ بالاخره اگر پیدا کردند چه میشود.

ـ اگر دیدند دومرتبه برای سوارشدن بکشتی میایند ودر آنوقت بایدجلوراهشان را گرفت .

درقسمتی که آنها کشتی را بسته بودند هیچ صدائی نمیآمد من از کردال بیرون آمدم ،ازراهرو باریك گذشتم وبنقطه‌ای رسیدم که طناب رابساحل بسته بودند .

دستگاه زیردریائی ساکت و بیحرکت دیده‌میشد نه روشنائی نه کسی در روی پل یادر داخل کشتی دیده نمی‌شد .

آیاوقت مناسبی نبود ؟سوار کشتی شده ومنتظر مراجعت آنهابشوم کار آسانی است .

دراینوقت کسی مراصدا کرد !آقای استرك .

این ولس بود که‌مرا نزدخودمی‌خواند .

باشتاب تمام بآنطرف پریده و در کردال جا گرفتم شاید دیگر برای تصرف کشتی دیرشده بود واگر کسانی دیگر درداخل کشتی بودند کوشش ما بدون نتیجه می‌ماند

درهرحال آن دونفردومرتبه در جاده ظاهرشدند وبطرف ساحل

میآمدند معلوم بود که اثاثیه مارا ندیده‌اند هردو باری بدست داشتند، از راهرو گذشته و کنار پل ایستادند :
بزودی صدای یکی از آنها شنیده شد که گفت آه ... کاپیتان .
دیگری گفت چه شده است .
ولس بطرف من خم شده گفت آنها سه نفر اند .
- شاید چهارتا وشاید پنج نفر یا بیشتر .
وضع کم کم مبهم تر میشد ما چهار نفر درمقابل عده‌ای از کار کنان کشتی چه میتوانستیم بکنیم ودر اثر کمترین بی‌احتیاطی برای ما گران تمام میشد .
اکنون که این دو نفر بر گشته‌اند آیا با بار خود دو مرتبه سوار کشتی خواهندشد ؟ وشاید بعداز باز کردن طناب آماده حرکت میشدند ویا صبح عزیمت میکردند .
اما اگرچنین چیزی واقع میشد دیگر چگونه میتوانستیم آنها را پیدا کنیم بکجا خواهند رفت ؟
آیا ازهمین راه قصدنداشتند بآبهای مور گاتون بروند ؟ وبالاخره آیا اگر بروند دومرتبه باین نقطه مراجعت خواهند کرد ؟
آهسته بولس گفتم ما چهار نفریم و آنها هم سه نفر اند فکر نمیکنند که کسی دراینجا باشد ومورد حمله واقع شوند میتوانیم غافلگیرشان کنیم بقول ملاحان بامید خدا میخواستم رفقارا صدا کنم که ناگهان ولس بازویم را گرفت .
گوش کنید .
دراین اثنا یکی ازمردان زیردریائی را بطرف ساحل تکان داد

واین کلماتی بود که بین کاپیتان ودیگری ردوبدل می‌شد .
درآنجا همه چیزمرتب ودرجای خودش بود .
ـ بلی کاپیتان .
ـ دوبسته دیگر باید درآنجا باشد
ـ بلی دوتا.
ـ درهمین سفر باید همه‌را باخودببریم‌وبکشتی اپووانت‌حمل کنیم
کشتی اپووانت ! پس این کشتی مالك دنیا است .
یکی ازآنها گفت دراین سفر ؟
ـ بنابراین فردا صبح خیلی زودحرکت میکنیم .
با خود گفتم آیا باکاپیتان سه‌نفربیشتراند ؟
بااین کمات معلوم شد که دونفرشان برای‌آوردن‌آخرین دوبسته دومرتبه بجنگل خواهند رفت بعد هرسه بکشتی میروند ومی‌خوابند آیا وقت‌آن نیست که قبل‌ازاینکه بتوانند حرکت کنددرخواب غافگیرشان سازیم .
پس‌ازاینکه مطمئن شدیم فردا صبح حرکت خواهند کرد من با ولس موافقت کردیم که صبر کنیم‌آن دونفراز جنگل برگردند ووقتی همه خوابیدند شروع بحمله خواهیم کرد .
بازهم ازخود میپرسیدیم برای چه کاپیتان کشتی‌شب گذشته بارها را حمل‌نکرده ودومرتبه بسواحل بلاك روك آمده است این سئوالی‌بود که برای من پاسخ نداشت در هرحال مراجعت مجددآنها برای مایك شانس بود .
در آنوقت ساعت ده ونیم بود دراین وقت صدای پابروی

سنگریزه‌ها بگوش رسید مردی که چراغ بدست داشت با رفیقش دومرتبه ظاهر شدند و هردو بطرف جنگل حرکت نمودند به‌محض اینکه از حدود درختها گذشتند ولس بطرف مامورین رفت که آنهارا صدا کند و من خودم را ازپشت تخته سنگها بساحل رساندم .

اپووانت درروی آب تکان میخورد و آنقدر که تشخیص داده‌میشد یك زیردریائی دراز بشکل یك قایق بزرگ بدون دودکش و دکل و کاملا شبیه همان کشتی بود که در رودخانه نزدیك انگلستان جدید ظاهرشده بود .

مادربین پایه‌های‌پل جا گرفتیم سپس اسلحه‌های خودرا آزمایش کردیم زیرا ممکن بود بآن احتیاج پیدا کنیم .

پنج دقیقه ازرفتن‌آن دو مرد گذشته بود وهمه منتظر بودیم که آنها بابسته‌های خودشان برگردند وماهم قصدداشتیم پس‌از اینکه همه سوار کشتی شدند به‌حمله خود دست بزنیم اما این حمله نمی‌بایست قبل‌از یکساعت انجام شودتا اینکه کاپیتان ورفقابخواب بروندموضوع مهم این بود که آنها فرصت‌پیدانکنند که‌زیردریائی‌را بحرکت‌درآورند زیرا اگر کشتی حرکت کند ما را باخود خواهند برد .

باید اعتراف کنم که درهیچیك از ماموریت‌های خود دچار یك چنین اضطراب نشده بودم .

بنظرم اینطور رسید که آن دونفر بیش ازحد معمول درجنگل معطل شدند شاید حادثه‌ای باعث تاخیر آنها شده است .

ناگهان صدائی شنیده شد ، صدای چهار نعل اسبی که درحال فرار بود واین صداها چند لحظه تکرار شد .

اسبهای کالسکه ما بود که بحالوحشت درزیر درختها ظاهر میشدند لحظه بعدآن دومردهم درسرجاده بنظررسیدند اما این دفعه بسرعت‌تمام بطرف کشتی میدویدند .

دیگرتردیدی نبودآنها اسبها و اثـاثیه مـارا دیده بودند وفکر کرده‌اند که افرادپلیس دراین‌نواحی پراکنده‌اند ودر کمین‌آنهاهستند وتالحظه‌ای بعد دستگیرشان خواهند ساخت .

باسرعت تمام بطرف کشتی میدویدند وپس‌از اینکه طناب را از جاکندند واگر لحظه‌ای تأخیر می‌شد اپووانت از جا کنده شده وهمه چیزازدست میرفت .

فریاد کردم همه بطرف جلوحمله کنید .

همگی خود را بوسط جاده انداختیم تاجلوآن دومرد رابگیریم آن‌دومرد به‌محض اینکه چشمشان بما افتاد بسته‌ها را بزمین انداخته و با سرعتی عجیب چند تیرخالی کردند یکی ازگلوله‌ها به‌جون‌هارت اصابت کرد که پایش را مجروح ساخت .

ماهم بنوبه خود تیرخالی کردیم اما تیرهای مـا بهدف اصابت نکرد وآنها نه‌مجروح شدند ونه‌توقف کردند وبمحض اینکه بـانتهای جاده رسیدند بدون ازدست دادن فرصت طناب کشتی را جمع کردند .

کاپیتان که درجلو کشتی سراپا ایستاده بود اسلحه دردستداشت تیری خالی کرد یکی‌ازگلوله‌ها به‌ولس اصابت نموب تابـوالکر ومن پس‌ازاینکه سرطناب رابدست‌آوردیم باقدرت تمام کشتی را بطرف‌خود کشیدیم اما این کار فایده‌ای نداشت زیرا ممکن بود طناب ازوسط‌قطع شده و کشتی بحرکت خود ادامه بدهد

ناگهان چنکال طناب از زمین کشیده شد ویکی از قلابهای آن بکمرمن بندشد ودرحالیکه والکر بزمین درغلطیده بود آنها مرا بطرف خود کشیدند ومن باتقلای زیاد نتوانستم خود را خلاص کنم .

دراین‌حال اثر کشتی اپووانت دراثر بکار افتادن‌موتور بحرکت درآمد وجهش سریعی نمود وباشتاب تمام درامتداد اسکله بلاك روك براه افتاد

در کشتی اپوانت

وقتی که بهوش آمدم هوا روشن شده بود روشنی بسیار مختصری در آن کابین کوچك که مرا زندانی ساخته بودند دیده می‌شد .

آیا چندساعت باین حال بودم ؟ خودم نمیدانستم اما از طرز روشنی آفتاب حدس میزدم که خورشید تازه طلوع کرده است .

یك چارچوب دراز تخت خوابم بود و پتوی نازکی برویم انداخته بودند لباسهایم را بمیخ آویخته وخشك شده بود و کمربندم که دراثر برخورد با آن قلاب پاره شده بود در گوشه کابین دیده می‌شد .

از آن گذشته هیچ جای بدنم مجروح نبود فقط کمی پاهایم خراش داشت وچون بیهوش شده بودم میدانستم که خستگی بدنم بواسطه بیهوشی است البته درموقعی که مرا باطناب بطرف خودمی کشیدند باموا ج آب افتادم واگر مرا بروی پل نمی آوردند حفه می‌شدم اما اکنون میدانستم که با کاپیتان کشتی و آن دو نفر در کشتی اپوانت تنها هستم .

این امر مسلمی بود تردیدی در آن نداشتم وخاطره آن صحنه کاملا بیادم میآمد هارت دراثر یك گلوله مجروح شد و نزدیك ساحل بزمین

افتاد ولس هم مشغول تیراندازی شدو والکر هم بزمین سرنگون گردید ودرهمان لحظه بود که قلاب طناب بکمرم بندشد ومرا بطرف کشتی کشید بااین ترتیب گمان نمی بردم که رفقافکر کرده باشندمن در آب غرق شده ام اکنون کشتی اپووانت بکدام طرف میرفت ... آیاممکن است کاپیتان کشتی خودرامبدل به اتوموبیل کرده وازجاده کناردریاحرکت کنداگر اینطور باشد دراین مدت بسیار کم کـه من بیهوش بـودم بادر نظر گرفتن سرعت کشتی نبایدزیاداز آن منطقه دورشده بـاشم یـااینکه ممکن است بصورت زیردریائی درآمده باسرعت تمام پیش برودخیر دراین حال کشتی روی آب حرکت می کند روشنائی آفتاب که داخل کابین می شد نشان میداد که کشتی بزیر آب نرفته است و از آن گـذشته اگرروی زمین راه میرفت ازحرکات ودست اندازهای جاده معلوم می شد .

پس اپووانت روی زمین راه نمیرود .

اماراجع باینکه آیاهنوز در آبهای دریاچه اریـه حرکت میکند این موضوع جداگانه ای است گذشتن ازایـن دریاها وقت زیادمیخواهد من هنوز نمیدانم چندساعت گذشته بنابراین مشگل است که محل یامنطقه راتشخیص بدهم .

بااین حال تصمیم گرفتم از کابین جارج شده روی پل کشتی بروم اگر موفق بخارج رفتن می شدم می توانستم همه جارا ببینم

بازحمتی تمام از رختخواب پائین آمدم وبدون اینکه بدانم درب کابین بسته یابازاست مشغول پوشیدن لباس شدم .

اولین کوششم این بود که بدانم در کجا هستم بطرف راستوچپ وبالاپائین خود نگاه کردم .

بطرف دررفتم دستگیره‌هارا کشیدم اتفاقا دستگیره حرکت کرد دررا گشودم واز کابین خارج‌شدم .

دراطراف خود غیرازآب و آسمان آبی چیزی نمیدیدم آیااین آبهای‌یك‌رودخانه بودیادریا ، دانستن‌آن کارمشگلی‌بوداما مطئن بودم بعد ازمدتی دقت و توجه همه چیز برای من‌روشن خواهد شد .

چون کشتی باسرعت مخوف پیش‌میرفت امواج‌را درجلو وعقب خودمی‌شکست‌از آرامش‌وپاکی آب‌بنظرم رسید که‌باید دریاچه‌اریه باشد

دلیل دیگر داشتم ازلحظه‌ای که اپووانت ساحل را ترك کرده نبایدپیش‌ازشش هفت ساعت طول‌کشیده باشد زیرا آفتاب هنوز بوسط آسمان‌نرسیده‌بود .

آن‌روزسی‌و یکم ماه ژویه بود بااین حساب اگر طول رودخانه اریه را ۲۲۰هزارو عرض آنرا پنجاه هزار مایل حساب کنیم بنابراین باید درمقابل‌خود سواحل‌نیویورك دیده شود زیرا دربن‌چند ساعتی که زیردریا پیش رفته بایستی مسافت زیادی دور شده‌باشد .

چندلحظه‌بعد دونفر درسپل کشتی ظاهرشدندمردجلوی‌سرعت کشتی راتماشا میکرد ومرددیگر درقسمت عقب پروانه کشتی را بطرف شمال‌غربی منحرف میساخت ،

مرداولی همان بودکه او راشبیه جاسوس کوچه‌لونك‌استربت شناخته‌بودم‌ومرددومی‌هم آن‌مردچراغ‌بدست بود که‌برای‌آوردن‌بسته‌ها داخل جنگل‌می‌شد .

باطراف‌نظری انداختم آن‌مردسومی که اورا کاپیتان‌خطاب‌می-کردند ببینم امااز‌او‌اثری‌نبود .

معلوم بود که برای‌شناختن این‌مرد خارق‌العاده که‌خودرا فرمانده کشتی‌میدانست ودر نامه‌اش خود را مالك دنیا خطاب کــرده‌ومی‌خواست باقدرت بی‌منتهای‌خویش بادنیائی نبرد کند چقدرشتابــو بی‌صبری‌داشتم.

بطرف آن‌مردجلورفتم وپس‌ازیك لحظه سکوت‌باو گفتم کاپیتان کجااست ·

این‌مرد نظری بمن افکند درحــالیکه چشمهایش نیمه بسته بود مثل اینکه سخن مرا نشنیده یازبان مرانفهمیده درصورتیکه شب گذشته دربلاك‌روك شنیدم که‌بازبان‌انگلیسی صحبت‌میکرد .

ازآن گذشته متوجه موضوع دیگرشدم بهیچوجه نشان نمیداد که‌از خارج شدن من ازکابین متوحش باشد وپس ازاینکه پشت خود رابمن کرد دومرتبه‌بطرف‌دریاخیره‌شد .

ناچار بطرف مرددومی‌رفتم وتصمیم داشتم درباره کاپیان‌همان‌سوال را ازاوبکنم ولی‌بمحض اینکه نزدیکش‌شد مرا بادست‌بکناری‌زد وابداً جوابم رانداد

بنابراین‌چاره نداشتم جزاینکه‌صبر کنم‌تا آن‌مردسومی که‌دربالای کشتی بطرف‌ما تیراندازی کرده بودظاهرشود ·

دراین‌فرصت وقت ثیدا کردم که‌بادقت‌بیشتر بوضع ساختمان‌این کشتی توجه‌نمایم .

بدنه‌این‌زیر دریائی ازیك‌نوع‌فلزســاخته‌شده بــود که در نظراول نتوانستم جنس آنراتشخیص بدهم دروسط کشتی حلقه دایــره‌شکلی‌دیده می‌شد که‌درزیر آن اطاق‌وانبارموتود واقع شــده‌بود هیچ‌چراغی‌درجلو یاعقب نداشت ودرسمت جلوآن دستگاه کوچکی مدرج‌ساخته‌بودند که

که بوسیله آن میتوانست بزیر آب فرو برود .

در دوپهلوی کشتی چیزی شبیه بالومیله‌های برجسته دیده می‌شد درقسمت جلو کشتی یك دایره دیگر بنظر میرسید کهظاهراً درزیر آن اطاق کوچکی وجودداشت که کارگران درموقع توقف کشتی میتوانستند درآنجا استراحت نمایند

ددقسمت عقب نیز یك چنین ساختمان دایره شکلی دیده می‌شد که ظاهراً کاپیتان کشتی در آنجا زندگی می کرد .

وقتی این کمانهای دایره‌ای رویهم می‌خوابید چهار چوبه آهنی آن بطوری بود که درجای خود محکم سوارمیشدودرموقع رفتن بزیر آب قطره‌ای آب بداخل اطاق نفوذ نمیکرد اماموتور این دستگاه که کشتی را با آن سرعت پیش میبرد .

نمیدانستم در کجا است وبطوریکه تمام قسمتهای افقی آن درمحوطه زیر کشتی قرار داشت که دیده نمیشدوتنها چیزی که بیشتر ازهمه توجه مرا بخود جلب میکرد این بود که درعقب ودوپهلوی کشتی نرده‌های نوك تیز آهنی بکارگذاشته بودند که درموقع طوفانهای شدید می‌توانست امواج آب را شکسته وبراحتی جلو برود .

بالاخره ماده‌ای که این دستگاه عظیم را بکار می‌انداخت نه بخار آب بود و نفت یاالکل یا سایر اسانسهای مختلف کهاز سوختن بوی مخصوصی پراکنده سازد زیرا در آن زمان تمام زیردریائیها بانفت یا بخار حرکت میکردولی دراین کشتی اثری ازاین جبرها بنظر نمیرسیدو بدون تردید قوه محرکه آن ازیك نوع الکتریسته مغناطیسی بسیار قوی بود که من نوع وجنس وطرز کار آنرا نمیدانستم :

بعد این‌سئـوال برای‌من پیش آمد :

اگر الکتریسیته باشد این نیرواز کجا بدست میامدو پیل‌ها یا آکومولاتور آنرا چگونه بکار گذاشته‌اند این نیـروی عظیم را از کجا میتوانند بدست بیاورند .

کارگاهی که این نیرورا حاصل میکند در کـجا قرارداده‌اند بنابراین نیرورا بوسائلی که علم امروز کشف‌نکرده‌است توانسته انداز نیروی موجود درهوا یاده‌آب کسب نمایند .

ودر آن‌حال ازخودمیپرسیدم آیا در شرایط حاضر موفق خواهم شد این رازبزرگ را کشف نمایم .

سپس بفکر دوستان خود افتادم که در ساحل رودخانه بلاك‌روك مجروح افتاده‌بودند یکی از آنها زخمی بود وشاید ولس‌و والکرهم‌مثل او زخمی‌باشند .

آیاوقتیکه دیده‌اندآنهامرا باطناب بطرف خودمیکشنددانسته‌اند که بدرون کشتی اپوانت آمده‌ام ؟

خیر و شایدآقای وارد چند روزبعدخبرمرگ مرابوسیله تلگرف‌از تولدو کسب کند وبالاخره چه کسی جرأت میکند قبول کند که من توانسته‌امبااین‌مرد مرموز که خودرا مالك دنیا میداندداخل نبردشوم .

این افکارپریشان درمغزم واردمی‌شد وبا این‌حال منتظربودم که کاپیتان ببالای کشتی بیاید .

اما ازاو خبری نبود .

دراین اثنا ناگهان احساس گرسنگی‌سخت‌نمودم زیرا ازبیستو‌ـ چهار ساعت پیش چیزی نخورده بودم ویـادم میامد از آن ساعتی که‌در

شهر غذای مختصری صرف نمودم تا این‌ساعت غذائی‌صرف نکرده‌بودم وچون‌احساس گرسنگی‌بیشتر می‌شدازروی آن‌حساب‌میکردم که بایستی دوروز وشایدبیشتر در راه بوده‌ایم .

خوشبختانه مسئله غذا موضوع‌اینکه بمن غذا خواهندداد یاخیر بزودی برای من حل‌شد .

آن‌مرداولی پس‌اینکه بقسمت داخل کشتی رفت دومرتبه بر گشت وبعد بدن اینکه یك کلام حرف بزند مقداری غذاجلوم گذاشت ودو‌مرتبه به‌پست‌خودش رفت ومقداری گوشت .

کنسرو شده و ماهی خشك و کمی بیسکویت ویك نوع مشروب بسیار تند که مجبورشدم مقداری آب داخل آن کنم .

این‌بود غذای‌من که‌افتخار خوردن آنراداشتم‌اما سایر کارگران چه وقت غذاصرف کردند نمیدانستم شایددرموقعیکه خوابیده‌بودم غذای خودراصرف کرده‌بودند

چون نتوانستم یك کلام حرف از دهانشان بیرون بکشم ناچار در اعماق فکر فرو رفته وپیوسته بخود می گفتم

آیا این ماجرابکجا خواهد انجامید .

آیااین کاپیتان نامرئی را خواهم دید خواهم توانست علیرغم چیزی ازاین اسراربدانم ؟

این مربوط به پیش آمد است اما اگر کشتی اپووانت با این سرعت در دره‌یاپیش میرودیادرزیر آبها راه‌پیمائی کند چگونه خواهم توانست‌ازآنجاخارج شوم مگراینکه کشتی دو مرتبه باتوموبیل تبدیل شده‌راه‌هر گونه‌فرار رامسدودسازداما‌این چه‌حرفی است مزنم وچگونه

ممکن است بدون کشف کردن هیچ چیز از اینجا بروم این فکر مرا دیوانه میکرد زیرا باوجوداینکه تااین ساعت هیچ پیشرفتی نکرده بودم وخدا میداند اگر جان‌خودرا دراین راه بگذارم وبانظر اینکه حوادث آینده راه پیشرفت رابدتراز امروز برویم مسدود سازد مسلم است که اگر موفق شدم بعدازکشف این راز به نزد دوستان خود مبروم .

منهم مانند این‌مرد که خودرا مالك دنیامیداند خارج از انسان ومحیط انسانیت خواهم شد .

کشتی اپووانت باهمان‌سرعت‌بسوی شمال‌شرقی‌ودرطول‌رودخانه اریه پیش میرفت احساس‌می‌کردم که با سرعتی متوسط راه‌میرود اما اگر میخواست‌باسرعت مخصوص‌خودش برود برون تردید مسافت‌شمال وجنوب‌دریاچه‌را درفاصله چند ساعت‌می‌پیمودمی‌دانستم که ازسمت‌شمال شرقی رودخانه اریه هیچ راهی غیر از نیاگارا ندارد تا بتواند خود را اونتاویو برساند وازطرف‌دیگرانتهای این‌رودخانه‌عظیم‌داری آبشارهای عظیمی است‌کم در پانزده مایلی جنوب اونتاریو قرار گرفته و آن محل مرکزمنهم ایالت نیویورك بشمار میامد .

اکنون که اپوانت‌بطرف دترواریور منحرف نشده چگونه قادر است ازمسیر آبشارهای عظیم عبور کند درفکر اینکه درآن‌محل تبدیل اتوموبیل شود وازروی زمین‌حرکت‌کند .

آفتاب بطرف جنوب پیش میامد هوا، نسبتاً خوب بود وبااینکه گرم بود امابواسطه وزش نسیم‌خنك دریا که‌همه‌جا رافرا گرفته بود احساس حرارت نمیشدهنوز سواحل ددیا ازدور معلوم نبود نمی دانستم بکدام طرف متوجه شده‌ایم .

مسلماً معلوم بود که کاپیتان دمشق نمی خـواهد خودرانشان‌من بدهد آیادلیلی داشت که نمیخواست خودش رانشان‌بدهد ؟

یك چنین تصمیم حاکی ازآن بود که درنظر داشت بمن آزادی بدهد و شاید هنگام که شب بساحل رسیدیم این کار را میکرد ومرا درخشکی میگذاشت ومیرفت .

یك چنین حادثه‌ای بنظرم‌غیر قابل تحمل بود ؟

مقارن ساعت دوبعدازظهر صـدای کوچکی بگوش رسید وحلقه مرکزی کشتی بلند شد وآن شخص مرموزکه آرزوی دیدنش راداشتم ظاهر گردید.

باید اعتراف کنم که اوهم مانند رفقایش بمن نگاه نکرد ویکسر بطرف سکان کشتی پیش رفتوآن دیگری پس اینکه چندکلام بااو حرفزد از سمت پله‌کان باطاق ماشین خانه فرود آمد .

کاپیتان پس ازاینکه نظری‌بافق انداخت وبادوربین اطراف را مورد دقت قرار دارباحرکتی جهت‌حرکت کشتی‌راتغیر داد .

این‌مرد ازلحاظ ظاهر بیش ازچهل سال نداشت و قدی متوسط و شانه‌های پهن بسیار راست ،سری بزرگ ومحکم،موهای کوتاه که‌بیشتر آن‌جو کندمی ، سبیل نداشت امایك ریش انبـوه امـریکائی ،بازوهاو پاها کوشتالو قیافه‌ای محکم‌و باتصمیم‌و بخوبی معلوم بودکه‌مردی‌است بااراده ودارای سلامتی کامل وخون سرخ وروشنی که درتمام قسمتهای بدنش جاری بود او را مردی شاداب وزنده‌دل نشان میداد .

کاپیتان مانند رفقایش لباس ملاحان در بر داشت که شامل یك کاپوت دریائی ویك‌بره‌پشمی که‌بجای کلاما بسر گذاشته بود .

باوخیره‌شدم مانند کشتی بود که سعی نمیکرد نگاهش را ازمن بدزد واما چنان حالت بی اعتنائی داشت مثل اینکه نمی‌خواست بداند که‌یك بیگانه در کشتی اواست .

آیا لازم است‌اضافه کنم که این کاپیتان یکی‌از آن جاسوسان‌بود که مدت چندهفته دراطراف منزلم جاسوسی میکرد .

اگرمن اورامی‌شناختم بدون تردید اوهــم می‌بایست مرابشناسد وبداند بازرس مخصوص اداره پلیس هستم که یك بار برای تحقیق ببالای کوه غول عظیم رفته بودم .

درآنوقت درحا لیکه نگاهش می کــردم بفکرم (رسید ،فکری که‌در واشنگتن نداشتم) ،که‌این قیافه مشخص را دریك‌جادیده‌ام .

اما کجا؟ در یکی از ادارات رسمی یــادر عکــس پشت یکی‌از ویترینها .

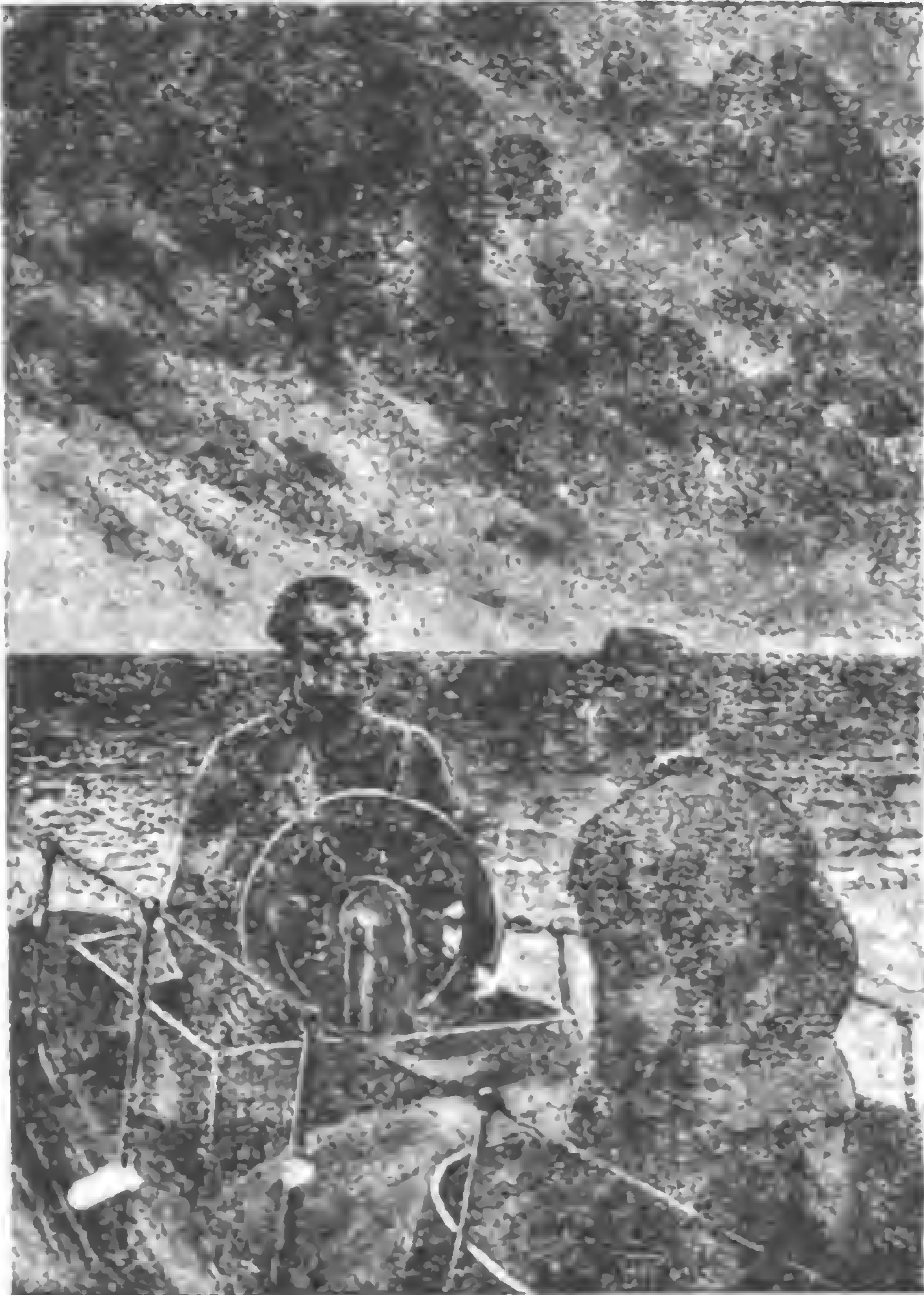
شاید هم‌این‌فکر در آن‌حال نتیجه یك اشتباه‌بزرك بود اما اگر رفقایش‌نزاکت نداشتند که‌بمن جواب‌بدهند شایدخودش افتخاردادن را بمن بدهد .

زبان‌ماهم یکی بود زیراشکی نداشتم که‌اوهم ماننده‌من‌امریکائی است مگراینکه اومانندرفقایش برای‌اینکه بمن جواب‌ندهد نشان‌بدهد که‌سخنانم رانمی فهمد .

بالاخره مقصودش از نگاه داشتن من چیست آیامی‌خواهدبدون مزاحمت خودش‌راازدستم خــلاص کندوآیا درنظر ندارد که‌دریکی‌از شبها مرا بآب دریاپرت کند ،ولی هرچه‌بود اینطور احساس‌میکردم که می‌خواهد مرا شاهد عملیات خودقراربدهداگر اینطور نیست‌میتوانست

مرا نیز مانند سایرین درساحل رودخانه گذاشته حرکت کند این بهتر بود که بی‌جهت باغرق کردن‌من خودش رازحمت بدهد .

درهر حال ازجابلند شدم وخودراپشت سرش قرار دادم وایستادم



در کشتی اپووانت

اما اوبطرف من برگشت چند لحظه چشمان خود را نطرف من خیره ساخت پرسیدم شما کاپیان هستید ؟

سکوت تمام ازطرف اودیده‌شد

دومرتبه ثرسیدم این کشتی اپووانت است .

بازهم بسئوال من‌پاسخی نداد .

ناچارجلو رفتم ومی‌خواستم‌بازویش رابگیرم‌امااو ، بدون شدت عمل مرا از خوددور کرد ولی‌معلوم بود که طبعاً دارای طبعی بسیار سر کش وخشمگین است

دومرتبه بطرف اورفته گفتم :

درباره‌من چه‌خیالی‌دارید .

احساس کردم که نزدیك‌است‌چند کلام از بین لبای بسته وخشکن خارج میشود اما برای اینکه ازحرف زدن‌خود داری کند روی از من بر گرداند وبعد دست خودرا روی فرمان‌کشتی گذاشت .

بلافاصله موتور ماشین‌بسرعت‌بکارافتاد .

بشدت تمام خشم سراپایم‌رافرا گرفته‌بود و چون کسی که‌اختیار نفس خودش رادردست نداردومی‌خواستم‌فریادبکشم وبگویم باشد حرف نزنید،سکوت راحفظ کنیدامامن میدانم شما کی‌هستید وخبر دارم این کشتی همان‌است که‌در رودخانه‌های امریکا شناخته‌شده ،همان‌دستگاهی است که روی‌جاده‌هاودرسطح آبهای‌دریا ورودخانه‌هاو زیر آب حرکت میکند این کشتی‌هم،اپووانت نام‌داردوشمافرمانده‌اوهستیداین‌شماهستند که‌آن نامه رابدولت نوشتید،شماهستید که فکر میکنید میتوانید بدنیا حکومت کنید ،شما هستید که‌نام خودرا مالك دنیا گذاشته‌اید .

چگونه میتوانست تمام این مسائل را انکار کند .

خوشبختانه توانستم جلو احساس خودرانگاه‌دارم وچون دیدم بهیچوجه نمی توانم پاسخی ازاو بشنوم بروی یکی از نمیکت‌ها نشستم وساعتهای

متمادی درحالیکه بصحنه‌دریامینگریستم امیدوار بودم که ازیك‌طرف ساحل یکی از بنادر دیده‌شود .

یعنی‌منتظر بودم وچاره‌ای‌غیراز این نداشتم فقط دراین‌فکربودم بااین سرعتی که پیش میرود شاید تا غروب آفتاب بیکی از سواحل نزدیك برسد .

نیاگارا

بااین حال وقت میگذشت‌بدون اینکه وضع ماتغییر کند ،مامور سکان کشتی در جای خود نشسته و کاپیتان در داخل کشتی حرکت دستگاه‌را نظارت‌میکرد .

بازهم‌تکرارمیکنم‌وقتی‌سرعت زیادمیشدصدای‌موتور خیلی کمتر وبانظم مخصوص کار میکرد وهرگز یکی از حرکات‌موتور که‌باعث چرخاندن سیلندرها می‌شد ازنظم وترتیب‌یکنواخت خودتجاوز نمیکرد ومن اینطورنتیجه‌می گرفتم که‌تغیرشکل‌دستگاه‌اپووانت‌باحرکت‌همین موتور انجام می گیرد اما این حدس‌بودو نمیتوانستم بآنچه فکر میکنم اطمینان داشته باشم .

ازطرف دیگر مشاهده‌می کردم که‌خط‌السیرجهت کشتی‌تغییری نمی کند وهمیشه جهب شمال شرقی‌را داشت که درنتیجه بسوی‌بوفالو متوجه‌شده بود .

برای چه کاپیتان از این راه میرفت ، گمان نمیکنم که قصد داشته باشد دربندر نزدیك پیاده‌شود زیرادر این بندر تعدادزیادی‌قایق‌های صیادی در آمدو رفت بودند پس اگر بخواهد از رودخانه اریه ، خارج شود قطعا ازراه نیاگارا نخواهدبود زیراباوجودداشتن یك‌چنین

دستگاه محکم عبورازومقابل آبشار کارمشکلی است تنها راه عبور تنکه دترواریور ، است اما اپووانت‌بطور آشکارازاین راه‌دور میشود .

سپس این فکر بخاطرم رسید .

شاید کاپیتان منتظر فرا رسیدن شب است تابتواندازیکی ازاین معبرها عبور کند درآنجا کشتی تبدیل به‌اتوموبیل شده و باسرعت تمام بایالت مجاور برود .

اگر درمدت عبور از روی زمین موفق بفرار نشوم امید آزادی بکلی از دست خواهد رفت .

امر مسلمی‌است که‌بالاخره خواهیم دانست این ، آقا دصاحب دنیا ،درکجا منزل دارد مگر اینکه وقتی می خواهد بطرف منزل و پناهگاه خودبرود مراازکشتی پیاده کند .

بارها اتفاق افتاده که‌ازاین راه‌با کشتی‌رفته‌بودم جاده‌آنراخوب می‌شناختم ومیدانستم که‌ایالت‌نیویورك بین‌آلبانی ومنطقه بوفالو واقع شده‌است .

دربسیاری‌ازماموریتهای‌پلیسی سرتاسرنیاگاراراطی کرده‌بودم‌و تمام نقاط آنرا بلد بودم ومیدانستم‌از چه‌راهی بحوضه رودخانه های نیاگارا بعد ، به راوی وسپس به‌ایسلند خواهدرفت .

بنابراین اگرفرصت فرار بدستم برسد درکشوربیگانه وناشناس نخواهد بود اما آیااین فرصت بدست‌نخواهدآمد واز همه اینها گذشته آیا احتیاج خواهم داشت که از فرصت فرار استفاده کنم خوب فکر می کردم‌میدیدم در این ماجرا آنقدراسرارحل ناشدنی‌وجود دارد که غیرازحوادث خوب وبد نمی‌توان از راه‌دیگر بآن‌امیدواری‌پیدا کرد .

باوصف این حال امیدوار نبودم کــه دریکی از سواحل نیاگارا پیاده شویم ومطمئن بودم که اپووانت بی احتیاطی نخواهد کرد درچنین نقطه خطرناك بساحل نزدیك شود واگر قصد کند بیکی ازاین سواحل برود ناچارتبدیل بزیردریائی میشود ،وپس ازعبورازمعبر، دتروا، بشکل اتوموبیل در میآید ورانــنده او را بکشورهـای داخـلی امریکا خواهد رساند این افکاری بوددرحالیکه نظرمرا بافق دوخته بودم ازمغزم میگذشت وهمینکه این سوال را ازخودمیکردم وبخودمیگفتم :

برای چه کاپیتان این نامه تهدید آمیز رابمن نوشته بود بچه قصدی در واشینگتن مراتعقیب میکرد ؟وبالاخره این مرد اسرار آمیز با کوه غول عظیم چه رابطه ای داردزیر اومیتواند ازراه ترعه های زیر دریائی در دریاچه کردال رفت وآمد کند ، بسیارخوب اما معلوم است که هرگز نخواهد توانست ازقلب کوه ها بگذرد .

خیر دیگراین محال است.

نزدیك چهارساعت بعد ازظهر باتوجه بسرعتی که بخودگرفته و راهی را که درپیش داشت می بایستی قاعدتاً درپانزدممایلی بوفالوباشیم وکمی که جلوتر برویم سیاهی بندردرجهت شمالشرقی ظاهر[۹] خواهدشد درجریان این راه پیمائی اگـر سیاهـی بعضی سـاختمانها بنظر میرسید بقدری دوربود که کاپیتان بادوربین آنجا را نگاه میکرد ومعلوم بود که تعمداً این فاصله را بیـن خـودش و سـاختمانهای مسکون نگاه میدارد .

از آن گذشته کشتی، اپووانت در سطح آب خوب دیده نمی شد و از فاصله هزارمایلی تشخیص دادن آن اشکال داشت .

معهذا نوك ساختمانها و بعضی آبادیها از مسافت دور ومنتهی‌الیه بوفالو نمایان گردیدودرهمان‌نقطه بود که آبهای رودخانه‌ها درنیاگارا سرازیرمی‌گردید .

درسمت راست نقاط سیاهی بطور نیم دایره دیده می‌شد ودرنقاط مختلف شاخه‌های درخت خودروانشان میداد .

ودرفاصله دورمقدار کثیری قایق و کشتی‌های بزرگ بازرگانی بچشم‌می‌خورد ودر بعضی‌نقاط‌آسمان‌لکه‌های‌ابر ازاثر دود سیاه کشتی‌ها پراکنده شده بود ..

باخودگفتم :

آیاکاپیتان بچه منظور باین طرف میرود آیا ازاحتیاط خارج نبودکه خود راباین‌منطقه نزدیك سازد .

هرلحظه منتظر بودم‌که ازآنجا برگشته وسمت مغرب را پیش بگیرد مگراینکه قصد داشته‌باشددر فرارسیدن شب بزیردریارفته ازآن منطقه عبورکند.

اما اصراری که‌داشت مخصوصاً خودش را بدماغه بوفالو نزدیك میکردبرای من تعجب‌آور بود .

دراین اثنا مأمور سکان کشتی‌که همیشه نگاهش‌بطرف شمال شرقی بود اشاره‌ای بهمکارش کردو او ازجابلند شد وبه‌طرف حلقه مرکزی جلوآمد وازآنجا داخل اطاق ماشین آمد بلافاصله کاپیتان بالاآمد وبه‌مأمور سکان ملحق‌گردید وآهسته باهم مشغول صحبت گردیدندو آن دیگری درحالیکه‌با انگشت خودنقطه مقابل وچند نقطه متحرك راکه‌درپنج شش‌هزار میلی قرار داشت‌نشان‌میداد و باهم‌مشغول

صحبت شدند .

کاپیتان چند لحظه‌ای آن نقطه را نگاه کرد و بعد شانه‌ها را بالا انداخت و بدون اینکه خط‌السیر کشتی را عوض کند در کنار او روی چهار پایه‌ای نشست .

یکربع ساعت بعد متوجه شدم که درجهت شمالشرقی بالارفت و کم کم شکل چیزی از دور نمایان گردید .

آنها دو کشتی بزرگ تجارتی بودند که از بندر بوفالو خارج شده وباسرعت تمام بما نزدیك میشدند .

ناگهان فکری بخاطرم رسید که شاید این همان دو کشتی است که آقای وارد بمن گفته بود وماموریت دارند دردهانه این رودخانه بمراقبت بایستند همان کشتی‌هائی که اگر نزدیك میشدند میتوانستم کمك بگیرم .

این‌دو کشتی بزرك که بطرز جدیدی ساخته شده بود بین‌سایر کشتی‌های امریکا امتیاز خاصی داشت بمناسبت‌داشتن موتورهای بسیار قوی بطوریکه می گفتند رکورد ۲۷ هزار مایل درساعت را ازلحاظ سرعت شکسته بود .

مسلم بود که‌اپووانت مجهز بموتور نیرومندی بود واگر این‌دو کشتی اورا در محاصره تنك قرار میدادند فرار او کار مشکلی بودفقط میتوانست درآنحال بزیر دریا رفته وخودش را ازخطر نجات بدهد .

اگر این دو کشتی مانند اپووانت زیردریائی بودند امکان‌داشت که درنبرد پیروز شوند ولی‌دراین‌حال‌امیدآنرا نداشتم که آنها بتوانند کاری صورت بدهند .

تنها چیزی که در آن تردید نداشتم این بود که این دو کشتی از قبل بوسیله پلیس درجریان واقع شده وقطعاً میدانستند که کشتی اپووانت ممکن است ازاین راه بخواهد وارد دریا شود مسلم بود که چون دکل اپووانت را ازدور دیده‌اند باسرعت تمام باستقبالش آمده بودند با این حال کاپیتان بدون اینکه باین موضوع توجه کند باسرعت تمام بسوی نیاگارا پیش میرفت .

آیا کشتی‌های دولتی چه نقشه‌ای داشتند ؟ مسلماً کاری خواهند کرد که اپووانت مجبور شود بزاویه مدخل اریه پیش برود برای اینکه میدانستند او نمی تواند ازدماغه نیاگارا بگذرد .

کاپیتان سکان را دردست داشت یکی ازهمدستان جلو اوودیگری دراطاق ماشین کارمی کرد .

تعجب دراین بود که بمن فرمان نمیدادند داخل کابین خودم بشوم خوشبختانه کسی مزاحم من نبود وبرای اینکه همه چیز را بگویم هیچکس بمن توجه نداشت مگر اینکه اساساً درداخل کشتی نیستم .

من باوجد ومسرتی زیاد نزدیك شدن کشتی‌ها را نظاره میکردم درفاصله دوهزارمیلی طوری قرار گرفته بود که میتوانست کشتی اپووانت راگلوله باران کنند .

اما آقای مالك دنیا درقیافه‌اش اثری ازمنتهای خشم و نفرت دیده می‌شد .

آیا یقین داشت که این دو کشتی کاری برعلیه او نمی توانند انجام دهند واگر می خواست اشاره‌ای کند میتوانست هزارها مایل با آن سرعتی که دارا میباشد از کشتی‌ها فاصله بگیرد تغیر دادن باچرخاندن ماشین خود

را ازتیرس‌توپهاخلاص‌میکرد ودر این صورت‌ممکن نبود که گلوله‌هادر اعماق‌آب باوصدمه‌ای بزنند .

ده دقیقه بعد بفاصله هزار میلی ما میرسیدند .

کاپیتان بازهم‌صبر کرد تا نزدیکتر شوند سپس بروی‌پله‌ای که درجلوداشت خم‌شد و ناگهان‌اپووانت درتحت تأثیر فعالیت درونی بطرف رودخانه یك جهش ارتفاعی نمود او بااین‌عمل کشتی‌ها راببازی گرفته بود وبجای اینکه عقب‌نشینی کند بسرعت تمام بطرف جلو میرفت .

کسی چه میداندجسارت آنرا نداشت که خودرا بوسط دو کشتی انداخته وآنهارا بدنبال‌خود بکشاند وباسرعت تمام پیش برود و وقتی هوا کاملا تاریك شد ناپدید نگردد .

کم کم شهر بوفالو در منتهاالیه رودخانه اریـه نمایان شـد وازدور سیاهی ساختمانها وناقوسهای کلیسا بنظر میرسید .

وکمی درسمت شمال‌غربی درفاصله چهار پنج هزار مایلی دهانه نیاگارا دیده می‌شد .

دراین شرایط احتمالی تکلف من چه بود ؟

چون اطمینان ازشناگری خود داشتم آیا بهتر نبود درلحظه‌ای که کشتی‌هانزدیك‌میشدند مابین دو کشتی واقع‌شدم‌خود راباآب‌بیندازم واگر بآب‌فرورفتم شاید توانائی‌آنرا داشته باشم که‌از دستشان‌بگریزم بالاخره وقتی بآب افتادم کاپیتان یکی ازدو کشتی مرا خواهدید .

شاید فرماندهان کشتی بوسیله آقای ولس خبر نداده‌اند کهمن در کشتی اپووانت خواهم بود .

درهر حال اگر اپووانت بین دوکشتی واقع شود شانس

پیروزی من بیشتر خواهد شد ودرارتفاع جزیره ماویا خواهم‌توانست بیکی از سرزمین‌ها که درآنجا آشنائی دارم پیاده شوم اما مگر اینکه ممکن بود اپووانت بابی‌احتیاطی تمام‌خودرادر کام‌آبهای سنگین‌دچار کند بنظرم عجیب و باور نکردنی می‌آمد.

درهرحال بایدصبر کنم جلـوبیاینـد وهنگـامیکه وقتش رسید، بالاخره تصمیم خودرا خواهم گرفت .

زیراهرچه کوشیدم‌نمی‌توانستم دراین‌موضوع تصمیم قطعی‌بگیرم خیر قادرنبودم خود را راضی کنم که بدون دسـت یافتن باسـرار این کشتی اقدام بفرار نمایم غریزه پلیسی من بطوری بود که بخود اجازه نمیدادم‌درموقعی که جنایتکاران دردوقدمی‌من‌ایستاده‌اند میدان راخالی کرده بفرار متوسل شوم ،خیر هـرگـز از اینجا نخـواهم رفت واگر بی‌جهت فرصت‌را ازدست بدهم دست باین کار نخـواهم زد درحـالیکه میدانستم اگردراینجا بمانم سرنوشت‌من‌در کشتی چه‌خواهد بود معهذا تصمیم داشتم در مقابل هرخطر مقاومت نمایم .

ساعت شش و یکربع بود کشتی‌ها با سرعت پیش میامدند و درهر دفعه ماهیگیرها کمترمی‌شدند واپووانت هم بدون اینکه بسرعت خود بیفزاید بااین ترتیب که پیش میرفت در وسط دو کشتـی دشمن قرار می گرفت .

هنوزجای خود راترك نکرده بودم ویکی از مردان کشتی جلو من ایستاده بود کاپیتان در مقابل سکان باچشمانی مشتعل وحشتناك بی‌حرکت ایستاده وشایدمنتظرفرصتی بود که بازی خودراشروع کند.

ناگهان صدای خللی شدن تیری از کشتی دولتی سمت چپ

بگوش رسید یك خمپاره جرقه دار بجلوی اپووانت انداخته شد و در امواج فرورفت .

من درجای خود نیم خیزشدم و آن مرد که در کنارم ایستاده بود منتظرفرمان کاپیتان بود .

اما کاپیتان حتی روی خود را برنگرداند براستی که هرگزاثر تحقیروبی‌عتنائی‌وحشتناکی را که درقیافه‌اش‌دیده بودم فراموش‌نمیکنم درهمان لحظه حرکتی در کشتی اپووانت مشاهده شد وبطرف حلقه‌ای که نزدیك کابین خودم قرار داشت رانده شدم وبلافاصله سایر حلقه بروی هم خوابید وهنوزیك دقیقه نگذشته بود که کشتی ما بصورت زیر دریائی در آمد ودراعماق آب ازنظر ناپدید گردید .

کلوله‌های دیگر پشت سرهم خالی شد بطوریکه صدای مبهم آن دراعماق آب بگوشم رسید بعد سکوت مطلق همه جـا را فراگرفت و روشنائی ضعیفی بداخل کابین من نفوذکرد ودستگاه عظیم زیردریائی بدون هیچ خطردرزیرآبهای رودخانه اریه ، بنای پیشروی گذاشت .

بااین ترتیب ملاحظه میکنید که با چه سرعت سرسام‌آوری این هیکل عظیم بصورت زیردریائی درآمد وراه خود را چنان پیش گرفت که گوئی نقشه قبلی آن بامهارت طرح شده است .

اکنون این‌آقای ، مالك دنیا چه میخواست بکند .

مسلماً خط‌السیر خودرا تغییرخواهد دادمگراینکه‌اپووانت‌وقتی بخاك برسد بشکل اتوموبیل راه خود را دنبال نماید .

اما بعدازفکرزیاد اینطوربنظرم رسید که اپووانت وقتی‌ازدسترس کشتی‌ها دورشد خط‌السیرخود را بسوی مغرب تغییرداده وراه دماغه ،

دتروا ، را پیش خواهد گرفت .

طولی نکشید که این نقشه اجرا شد وفرارسیدن شب هم باو کمك میکرد و میتوانست براحتی برنامه‌اش را دنبال کند اما اینطور نشد هنوز ده‌دقیقه نگذشته بود که ناگهان تکان وحرکت جدیدی در کشتی احساس شد و سخنانی که دراطاق ماشین خانه رد وبدل می‌شد بگوش رسید و در ضمن صحبت صدای کار کردن موتور شنیده می‌شد بنظرم اینطوررسید که دراثریك خرابی موقت کشتی میخواهد دومرتبه بروی آب بیاید

اشتباه نکرده بودم ودریك لحظه کوتاه نیمه تاریکی کابین من تبدیل بروشنائی شد واپووانت بروی آب آمد .

صدای پاها را دربالای کشتی شنیدم حلقه‌های کروی شکل ازهم بازشده بود .

کاپیتان طبق‌معمول‌جلوسکان نشسته درحالیکه آن دونفر دیگر درداخل کشتی مشغول کاربودند .

نگاهی بخارج انداختم به‌بینم آیا کشتی‌های دولتی دیده میشوند بلی اما درفاصله بسیارنزدیك وچون زیردریائی دومرتبه روی آب ظاهر شدآنها دنبالش کردند اما این دفعه کشتی اپووانت بسمت نیاگارا پیش میرفت .

ازاین مانورجدید سردرنمیآوردم اگراپووانت بااین ترتیب‌جلو میرفت کشتی‌ها جلواورامی گرفتند ودیگر نمیتوانست عقب‌نشینی کند.

آیابااین مانورمیخواست بصورت اتوموبیل درآمده برای‌خلاص ازدست کشتی جاده خشکی‌را پیش بگیرد اگراین کار رامی کردبرای

اوفرقی نداشت‌ومیتوانست ازجاده نیویورك یا کانادا فرار کند .

بااین حال اپووانت هنوزپانصد مایل فاصله داشت و کشتی‌ها با سرعت دیوانه‌واری اورا دنبال میکردند وی‌میخواستند بافشار گلوله‌ها اورا مجبور بتوقف‌سازند اما اپووانت‌سرعتی داشت که همیشه این فاصله را حفظ می‌کرد بااینکه میتوانست آنرا زیادتر کندوچون تاریکی‌هوا زیادشد خود را بسمت مغرب بکشاند .

دراین‌حال سیاهی‌بوفالو ازسمت مشرق ناپدید شده بود و تقریباً چنددقیقه بعدازساعت هفت دماغه نیاگارانمایان شد اگر کاپیتان‌داخل این دماغه می‌شد با اینکه میدانست راه برگشت ندارد براستی که عقل خود رااز دست داده بود درعمل هم ازیك دیوانه چیزی کم نداشت که باقدرت خود میخواست خویشتن را صاحب دنیا بنامد .

اورا درجای خودآرام و بی‌حرکت میدیدم وبقدری خونسردی وبی‌اعتنائی‌داشت که‌حتی‌روی خود رابرای دیدن کشتی‌هابرنمیگرداند

ازآن گذشته این قسمت ازدریا کاملاخلوت بود کشتی‌ها بقصد شهرهای واقع در سواحل نیاگارا بسیار کم بود وهیچکدام جرات نمی‌کردند ازاین راه پیش بیایند وحتی یك قایق ماهیگیری ممکن نبود بین راه اپووانت واقع شود ودرهرحال اگر آن دو کشتی‌هم اورا تعقیب‌می کردندناچارمی‌شدند توقف‌نمایند گفته‌بودم که‌رودخانه‌نیاگارا بین‌ساحل امریکا و کاناداواقع‌شده یك طرف آن بوفالو وسمت‌دیگرش دماغه اریه است عرض‌آن درحدود هفت مایل است که درحدود آبشار این عرض کمتر میشود

درازی اریه تا اونتاریوبیش پانزده فرسنك است واین جریان

واین‌جریان قسمت شمالی است که‌درحدود رودهای سویریور ومیشیگان وهور تون‌اریه وانتاریو اختلافی درحـدود سیصد پاوجود.دارد وسقوط آبشارهم پیش‌از یکصد وپنجاه‌متر نیست که آنرا آبشارنعلی می‌نامند برای اینکه درحال سقوط شکل یك نعل اسـب رابخود گرفته‌و هندیها نام آنراغرش آب گذاشته‌اند (۱) ودرحقیت مانند غرش‌طوفانهای است که پشت سرهم سقوط می کند وصدای ریزش آب تاچندمایلی آبشار شنیده می‌شد .

بین بوفالو وحومه آبشار نیاگارا دوجزیره یکی جزیره ناوی ودیگری‌ایسلند جریان‌آب رودخانه رابدوقسمت‌آمریکا و کانادامجزا میسازد وازسقوط‌خود گودالی ایجاد میسازد که بسیار تماشائی است . دوشهرنیویورك درطراف‌نیاگارا قابل توجه است یکی ناحیه شلوقنددر ساحل راست ودیگری سیتی‌پوا ، ودرساحل سمـت چـپ و بعلت سقوط آبشار در فاصله یکصدوپنجاه متری‌است که‌آنرااز‌نظر پرآبی درجهان مشهور ساخته است .

کشتی اپووانت از دماغه اریه گذشته بود آفتاب درسمت مغرب درسر حدکانادا درحال غروب کردن‌بود وماه‌بحالت بدراز زیرابرهای جنوب غربی خارج می‌شد وتایکساعت دیگر همه جا را تاریـکی شب فرا میگرفت .

کشتی‌های دولتی‌باخالی کردن توپهای پی درپی در فاصله هزار مایلی اورادنبال می کردند بدون‌اینکه‌بتوانند باو برسند این دو کشتی

۱- Horse - Shoe - Full نام انگلیسی آن‌است که‌هندیان‌آنرا نعل اسبی‌ترجمه کرده‌اند .

از کناررديف درختها که درساحل دیده می‌شد باسرعتی‌زیاد جلومیامدند بطور مسلم کشتی اپووانت دیگر نمی‌توانست بعقب برگردد واگـر چنین کاری می کرد کشتی‌های دولتی بدون هیچ تردید میتوانستنداورا غرق کنند .

معلوم بود که فرماندهان این دو کشتی آنچه راکه من‌میدانستم نمیدانستند وخبر نداشتند که دراثر خرابی مختصری که درمیکانیسم کشتی ایجادشده اپووانت مجبور شده بودکه بسطح آب بالابیاید وبرای اوغیر ممکن بود که بتواند مانند دفعه اول بزیر آب‌برود.

معهذا کشتی‌ها بپیش آمدن خود ادامه‌می‌دادند وتاآخرین‌لحظه حاضر نبودند نبرد را رها کنند .

اگر چه من‌نمیدانشتم پایان جنگ وگریز بکـجا میرسید ولی درعین‌حال یقین داشتم که اپووانت پیروز خواهد شد امـا از یك طرف مطمئن بودم بااین سرعت که‌پیش میرود تایکساعت دیگر سقوط آبشار جلو او را خواهد گرفت .

این دستگاه هرچه قوی و کامل‌باشد نمی‌تواند ازدهانه نعل‌اسبی آبشار کدر کند واگر سقوط آبـشار اورا غـرق کند دریـك گـودال یکصدو پنجاه پائی بکلی نابود خواهـد شد شاید وقتی کـه به نزدیکی ساحل برسد بتواندبایك مانور فنـی تبدیل بـاتومبیل شده با سرعت دویستو پنجاه مایلی فرار اختیار نماید .

اکنون تکلیف من چه بود آیا صلاح دراین بـود درنزدیـکی سواحل ناوی خود را بآب انداخته بکنار برسم اگر از این فرصت استفاده نمی کردم بنابر آنچه‌میدانستم دیگرهرگز موفق بفرار نمیشدم

وچون اسرار آنها میدانستم ممکن نبود مالك‌دنیا بآزادی من موافقت کند .

اما اینبار ملاحظه کردم که فرار ازهمه طرف روی من بسته‌شده است زیرا اگر دریك کابین حبس نشده بودم آنها از هرطرف‌مراقب من بودند.

درحالیکه کاپیتان جلو سکان نشسته‌بود ورفیق پهلودستی اومرا ازنظر دور نمیداشت ودرمقابل دومین حرکت‌مرا دستگیر ودراطاق زندانی می‌ساختند .

بنابراین درآن‌حال سرنوشت من بسته بسرنوشت کشتی‌ها بهمان حال باقی بود علت آنرا نمیدانستم شاید موتور کشتی در اثر خرابی قادر نبود سرعت‌بیشتری بگیردوباین‌حال کاپیتان کاملا ساکت بودوناراحتی ونگرانی نداشت وقصد نداشت که‌ازقدرت خود برای‌پهلو گرفتن استفاده نماید .

دربین این سروصداها مدت‌های پی‌درپی کشتی‌های دولتی راکه باسرعت تمام پیش می‌آمدند بگوش میرسید درهمین حال صدای نالهو غرش آبشار هم که بما نزدیك شده بود شنیده می‌شد .

اپووانت ازسمت چپ رودخانه بسوی جزیره‌ناوی پیش میرفت یکربع ساعت دیگر درختهای ایسلند نمایان میشد .

جریان‌آب لحظه بلحظه شدیدتر میشد واگر اپووانت درنظر نمیگرفت که توقف کند کشتی‌های دولتی هرگز جرات دنبال کردن اوراانداشتند باین‌معنی‌اگر کاپیتان‌دیوانه مست می‌خواست درگرداب این گودال خود را نابود سازد و کشتی‌هائی احتیاطی خود را دچار

خطر نمیکردند.

درحقیقت صدای سوت کشتی‌ها از فاصله نزدیك بگوش میرسید و کشتی‌ها نا ناچار درصدقدمی آبشار مجبور بتوقف شدند سپس صدای خالی شدن توپهای پی درپی آغاز گردیـد وچندین خمپاره نـزدیك اپووانت رها شد بدون ایـکه کوچکترین صدمه‌ای باو برسد .

آفتاب غروب کرده بود ودر مقارن تاریکی غروب آفتاب‌ماه نور خود را درسمت شمال پراکنده می‌ساخت .

سرعت اپووانت دوبرابر سرعت جریان آب بود وتا یك ربع ساعت دیگر بدون تردید در کام سهمگین آبشار که‌صـدای اورا مـی‌شنیدیم گرفتار خواهیم شد.

من با وحشت تمام قیافه خشن او را می‌نگریستم و در راس آن جزیره کوچك ،سه‌خواهران ، در پرو ریزش آب بنظر میرسید ازجا بلند شدم می‌خواستم خودرا بآب انداخته باشنا کردن به‌جزیـره برسم ناگهان صدای کار کردن موتور که‌در داخل کشتـی مشغـول فعالیت بود بگوش رسید ولبه‌های کنار کشتی مانند یـال از دو طرف گشوده شدو درهمان لحظه که کشتی اپووانت بطرف آبشار کشیده‌میشد درفضا بلند شد ازبالای ارتفاعات آبشار گذشت ودر وسط یك ابر تیره که از ریزش آب حاصل شده بود کم کم روبه آسمان اوج گرفت .

آشیانه عقاب

فردا صبح پس اینکه از یك خواب سنگین برخاستم دستگاه موتوری ما دیگر هیچ حرکتی نداشت وزود فهمیدم که روی زمین نمی‌چرخید ودر دریا راه نمیرفت ودرزیر آب نبودیعنی می‌خواهم نتیجه بگیرم که مخترع عجیب به پناهگاه همیشگی خود که تا آن روز قدم هیچ انسانی بآنجا راه نیافته بود رسیده بود واکنون که اومیخواست خودش را ازدست من خلاص کند بدون هیچ تردید اسرار او یك روز بدست من خواهد افتاد .

شاید تعجب کنید که بچه علت من در طول این مسافرت هوائی خوابیده بودم البته من خودم هم تعجب می کردم واز خود میپرسیدم ایا احتمال داشت که مخترع دستگاه چون نمی‌خواست من پی بمحل و اقامتگاه او ببرم در آخرین غذای من چیزی مخلوط کرده که این چند ساعت بخواب عمیق فرو رفتم .

اما تنها چیزی را که میخواهم اعتراف کنم این است وقتی دیدم این دستگاه عجیب بجای اینکه در گرداب آبشار نیاگارا نابود شودمانند

یك مرغ شکاری درهوا بنای پرواز کردن گذاشت نتوانستم از تعجب وحیرت خودداری نمایم ودیدن برای من زیاد وحشت آور بودبنابراین دستگاه صاحبدنیا دارای چهار امتیاز بزرگ بوداودرعین هم اتوموبیل بود هم کشتیوهم زیردریائی ،هماین که دستگاه عظیمی بود که درهوا



پرواز میکرد ودر واقع زمین وآب وهوا سه عامل مهم حرکت این ماشین

بشمار بیاید آنهم باچه نیروی‌عجیب وسرعت فوق‌العاده که تصور آن‌در مغز آدمی محال بنظر میرسید ویایك وحرکت دست میتوانست این تحول عظیم‌وبی‌سابقه‌رابوجود بیاورد ولو کوموتیو یك کار چهاردستگاه بزرك راانجام میداد من‌خودم شایداین‌معجزه عظیم ودر آن‌هیچ‌تردیدی نداشتم .

اماچیزی که نمیدانستم وشاید بعدها کشف می کردم این‌بود که آیا چه‌نوع انرژی دراین دستگاه کارمیکند ومخترع پراز نبوغ‌داشتند اواین‌دستگاه چه کسی‌بود که‌بعدازساختن آن میتواند باچنان گستاخی ومهارت آنرا هدایت کند .

درلحظه‌ای که ،اپووانت در دهانه آبشار کانادا قرار گرفت من هنوز در کنار کابین خودنشسته بودم وروشنی ماه اجازه میداد که‌بتوانم امتداد خطالسیر کشتی ازروی امواج رودخانه گذشت وخود رابه‌سر میلی دهانه نعل‌اسبی رساند .

در اینجا بود که غرش گرداب نیاگارا آغاز میشد واز آنجا برودخانه اونتاریومی‌پیوست‌ازاین‌لحظه بنظرم میآمد که دستگاه‌بطرف مشرق میرفت وکاپیتان بجای خود نشسته وتاآن دقیقه هم بااوحرف نزده بودم زیرا میدانستم هیچ پاسخی نخواهم شنید .

چیزی را که متوجه بودم این بود که اپووانت باسهولت تمام هدایت می‌شد .

بطور قطع جاده‌های هوائی راهم بخوبی میشناخت ومیتوانست مانند روی زمین بسهولت در آن پرواز کند .

درمقابل یك‌چنین‌نتیجه‌بزرك آیانباید گفت که‌جسارت‌وگستاخی

این آقای دنیا هم در آن دخالت داشت .

اویقین داشت دستگاه‌عظیمی‌رادر اختیار دارد که بالاتر ومجهزتر ازدستگاهائی‌است که تاکنون بدست بشر رسیده وهیچ‌نیروئی‌قادر نبود درمقابل آن مقاومت نماید .

حقیقت هم همین بود برای‌چه‌چنین دستگاه عظیمی را بفروشد وبچه دلیل پولی‌راکه باوپیشنهاد میکردند قبول کند .

آری تمام اینها پاسخ‌گوی اعتمادو اطمینان‌کاملی بود که این مرد درخودش داشت ومعلوم‌نیست جاه طلبی اوتا بکجا کشیده‌خواهد شد مگراینکه یکروز این‌قدرت عظیم‌اورا تامرحله جنون بکشاند .

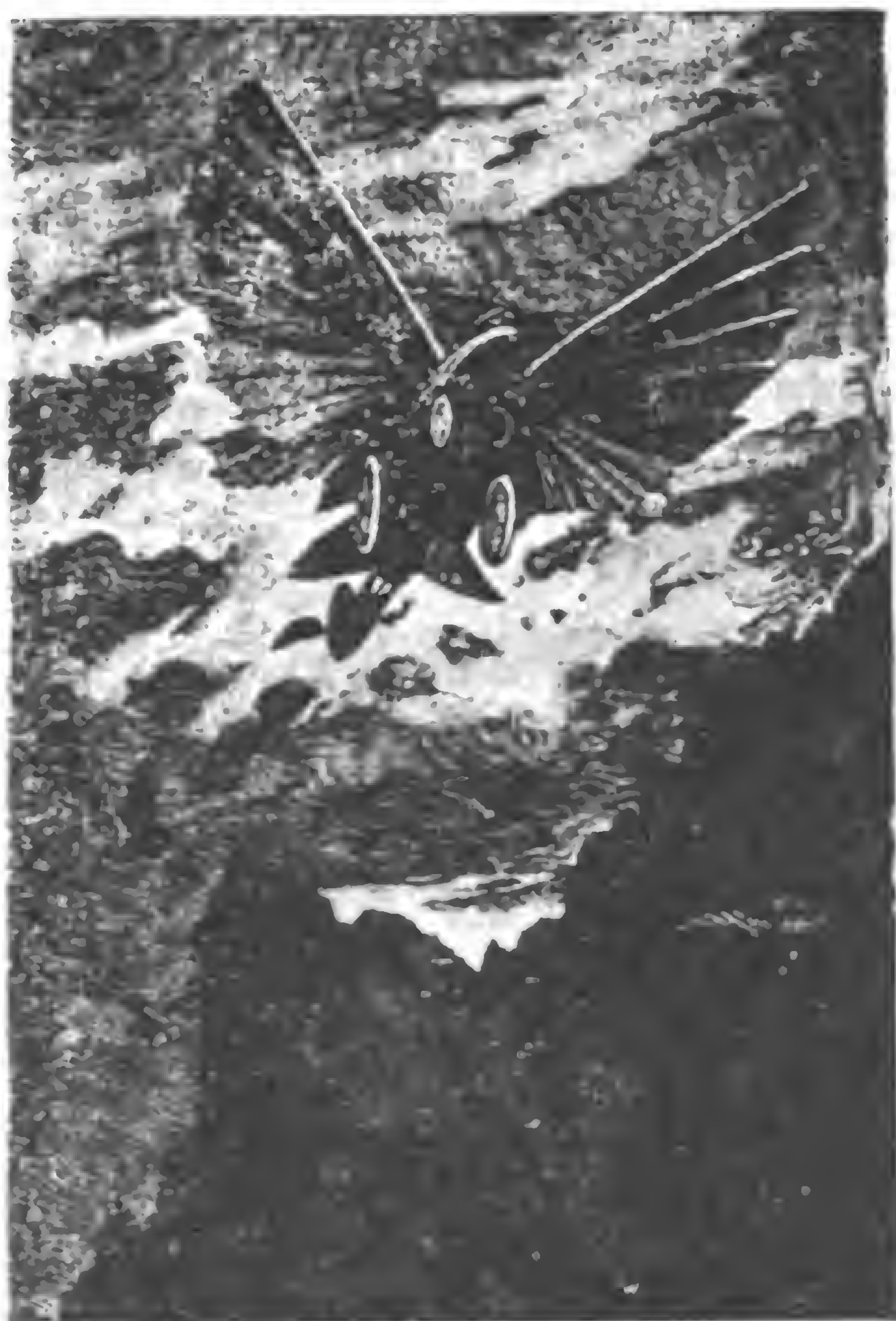
یکربع ساعت پس‌از اینکه اپووانت در فضا بنای پرواز را گذاشت بدون‌اینکه احساس کنم در کجا هستم‌درخوابی عمیق فرورفتم وباز تکرار میکنم که‌این حالت درنتیجه این‌بود که داروی خواب آور خورانده بودند وبدون تردید کاپیتان نمی‌خواست که من بدانم اواز کدام طرف ودرچه امتدادی حرکتمیکند .

بااین توصیف خلبان اپووانت آیادرفضا پرواز کرده آیادرروی دریاچه به دریای عظیمی‌دریا نوردی کرده وآیا درجاده‌های زمینی پیشرفته این‌مطلبی است که نمیدانم‌زیرابرای من هیچ خاطره‌ای‌درشب ۳۱ ژوئیه باقی‌نمانده است .

اکنون هم معلوم نبود دنباله این ماجرا بکجا منتهی خواهدشد وبالاخره نتیجه‌آن چه می‌شود .

گفته بودم‌درلحظه‌ای که‌دچار آن‌خواب‌عجیب شدم بنظرمیرسید که دستگاه اپووانت کاملابی‌حرکت بود در این‌قسمت اشتباه‌نمیکردم

او بهرحالتی در آمده بود اگر حرکتی داشت میفهمیدم .



وقتی بیدار شدم در کابین خـودم بـودم ودر آنجا بدون آنکه خودم درك کنم مرا زندانی ساخته بودند همانطور که درشـب اول دوم بداخل اپووانت چیزی درك‌نکردم اصل مسئله بـرسراین بود اکنون که دستگاه بزمین نشسته اجازه خواهم داشت از کابین خود خارج‌شوم

سعی کردم ازجابلند شوم اما متأسفانه دستگیره درحرکت نکرد بخود گفتم بسیارخوب شاید تاوقتی که اپووانت در دریا یادر هوامیباشدبمن آزاری نخواهد داد واین دوشرف درآن حال برای من امکان‌نداشت معلوم‌است که ازداشتن‌این موضوع ددچه آتش‌بیصبری‌واضطراب می‌سوختم .

دراینوقت‌صدای‌حرکت میله‌هابگوشم رسید ازطرف‌خارج‌میله‌ها ازجاحرکت کردوبطور ناگهان روشنائی هوا داخل کابین من‌شد .

بایك حرکت سریع ازکابین خارج شده درجای همیشکی خود قرار گرفتم .

چشمانم درلحظه کوتاه افق مقابل را ازنظر گذراند .

کشتی اپووانت همانطور که‌حدس‌زده بودم روی زمین درنقطه‌ای کروی شکل که بطورتقریب ۵۰۰ تا ۱۸۰۰ پا محیط آن بود قرارداشت وچیزی سبزرنك شبیه گیاه سرتاسر آنرا پوشانده بود .

این محوطه‌بیضی شکل منظم‌مانند اینکه بطور عمد برای جادادن کشتی کنده شده چون یك قالب اندازه کشتی رادربر گرفته بوداطراف آنرا با ارتفاع نسبتاً زیادی سنگ‌چین کرده وچون یك‌حوض لبه‌دار بالاآورده بودند .

دربالای سرما راابری سیاه قرار گرفته بود بطوریکه نورآفتاب نمی‌توانست‌ازآن‌عبور کند وچیزی شبیه‌یك‌بخارغلیظ‌سرتاسراین‌قسمت راگرفته وشاید اول‌صبح بود وپس‌از طلوع آفتاب‌ابرها وبخارات‌غلیظ ازبین میرفت بااینکه دراوائل ماه اوت بودیم اینطور احساس‌می کردم یك‌نوع سرمای زننده دراطراف ماحکم‌فرما بود وچون نمی‌توانستم در

درك کنم این‌محل در کجا واقع شده فکر کردم که ممکن است دریکی ازنقاط شمالی اروپا فرودآمده باشیم امادر کجا ؟ برای من غیر ممکن بود دراین‌زمینه حدس‌بزنم · درهرحال هواپیمای ماهرچه سرعت‌داشته باشد فکر نمیکردم که خلبان شجاع ولی ساکت توانسته باشد دراین فرصت کوتاه ازاقیانوس اطلس و کبیر گذشته باشد در حالی‌که یقین داشتم ازساعتی که ازحدود نیاگارا حرکت کـرده بودیم پیش از دوازده ساعت نگذشته است .

دراین اثنا کاپیتان‌ازیکی ازسوراخهای سنگ‌چین شده که بنظرم شکل‌غار متروکی داشت که دردل یك کوه کنده شده‌بیرون‌آمد گاهی ازاوقات‌ازخلالی ابرها و بخارات‌غلیظ گروهی‌ازپرندگان خارج می‌شد که صدای جیرجیر آنها سکوت‌مرگ بااین منطقه رابهم میزد و کسی چه میداند این پرندگـان بیگناه از مشاهده این‌هیکـل عظیم که مـانند خودشان شکل یـك پرنده افسانه‌ای راداشت وحشت نمی کردند .

درهرحال این تصور برای من‌مسلم بود که این محل پناهگاه و منزل همیشگی این آقای دنیااستوهروقت که‌ازمسافرتهای عجیب‌خود برمی گشت دراینجا استراحت میکند .

اینجا مرکز و جایگاه اتوموبیل وبندر کشتی وآشیانه دستگاه عظیم هوانوردی او بود وباچشم خود میدیدم کـه اپووانت بعداز این مسافرت طولانی دراعماق این گودال کروی شکل‌استراحت‌نموده‌است.

بالاخره تصمیم گرفتم که برای تماشای اوجلو بروم زیرا تصور نمی کردم که کسی مانع این کار بشود .

حقیقت این بود که کاپیتان بطـور کلـی بوجود من در آنجا کوچکترین اهمیت نمیداد وتا آنروز حتی برای یکبار بمن نگاه نکرده بود دوهمکارش نیز به نزد او آمدند وشاید پس از مدتی که باهـم صحبت کردند هرسه بدرون همان غار که گفته بودم مراجعت خواهند کرد .

با این ترتیب میتوانستم با فراقت تمام دستگاه را بازدید کنم وشاید هم جرات میکردم داخل آنرا تماشا کنم گرچه ممکن بـود از تاسیسات داخلی آن چیزی سردر نیاوردم ولی درهرحال تماشای آن برای من جالب خواهد بود .

در حقیقت غیراز کابین من که دروپیکر نداشـت منزل یا اگر بگویم غار آنها دربسته بود وامکان نداشت که بتوانم بداخل غار راه پیدا کنم ودرهرحال اگر میتوانستم موتور این کشتی عظیم راتماشا کنم پیروزی بزرگی بشمار میآمد .

ازداخل کابین خود بزمین پریدم وباخیال فارغ توانستم بتماشای دستگاه بپردازم .

دستگاه موتور مخصوصی داشت جلو آن بسیار باریك و برنده تراز عقب بود ودم آنهم ازجنس آلومینیوم وبالهای آن ازجنس مخصوص که من نتوانستم ماده آنرا تشخیص بدهم .

این هیکـل عظیم روی چهار چرخ بشعاع دوپـا استوار شده و لاستیکهای نرمی داشت که بآسانی میتوانست روی زمین چرخ بخورد .

اما این چرخها ارتباطی بموتور آن نداشت وموتور آن ازدوتوربین بزرك تشکیل میشد که بطور افقی دردوطرف کشتی نصب گردیده بود اما نمیدانستم این موتور چگونه ساخته شده است که در آب ودرهوا اختلافی

که آب‌وهوا ازلحاظ فشار نسبت بیکدیگر دارند کارمی کند ودر هرحال اگراین دستگاه میتوانست درهوا حرکت کند هرچه بوداین امتیاز در بالهای او وجود داشت .

اما ماده‌ای که میتوانست این موتور عظیم راحرکت‌دهد بنظرم اینطور میرسید که غیراز الکتریسیته چیز دیگرنمی‌توانـد باشد اما اکومولاتورهای آن‌ازچه راه میتوانست این انرژی راتحمل کند .

آیا دریك نقطه کارخانه مولد الکتریك داشته کـه‌از آن‌استفاده می کردند ؟وآیادینامهای آن‌باطریق خاصی تولید حرارت می‌نمود که ازنظر پوشیده بود .

ازآزمایشهای خود اینطور نتیجه گرفتم که‌اگر این‌دستگاه‌عظیم ازچرخهایاتوربین بالهای خود نیرومیگرفت امامن چون واردمکانیك نبودم یمی‌ترانستم‌ازمکانیك وماده مولدآن سردربیاورم ولی درهرحال فایده‌اش چه بود که چیزی ازآن کشف کنم زیرا بـا آنچه تابامـروز گذشته بود فکرنمیکردم که آقای صاحب‌دنیا باآزادی‌من‌موافقت‌نماید.

چیزی که برای من مهم بود امکان فرار بود و میدانستم‌هرگز چنین فرصتی بدست نخواهدآمد وچون درجریان مسافرت این توفیق برای من‌دست‌ندادمسلم‌بود که دراین زندان همیشگی امکان قرارمحال بنظر میرسید.

درهرحال اولین مسله‌دومرتبه مرابخودجلب‌نمودوازخودپرسیدم این‌پناهگاه درکجا واقع شده‌است واین‌محل باکـدام قسمت اززمـین ارتباط‌دارد زیرا هرچه‌من باطراف‌نگاه‌میکردم آنجا محوطه دربسته‌ای بود که‌هیچ چاره‌نداشت

آیا برای بالارفتن ازاین دیوارهای بلند غیــراز پروازازچه‌راه داخل آن‌شد وبالاخره این نقطه‌در کدام قسمت امریکا است .

بطور قطع میدانستم‌دستگاه آنهاهرچه سرعت داشته باشد ممکن نیست توانسته باشد ازامریکا خارج شــده‌ودو نقطه‌ای از سایر قطعات بزمین نشسته باشد .

شاید این مکان واشینگتن دورنباشد ودرچند کیلومتری یکی‌از آپارتمانهای پایتخت واقع شده باشد .

دربین این فرضیات مستلف گاهی فکری بخاطرم میرسید کــه لازم بود درباره آن یك‌آزمایش بعمل بیاورم .

گاهی ازخود می‌پرسیدم برای چه کشتی اپووانت بجای اینکه بنقاط پراز خطربرودکوه غول عظیم‌را برای پناهگاه ومنــزل خویش انتخاب نکرده است .

آیا این‌دستگاه که‌درهوا پروازمیکند نمی‌تواند بآسانی وسهولت برفرازکوه غول عظیم فرود بیاید البته کاری راکه لاشخورها یاعقابها با بال وپر خود انجام میدهد یکدستگاه مجهز پرنده بآسانی ازعهده آن‌برمیاید .

غیراین نباید باشد زیرا در این نقطه است که‌آقای دنیاتا امروز توانسته است از دستبرد پلیس درامان باشد و بهمین دلیل است که خود را مافوق قوای آنها میداند ازآن گــذشته فــاصله بین‌آبشار نیاگارا و سلسه جبال آبی بیش ازچهارصدوپنجاه هزار مایل‌نیست ودراین‌دوازده ساعت اپووانت بآسانی توانسته است خودرا باینجا برساند آری‌فرضیه درخلال تفکر است درمغزم قوت میگرنامه‌هائی که صاحب دنیا نوشته

وسرو صدائی که دراطراف این کوه بلند شده بود بخوبی این‌نظریه را تقویت می کرد اطراف خودرا تشخیص بدهم شاید این فرضیه‌باحقیقت وفق داشته باشد .

معهذا چون برای آمد و رفت در این محل آزادی کامل داشتم و کاپیتان ورفقایش مزاحم‌من‌نمی‌شدند درنظر گرفتم‌دراطراف‌این‌حصار گردش‌بکنم .

دراین لحظه هرسه آنها داخل غار بودندکه درجبهه‌شمالی‌غربی قرار داشت وقسمت جنوب این محوطه در قلمرو من بـود ومیتوانستم بآزمایش بپردازم .

چون به‌پشت دیوار رسیدم چند یارانه جـاهای کنده شده خودرا ببالا کشیدم ودربالای‌دیوار تخته‌سنگهاعظیمی که‌درتمام کوه‌های امکانی دیده می‌شد وجود داشت .

این سنگها درچه ارتفاعی قرار داشت حدس زدن‌آن کارمشکلی بود بایدصبر کرد تااین ابرومه غلیظ پراکنـده شود تابتوان بارتفاع آن‌پی‌برد .

دراطراف این دیوار عظیم غیراز تخته سنگهای بزرك ودر بعضی جاهاتوده‌های علـف خشك شده چیزی دیده نمی‌شد پس‌ازاینکه بازدید اطراف حصار بانجام‌رسید بمرکز محوطه‌آمدم دربعضی قسمتهاتوده‌ای ازخاکستر خاموش‌که برابر مرور زمان سفیدشده وقطعاتی ازتیرهـای چوب و تخته‌ها ونقاطی کـه معلوم بـود آتش درآن افروخته بودند دیده می‌شد .

بطور مسلم درزمانی بسیار نزدیك دراین محل حریقی اتفاق افتاده که نوع آن شاید انفجارهای آتشفشانی یا تعمدی بوده‌است بنابراین میتوان بین این بقایای سوخته و آتشفشانهائی که‌ازبالای کوه غول‌عظیم دیده میشد رابطه‌ای وجود داشته باشد ·

این شعله‌هائی که بر فراز کوه دیده می‌شد واین سروصداها که درفضا بگوش میرسید وباعث وحشت وترس اهالی وساکنین محل شده بوروانفجاراتی که درنزدیکی‌پلیزنت کاردن ومورکانتون دیده می‌شد نشانه‌ای ازهمین خاکسترهای سوخته است .

امااین مواد سوخته شده ازچه موادی بهتر می‌شد و کاپیتان‌بچه منظور این آتش سوزیها رابراه میانداخت دراین لحظه نسیم خنکی از طرف مشرق بنای وزیدن گذاشت وبلافاصله ابرها ازصفحه آسمان بر طرف‌شد ودراثر تابش آفتاب آن محوطه‌وسیع‌غرق در روشنائی گردید ناگهان فریادی ازتعجب برآوردم .

قله سنگها آشکار شد وارتفاع آن بقدر بیست پا بود وازطرف مشرق شکل وقیافه سنگهای کوه‌آبی وجود داشت ازنظر گذشت .

همان سنگها وخاکهائی بود که من والیاس‌اسمیت در روزی که ازکوه بالامیامدیم دیده بودیم .

دیگر تردیدی باقی نبود وشب گذشته خلبان اپووانت توانسته بود فاصله بین رودخانه اریه‌وکارولین شمالی رابه‌پیماید ودستگاه‌خود را برفرازآن کوه فرودآورد .

پس‌دستگاه معجزآسای این‌آقای دنیا ازقله این کوه بلند می‌شد

واین مخترع گستاخ پس‌ازاختراع ماشین خوداین‌آشیانه را برای‌خود انتخاب کرده بود .

کسی چه میداند که این موجود عجیب و پرقدرت ازدرون کوه نتوانسته باشد یك راه زیر زمینی بخارج‌پیدا کند وهروقت کهمیخواست بدون استفاده ازاپووانت ازآن راه بخارج‌آمدورفت می‌نمود .

تمام این کشفیات درمغزم متمر کـزشدوهرچه‌لازم بود دانستم و اگر مادرآن روزموفق می‌شدیم بداخل این غار راه پیدا کنیم دیگرآن آقای دنیا نمی‌توانست باقدرت‌خوددنیاای را موردتهدید قرار دهد..

مدتی درآنجا بیحرکت‌ماندم‌وباچشمانی حیرت زده به‌تخته سنگها‌نگاه می‌کردم ووحشتی سخت سرا پایم رافرا گرفته بود و گاهی این خیال ازمغزم خطور می‌کرد آیااکنون که پی باسـرار آنها برده وهمه‌چیز رادانسته‌ام ودرمقابل یك امرمحال بهتر نبود دستگاه جهنمی را خراب کرده ورابطه این مرد جهنمی را باخارج نمائیم .

دراین وقت از پشت سرخود صدای پائی شنیدم و روی خود را گرداندم.

کاپیتان بطرف من جلو میامد و در دومتری من ایستاد وبنای نگاه کردن گذاشت .

ازدیدن اونتوانستم خود را نگاه دارم واین کلمات بطورنا گهان ازدهانم خارج شد و گفتم :

کوه غول‌عظیم . . کوه غول عظیم .

گفت بلی‌آقای استرك

ـ وشما هم مالك دنیا هستید .

ـ بلی آقای دنیا من هستم که خود را مقتدر میدانم .

با بهت وتعجب تمام گفتم شما که هستید .

درحالیکه غیورانه قدخود را برافراشته بود گفت :

ـ من رایور .. رایور فاتح هستم .

رایور فاتح

اومردی بود کوتاه قد اما باقیافه‌ای خشن وزننده که شانه‌های گسترده وسینه فراخ‌وچشمان آتشین وپرازشعله‌اش بیننده را دچارترس ووحشت زیاد می کرد .

این قیافه ترسناك باآن گردن محکم بایك سربزرك مربع‌شکل وچشمانی که دیدن آن غیرازخوف ووحشت چیزی نداشت وعضلاتی‌بهم فشرده که گوئی سالها مشکلترین کارهای بدنی را انجام داده باموهای کوتاه و تقریباً مجعد چون یـك ستون‌آهن درمقابل من ایستاده بود گوئی خدا من بود که از آسمان فرود آمده و قدرتی بود که برای ترساندن مردم خلق شده است .

این همان مرد فوق‌العاده و گستاخی بود که تمام روزنامه‌های ایالات متحده امریکا درفردای روزی‌که برای اولین بار در واشنگتن ظاهرشده بود درباره او مطالبی زیاد نوشته بودند .

این همان رایور فاتح بود که بانهایت صراحت وجودش را بمن معرفی می کرد وباچشمان‌شرربار و آتشین خود در بالای کوه‌غول‌عظیم

مرا تحت تهدیدقرارداده بود .

دراینجا ضرورت دارد اعمالی را که باین مرد خارق‌العاده نسبت میدادند یادآورشویم زیرااین‌مردخارق‌العاده درنتیجه اعمال درخشانی که انجام داده بود قبل‌از این سروصداها بلند شود توجه محافل‌سیاسی را بخود جلب کرده بود .

روز ۱۲ ژوئن سال ۱۸۰۰ در شهر فیلادلفی در ولدون انستیو جلسه‌ای تشکیل شده بود که ریاست‌آن بعهده آنکل پرودنت یکی‌از شخصیت‌های معروف پایتخت پنسیلوانیا ودبیر کل‌آن فیلوان‌نام داشت که اوهم ازشخصیت‌های معروف این ایالت بشمارمیآمد .

در این جلسه درباره اختراع بالونهای دیرترایل بخاری که از مهم‌ترین اختراعات‌آن روزصحبت میکردند و با همکاری هیئت رئیسه این کنگره فرودگاه بزرگی برای این دیرترایل تـازه ساخته بودند وبرای‌حمل ونقل این دیرترایل به‌فرودگاه جدید اظهارنظرمیکردند وقرارشد که باتشریفات خاصی‌این عمل درحضورشخصیت‌های‌مهم کشور انجام شودوبعضی‌هاعقیده داشتند که‌باید یك‌چرخ ودسته دیگرمیگفتند دوچرخ درطرفین این دیرترایل ساخته شود تا بتواند در موقع فرود آمدن روی‌زمین راه برود این موضوع هنوزبین اعضای جلسه‌حل‌نشده بود وقراربود که دراطراف‌آن دراین‌جلسه صحبت شود بحث برسراین مسئله خیلی طولانی شد و هیچکدام نتوانستند عقیده حود را بکرسی بنشانند ودراین وقت بود که پیشخدمت وارد شد واجازه خواست کـه کسی برای شرکت دراین مذاکره وارد سالون جلسه شود این‌شخص خود رابنام رایبور معرفی نمود وپس‌ازاینکه اجازه صحبت گرفت‌شروع

بسخن‌رانی کرد ودرابتدامطالبی سودمند درباره دیرترایل‌های‌اختراعی ایراد کرد که تااندازه‌ای‌درنظر آنها جنبه علمی داشت.ودرضمن‌صحبت‌های خود میگفت اکنون که انسان توانسته است با ساختن کشتی‌ها صاحب دریا شودبایستی دستگاهی‌اختراع کند که ازلحاظقانون‌فیزیکی سنگین‌ترازهواباشدتا بتواند درهوانیزمانندبدریا بمحل خودپروازنماید

سخنان‌اومورد تمسخرقرارگرفت وخلبانهای بالونهای اختراعی عقیده راشتند که چنین چیزی امکان پذیرنخواهد بود زیرا بالونهای آنها سبکترازهوااست‌ومیتواند درهوا حرکت‌کند وچون سخنان‌رایور خارج از منطق علمی بود او را بطور مسخره رایور فاتح نام نهادند و رایور بدون اخذنتیجه ازسالون بیرون‌آمد .

بعدازخارج‌شدن این شخص عجیب جلسه بهم‌خورد ولی‌دوساعت بعد جبررسید که رئیس جلسه بامنشی اوبوسیله اشخاصی ناشناس ربوده شده‌اند .

قضیه ازاین‌قراربود درحالیکه این دونفرازخیابان فلرمانی‌پارك عبورمیکردند چندنفراز تاریکی خارج شده وخود را بروی این‌دونفر انداخته دست وپایشان را بسته دهـان بندی بدهانش گذاشته سپس بـا وجودیکه آنها مقاومتی سخت از خود نشان میدادندآنها را ازخیابانی خلوت وتاریك عبور داده و در یکدستگاه عجیبی که در گوشه میدانی خلوت قرارداشت جای دادند .

وقتی روزروشن شدآنها خودرا زندانی همان رایور فاتح دیدندو این‌دستگاه بزرك برفرازشهر وخارج شهر بنای پرواز گذاشت .

آنکل پرودنت و منشی او فیلوان دانستند که ناطق شب گذشته

بآنها دروغ نگفته بود و در حقیقت ماشین ودستگاهی دراختیار دارند که براساس قانون فیزیکی سنگین‌تر ازهوا میتواند مسافتهای زیاد درهوا پرواز نماید و ساختمان آن بطوری بود که روی دومحورافقی و وعمودی حرکت می کرداگراین‌محورافقی بکارمیافتاددستگاه فضائی بطورافقی پیش میرفت وبرعکس درموقع‌حرکت محورعمودی روببالا ارتفاع می گرفت ودر واقع مانند یك هلی کوپترساده بود که با محور عمودی خود بطرف بالا صعودمی‌نمود .

این بالون که آلبانوس نام داشت بدرازی سی‌مترساخته شده و دارای دوموتورمتحرك یکی درجلو ودیگری درعقب بود وبا چرخیده دنده‌ها که درهرطرف تعدادآن ۳۷ دنده بود دستگاه فضانورد بچپ و راست یابالا وپائین رانده می‌شد .

اما ماده‌ای که این دستگاه عظیم را حرکت میدادند تجارآب فشرده شده بود که درآن روز برای حرکت بالونها بکارمیبردند ونه روغن یاگازهای دیگربود وهم چنین ازماده انفجارکننده‌ای که رایور درسخن‌رانی‌های خود گفته بودانرژی نمی گرفت بلکه ماده‌ای بود که درآن روزهابنام‌عامل الکتریسته برای حرکت ماشین‌ها شناخته‌بودند

اما مخترع این ماشین ازکجا و چه نوع میتوانست این منبع الکتریسته را فراهم کند تابتواند درموقع حرکت ازآن استفاده‌نماید بطور مسلم این‌یکی ازاسرارمخترع بود که‌نخواست بکسی بگویدشاید ودرظاهراینطور بنظرمیرسید که ممکن است نیروی الکتریسته خودرا از هواگرفته یا ازیك ماده سیال یا ازآب جوشان محتوی در رادیاتور بگیرد .

باید گفت که رازبزرگ این اختراع عجیب روی همین‌موضوع قرارداشت والکل پرودنت بااینکه خودش ازشخصیتهای علمی بود در مدت این مسافرت طولانی که ازیك طرف بـه‌طرف دیگر می کردند نتوانست آنرا کشف نماید .

مهندس رابور که نمیخواست رازاختراع خودرا در اختیار کسی بگذارد باو گفته بود بطوری که مشاهده می کنید من بادودستیار خود این دستگاه عظیم را اداره‌میکنم وتا امروز توانسته‌ام مسافتهای‌بعدی راازروی اقیانوس اطلس واقیانوس کبیر برفرازآسمان استرالیاوامریکا و اروپا و آسیا بپیمایم وقدرت‌آن دردست خودم است وآنرا دراختیار هیچکس نمی گذارم . پس این دستگاه عظیم‌فضانوردی خودرا ادامه‌داد وبرفراز امریکا پرواز نمود .

الکل پرودنت آنچه سعی کرد که بتواند با مهندس رابور کنار بیاید تمام پیشنهادات او رد شد ودلیل ومنطق رابوراین بود که می گفت خود من بـاید صاحب‌این قدرت باشد وتمام مردم دربرابرش سرتسلیم فرود بیاورند .

بالون‌آلبانوس (این نامی بود که رابور بآن داده بود) ازفراز کوه‌های بلند وسلسله جبال رشوز ودشتهای کالیفرنیا گذشت بعد درحالیکه سانفرانسیسکو را پشت سر گذاشته بود خودرا بحلقه‌اقیانوس کبیررساند وتاحدود کامجاتکا درمنتهاالیه شمالی‌پروازنمود ومسافرین بـا دوربین های خود می‌توانستند کشورهای آسیا و چین وتبت را تماشا کنند .

بعدازآنجا اوج گرفت وتاحدود کوه‌های هیمالایارسید وقله‌های

سفید ومستوراز برف این رشته جبال مرتفع ازفاصله زیاد دیده می‌شد .

پس‌ازپیمودن راه‌های دراز وطولانی سرزمین ایران و بحرخزر نمایان‌شده ازسرحداروپا گذشت بعداسویت‌های‌روسیه‌وشهرسن بطرزبورك وساختمانهای کشورفنلاند ازفرازحلقه بالکان را زیرپا گذاشت ازسوئد ونروژ و از شهرهای استکهلم و کریستیانا عبور کرد خودرا بسرزمین فرانسه وبالاخره کشور ایتالیاوفلورانس وروم وناپل ودریای مدیترانه را بااوج بسیارزیاد پشت سر گذاشت واز آنجا بقله‌های عظیم افریقا که ازدماغه‌مراکش‌تامصر کشیده شده‌بود وازفرازالجزیره‌وتونس‌وتریبولی وسودان واز آنجا سطح اقیانوس اطلس دیده شد[1]

باینجهت طریق خط‌السیر جنوب غربی راپیش گرفت وهیچ‌چیز در این فضای بیکران جلو اورا نمی گرفت وحتی طوفانها که دربعضی نقاط شدت زیادداشت‌نمی‌توانست مانع پیشروی اوبشود وخلبان شجاع بایك خوشروی، مخصوص مانند گلوله‌ای فضارا می‌شکافت وبدون مانع جلومیرفت تاخودرا بسرحدات امریکا رساند .

هنگامیکه از دور زمین بچشم خورد آنجا منطقه ماژلان بود و آلبانوس این قسمت را از شمال به‌جنوب پیمود و بقسمتهای ساحلی اقیانوس کبیررسید .

رایورمدتی برفرازجزایر ونقاطی که در آن روزناشناس بودپیش

۱ـ شاید برای خواننده مسافرت در فضای بیکران جهان زیاد تعجب آور نباشد زیرا امروز هواپیماها وجت‌های چهارموتوره این عمل را انجام میدهد اما باید درنظرداشت که ژول‌ورن دراوائل قرن نوزدهم این تئوری را راکشف کرده بود .

رفت وچندساعتی هم درنزدیکی‌های قطب جلورفت و در اثرطوفانهای شدید بسمت دیگررانده شدوبامهارت وتردستی تمام خودرا ازخطرهای احتمالی نجات‌دادبالاخره دراواخرماه ژوئیه‌پس‌ازاینکه بطرف‌اقیانوس کبیر کشیده‌شده بودبرفرازیکی‌ازجزایرناشناس‌اقیانوس هندتوقف‌نمود

جزیره‌ای که آنکل پرودنت وهمراهش فرودآمده بودندجزیره شاتام در مشرق زلاند جدید واقع شده بود اما رایورنمی‌توانست دریك زمین صاف فرودآید چون دراثرعبور ازبین طوفانهای شدیدماشین او احتیاج بیك تعمیر کلی داشت و بدون این تعمیر قادرنبود بسرمنزل و فرودگاه خود که دردوهزارمیلی این نقطه قرارداشت فرود بیاید .

آنکل پرودنت وهمراهش میدانست که رایور مجبوراست برای تعمیرماشین خوددراین نقطه فرودآید والبته بعدازاینکه ماشین خودرا تعمیر کرددومرتبه مسافرت هوائی خود را ازسرخواهدگرفت پس‌لازم بود که در ساعاتی که آنها مشغول تعمیر هستند وسائل فرار خود را فراهم سازد .

لوله‌ای که درانتهای آن برای زمین شستن قرارداشت بدرازای یکصدوپنجاه‌پا بود ودروقت‌شستن ممکن‌بود ازروی‌آن خودرابلغزانند وبدون زحمت بزمین برسند ولی اگرمی‌خواستند ازاین‌راه فرار کنند امکان داشت دستگیر شوند وچون هوا روشن میشد این‌کار امکان‌داشت وازآن گذشته چون راه را بلد نبودند بدون تردید گرفتارمیشدند .

چون وضع باین قرارشد تصمیم خطرناکی گرفتند واین تصمیم عبارت ازاین بود که یکی از دینامیت‌ها که درآنجا دیده می‌شد استفاده نموده دستگاه را بامخترع آن با انفجارشدید نابود سازند وآنها پیش

خـود اینطور حساب کردند در مدتی کـه دینامیت منفجر شد بسهولت میتوانستند ازهمان راه لوله احتیاط خودرا نجات دهند

آنچه‌را که تصمیم داشتند انجام دادند وقتی فتیله دینامیت روشن شد آنکل باتفاق منشی وپیشخدمت خوداز روی آن لوله بطرف زمین لغزیدند ولی در همین حال فـرارشان کشف شد و تیرهای پی‌درپی از داخل هواپیما بطـرف آنها رها شد اما هیچکدام اصابت نکرد والکل هردودست خودرا بطرف لوله انداخت وآنرا ازجا کند درهمان لحظه انفجاری شدید حاصل شد وهیکل عظیم دستگاه بهوا پرت وقطعات آن درآبهای رودخانه پراکنده گردید این حادثه‌راکسی فراموش نمیکرد ودرهمان شب ۱۳ ژوئن بود که وقتی الکل پرودنت ورفقایش ازجلسه خارج می‌شدند بدست افرادی ناشناس دستگیر وربوده شده بودند .

بعدازاین حادثه دیگـر کسی اطلاع از آنها نداشت وهیچـکس نمی‌توانست فکر کند چه برسرآنها آمده وحتی کسی خبر نداشت که بین ناپدید شدن این سه نفر و انفجار هواپیما رابطه‌ای وجود داشته و چون ازماجرا اطلاع نداشتند مردم ازاظهارنظرهم خودداری نمودند

اما رفقای الکل از ناپدید شدن اونگـران شدند بـرای یافتن آنها بجستجو افتادند ، پلیس دراین‌کار دخالت کرد وسیم‌های تلگراف در آمریکا واروپا بکار افتاد شاید از یك طرف خبری ازاین سه گمشده بدست بیاورند .

نتیجه تمام این فعالیت‌ها صفر بود حتی جایزه‌ای درحدود پنج هزار دلارتعیین کردنداگر کسی بتواند کوچکترین‌خبری از گمشده‌ها پیداکنـد ولی هیچکس موفق نشد سرنوشت آنان را بداند و جایزه

هنگفت هم درصندوق شرکت باقی ماند .

حادثه ازاین‌قرار بودومردم اتازونی ازپیش آمد این حادثه سخت دراضطراب بودند من‌خوب‌بخاطرداشتم که برای‌پیدا کردن این‌اشخاص چقدرزحمت‌کشیدم اما کوچکترین اطراف این سه‌نفر بدست نیامد

اما در تاریخ بیسم سپتامبر خبـر تازی ابتدا از فیلادلفیا پخش شده‌بلافاصله بسایر کشورها نیزرسید وهمان‌روز بعدازظهر انکل‌پرودنت وفیلوان بمنزل خود در واشنگتن مراجعت نمودند همان شب ازطرف شرکت درجلسه‌ای که بطورفوق‌العاده تشکیل‌شده‌بود احضار گردیدند واعضای جلسه‌باشوق‌واشتیاق‌تمام ازهمکاران گمشده‌خود استقبال‌نمودند در برابر پرسشهائی کـه از آنها شد با نهایت سرسختی در ادای پاسخ صریح خودداری نمودند اما بعدها آنچه درباره این حادثه انتشاریافت بقرار ذیل بود .

پس از ناپدید شدن کشتی اقیانوس‌آنکل پرودنت وهمراهان‌در صدد برآمدند، که بیك وسیله ازاین جزیره دوردست خارج شدند ، در ساحل غربی این جزیره بیك قبیله بومی برخوردندکـه خوشبختانه پذیرائی دوستانه‌ای در مسافرین ناشناس بعمل آوردند اما چون‌آمد و رفت دراین جزیره بسیار کم بودگاهی از اوقات اتفاق میافتادکه یك کشتی از آنجا حرکت‌کند ناچار بودند صبر کنند وسه‌هفته بعد بود که بالاخره توانستند بقصد آمریکا سوار کشتی شوند .

اما کسی ندانست بعد ازمراجعت آنکل‌پرودنت وهمراهان بچه کاری سرگرم بودند برحسب‌ظاهر کارهای معمولی خودرا ازسر گرفته وبرای ساختن فرودگاهی که درنظرداشتند دست بکارشدند اما درباطن

درفکر این بودند که بتوانند دستگاهی شبیه آنچه دیده بودند بسازند ودرفضا پرواز کنند .

درتاریخ بیستم آوریل سال بعد دستگاهی راکـه ساخته بودند آماده حرکت شد و آنکل پرودنت و منشی او عقیده داشتند کـه این دستگاه هوائی میتواند مسافت بسیار کمی را بهپیماید .

باید اضافه کنیم که بعدازآن تاریخ کسی ازرایور اطلاعی نداشت وشاید نمی‌دانستند که چنین شخصی وجودداشته است ودلیلی‌هم دردست نبود که اقدام عجیب و اختراع بی‌سابقه اش خاتمه یافته وبعداز غرق شدن دراقیانوس کبیر توانسته باشدکارهای خودرا ازسربگیرد زیرا از این موضوع فقط آن دونفر اطلاع داشته ومطمئن بودند که رایور در این انفجار شدید ازبین رفته است .

اختراعی آنکل‌فرارسید من با هزاران تماشاچی‌درپارك فیرمدن بودم آنها اختراع خودرا مرغ آسمانی نام نهاده بودند واینطور گفته میشد که مرغ هوائی با هیکل عظیم خود میتواند درفضا پرواز کند .

باید گفته شود کـه سیستم عقب یا جلو رفتن دستگاه تاآن روز حل نشده بود یك‌چرخ‌درجلو ـ کی درعقب گذاشته شده بود ونیروی برق بایستی با نیروی زیادی این چرخها را حرکت بدهد اتفاقاً در آن روز هوا بسیار صاف بود ولکه‌ای از ابر درآسمان دیده نمی‌شد.

آلکل پرودنت فریاد کشید : حرکت .

هواپیما یا چیزی کـه مانند فضاپیما ساخته شده بود آهسته در هوا بلند شد سپس حرکت افقی آغاز گردید واین‌عملی بود که درآن روز اهمیتزیاد داشت زیرا بالونهای دیرزایل فقط ارتفاع می گرفت

ومی‌توانست درفضا خودرا جابجا کند .

ناگهان صدائی درفضا منتشر شد ، صدائی که ازحلقوم ده‌هزار تماشاچی خارج شده بود .

در همان لحظه درسمت شمال غربی چیز سیاهی درآسمان بنظر رسید که باسرعت تمام بطرف این فضاپیما میآمد .

این همان دستگاه عجیب وحولناکی‌بود که یکسال پیش پس‌از اینکه آنکل پرودنت و رفقا را ربوده بود او را برفراز اروپا وآفریقا وآسیا وآمریکا ومناطق قطبی گردش داده بود .

همه گفتند : اقیانوس .. اقیانوس .

بلی خودش بود وتردیدی نداشت که کسی دیگر نباید فرمانده این هواپیما باشد ، رایور فاتح بود .

تعجب وحیرت آنکل‌پرودنت وفیلون چقدر زیاد شد وقتی اورا دیدند درحالیکه فکرمیکردند او نابود شده است ، اشتباه کرده‌بودند دستگاه آنها دراثرانفجار نابودگردید وقطعات‌خورد شده‌اش دراقیانوس کبیر پراکنده شد ومهندس رایورهم بدریا افتاد اما در همان‌لحظه یك کشتی که درآنجاانتظارش را داشت اوراگرفت وازهمان راه باسترالیا رفتند وچندی بعد بهمان جزیره گمنام برگشتند . رایور هیچ فکری جز انتقام نداشت و یکدستگاه کاملتری از آن ساخت بعد چون دانست که رئیس و معاون ، و لدون انستیو ، یك فضانورد بنام مرغ آسمان ساخته‌اند بآمریکا آمدندودرهمان روزوهمان ساعت آنجا حاضرشدند .

آیا این حیوان شکاری مهیب میخواست مرغ آسمان را نابود سازد و آیا این مرد بزرگ در ضمن انتقام میخواست نشان بدهد که

دستگاه اختراعی او بزرگتر و نیرومندتر از سایر هواپیماهای ویرژابل است .

آلکل پرودنت ومعاونش درداخل هواپیمای خود خطر را حدس زدو دانست چه سرنوشت خطرناکی درانتظارش است پس باید بهر وسیله ای شده فرار کنند اما نه فرار واقعی باشد بلکه قصد کردند بارتفاعات بالاتر بروند ودراینصورت خواهند توانست ازخطر رهائی یابند .

مرغ آسمان تا بارتفاع پنجهزارمتری بالارفت ؟ آلبانوس هم ارتفاع گرفت واورا موردتعقیب قرارداد وبطوریکه روزنامه‌ها نوشتندو درخاطرم مانده است ازپهلو بخود فشار آورد که بالاتر برود وبالاخره بجائی رسید که شعاع آفتاب بطرف او کمترشد .

آیا دراین حال آلباس اورا نابود نخواهد ساخت !

اما دراین فضا که فشار کمتر بودمرغ آسمان قسمتی از وزن خود را ازدست دادوهزارمتر دیگر بالارفت وآلبانوس هم همانطوراورا دنبال کرده بود .

ناگهان انفجاری در هوا شنیده شد وچون دراین فضای کم هوا انبساط بخار بیشترشده بودمنبع آن ترکید وبسرعت بطرف زمین سقوط نمود در اینوقت بود که آلبانوس خودرا بطرف او کشاند اما نه برای اینکه کارش را تمام کند بلکه قصدش کمك کردن باو بود .

بلی رایورفاتح در آن حال انتقام خودرا ازیادبرد وخود رابمرغ آسمان رساندوهمراهان او آنکل پرودنت ومعاونش را قاپیده وبسکوی هواپیمای خود رساندند بعد بالون آنها که کاملا خالی شده بود سبك شد وبروی درختان زمین‌های فلرمون پاك افتاد .

مردم ازشدت وحشت واضطراب فریاد می کشیدند .

اکنون که مهندس آنکل پرودنت و معاونش گرفتار رایور شده بود چه‌واقع می‌شد آیا می‌خواست اورا همیشه باخود همراه ببرد ؟

همه این عقیده راداشتند اما آلبانوس پس‌ازاین پنج شش دقیقه‌در ارتفاع چند هزارمتری باقی‌ماند کم کم مثل اینکه می‌خواست بزمین بنشیند پائین‌آمد معهذا معلوم بود اگر بیشترپائین بیاید مردم وحشت زده قبل‌ازاینکه بتواندبزمین برسد اورا می گرفتند وهرگزاین‌فرصت را برای دستگیری رایورفاتح ازدست نمیدادند آلبانوس بتدریج پائین می‌آمداما وقتی بچندقدمی‌رسیددرحالیکه چرخها اوکارمی کردایستاد.

جمعیت مردم چنان تحریك شده بودند که نزدیك بود اورا در بقاپند اما دراین اثناصدای رایور بلندشد واین مطالب ازدهان اوخارج گردید :

همشهریهای‌ایالات‌متحده‌امریکا · رئیس ومعاون ولدون‌انستیودو مرتبه دراختیارمن قرار گرفتند واگربخواهم آنها را نزدخود نگاه‌دارم ازحق قانونی‌خوداستفاده میکنم امامن باین مطلب متوجه شدم که‌هنوز مردم امریکا آمادگی ندارند که بتوانند مانند دریاها درفضای‌آسمان حکومت کنند من بـا میل واراده خود آنکل پرودنت وفیلوان را آزادی می‌بخشم .

دراین حال آنکل پرودنت ومعاونش بروی زمین جستن‌نمودند وآلبانوس چندین مترارتفاع گرفت بطوریکه دیگر در دسترس مردم نبود ورایور بدنبال سخنان خود گفت :

همشهریهای ایالات متحده امریکا

من آزمایش خود را بعمل‌آوردم اما هنوزوقت‌آن نرسیده است

که این اختراع بزرگ دراختیار مردم باشد بنابراین میروم وراز این اختراع راباخود همراه‌خواهم برد البته این رازبزرك ازاختیارانسانیت خارج نخواهد شد وروزی که بتواند ازروی عقل از آن استفاده کند در اختیارجهانیان قرارخواهد گرفت خدا حافظ همشهریهای اتازونی .

بعد چرخهای آلباس سرعت بیشتر گرفت و در مجموعه هورا و سروصدای مردم ازسمت مشرق ناپدید گردید .

من این صحنه را بطور تفصیل بیان کردم تاشما بدانید ابن مرد عجیب وفوق‌العاده چه موجود خطرناکی بود .

اونمی‌خواست عداوت ودشمنی خود را بعالم انسانیت نشان بدهد بلکه‌می‌خواست برای‌آینده دنیا این‌پیروزی بزرگ رامخصوص‌خویش سازد ودرحالات ورفتار اوچنان ظاهری ازاعتماد واطمینان وجود داشت که خودرا یك نابغه بزرگ ومظهری از کبرونخوت وقدرتش رامافوق انسانی میدانست .

معلوم است که‌این احساسات بتدریج‌چنان درروح وفکرش‌رسوخ پیدا کرده بود که فکرمی کرد دنیای بهتری بایستی درخدمتگذاری‌او آماده شوند بطوریکه این احساسات خدائی را درنامه‌های تهدیدآمیز خود نشان داده بود .

شاید همین افکار وتخیلات فرعونی دراوچنان زیاد شده بود که هیچ قدرتی را شایسته مقابله وپایداری باخود نمیدانست .

امـا آنچه که بعداز نـاپدید شدن آلبانوس واقع شد هیچکس نمیدانست این مخترع عجیب وخارق‌العاده بساختن یك دستگاه فضا نورد قناعت نکرد بعدها افکاری دیگر بمغزش راه یافت که بتواند

دستگاه دیگری بسازد که درروی زمین ودریا وهوا حرکت کندوبطور مسلم درهمان جزیره ناشناس موفق شد این راز رادرنزد خودنگاه دارد و کاراوبجائی رسید که باالاخره موفق شد این دستگاه عظیم رابسه سیستم مختلف اختراع کند سپس آلبانوس دوم را خراب کرد والبته درهمین محوطه کوه غول عظیم که کسی راهی بآنجا نداشت اپووانت ساخته شد ودرجاده ها ودریاها وفضای امریکا بنای آمد ورفت گذاشت .

واکنون خوانندگان میدانند که این ماجرا پایانش بکجارسید وپس ازاینکه دردریای اریه موردتعقیب کشتی های دولتی واقع گردیداز راه فضا خود را نجات داد وببالای کوه غول عظیم آمد درحالیکه این بار مراباخود همراه آورده بود .

بنام قانون

پایان این ماجرای عجیب بکجا میرسید ؟ و چگونه میتوانستم باوجودتمام این مشکلات نجات پیدا کنم .

من دراختیار رایورو کمان اوبودم وهیچ قدرتی نمی‌توانستمرا ازچنگ اوخلاص کند واگر درآن روزها آنکل‌پرودنت ومعاونش را آزادی داده بود معلوم نبود چه‌وقت بخواهد بمن آزادی بدهدصبر کنم وببینم پایان این ماجرا بکجا خواهد رسید .

درواقع بعدازاینکه کنجکاوی من اقناع شد تازه بجائی نرسیده بودم و همینقدر میدانستم که برفراز کوه غول‌عظیم اقامت دارم وچون تمام اطراف این محوطه را بازدید نمودم علت‌آن شعله‌های آتش وسرو صداهائی ر که درمور کانتون دیده بودند میدانستم ویقین داشتم که ساکنین مور کانتون و پلیزنت کارون از فکر آتش نشانی کوه بیرون رفته وکسی گمان نداشت که‌عامل این‌زمین لرزه‌ها و آتشفشانی‌هارایور فاتح بوده‌است اما این مردبزرگ درحالیکه مردم درخواب غفلت فرو رفته بودند دریکی ازمسافرتهای فضائی خود این کوه غیرقابل عبور را

و باخیال‌راحت در آنجازندگی می کند واطمینان دارد اگرسالها بگذرد دست قدرت‌هیچ بشری موفق‌نخواهد شد این‌آشیانه عقاب را کشف کند
امااین رازبرای من کشف شده‌بود وطریقه کار کردن این‌ماشین را میدانستم اما تمام این‌معلومات بچه دردم می‌خورد .
اگر اینطور باشد که این دستگاه‌های عظیم بوسیله الکتریك حرکت می کند و این نیروی الکتریسته را از آب یا ازهوا می گیرد دانستن این موضوع چه مشگلی را برای من حل می کرد زیرا یقین داشتم که‌آنهااجازه نخواهند دادبیش ازاین دراعماق رازآنان فروبروم اگرروزی‌آنها حاضر بشوند بمن آزادی به‌بخشند چه‌پیروزی بزرگ بود ودراین باره بخود می گفتم :
بطورمسلم رابور می‌خواهد برای همیشه ناشناس بماند امابااین دستگاه چه میتواندبکند وبادرنظر گرفتن تهدیداتی که کرده بود اگر بااو کاری نداشته باشند قصدندارد بکسی صدمه برساند .
اما ازطرف‌دیگرفکرمیکردم اگرتابامروزخواسته است ناشناس بماندشاید درآینده اینطورنباشد .
تنها کسی که میتواند رازاین‌آقای دنیا راکشف کند من هستم ، من که زندانی اوهستم وحق دارم اوراتوقیف کنم ومن‌هستم که میتوانم دست روی شانه او گذاشته وبگویم :
بحکم قانون ترا توقیف می کنم .
ازطرف دیگرچگونه میتوانم بانتظار یك کمك خارجی بمانم ، البته که خیراین انتظار بیهوده است ؟ البته اولیای دولت ازآنچه که برفراز این کوه گذشته بی‌خبر نیستند وحوادثی هم که دربلاك بروك

گذشت بنظرشان رسیده‌وماموربن من ، جون‌هارت و نابوالکر تاامروز بایستی باتفاق ولس به‌واشنگتن رفته وجریان را گذارش داده‌اند .

آقای واردا کنون همه چیزرا میداند و نمی‌تواند درباره زندگی من بی‌اعتنا باشد ومسئله را نزدخود طرح کرده می گوید :

وقتی‌اپووانت ازساحل دریا حرکت کردمرابا خودش‌همراه‌برد شاید که درآبهای دریااریه غرق‌شده‌است یا آقای دنیامرا بداخل کشتی خود برده وا کنون من دراختیار آنها هستم .

درحالت اول‌مراسم سوگواری جون استرك اولین‌بازپرس اداره پلیس‌واشنگتن‌را برگزارخواهد کرد ودرحالت‌دوم‌چه امیدخواهم‌داشت که اوبتواند خودرا بمن برساند .

بطوریکه اشاره شد بعداز آن روز کشتی اپووانت دردریای اریه راه می‌پیمود ودرساعت چهاربعداز ظهرهنگامیکه به‌بندر بوفالو نزدیك گردیددو پروندازکشتی‌های دولتی اورادنبال نمودند و کشتی‌اپووانت باسرعتی که داشت و درضمن اینکه مقداری از راه را در زیرآب پیمود توانست خودرا نجات بدهد .

امـا وقتی درآبهای نیاگـارا اورا مورد تعقیب قراردادند چون به‌نزدیکی محوطه‌آبشار رسیدند مجبور بتوقف شدند .

چون فرارسیده بود و چیزی دیده نمی‌شد چه فکری جزاینکه اپووانت درامواج دریا غرق شده بمغزشان خواهد رسید .

ازآن گذشته چون تاریکی شب فرارسیده بود گمان نمی‌رفت که آنها هواپیما رادرفضا دیده باشند ویااینکه کسی توانسته باشد اورا تـا حدود کوه غول‌عظیم تعقیب نمایند.

اما بعدازآن روزهم چندبار بفکرم رسید درباره بعضی چیزهااز رایور توضیح بخواهم ولی‌از کجا معلوم بود که بمن جواب بدهدواگر هم نامش رااز دهان خارج کنم خود را ناچار بجواب دادن نخواهددید آن روز بدون اینکه کوچکترین تغییری داده شود گذشت رایور و همکارانش شب وروزمشغول‌تعمیرماشین بودند واینطور نتیجه گرفتم که درآینده‌ای نزدیك دومرتبه بسفرخواهند رفت و البته منهم همراه آنها خواهم بود و امکان هم داشت که مرا در اینجا بگذارند وبروند زیرا یقین داشتندراه فراری ندارم وازآن گذشته غذا ووسائل زندگی برای من دراینجا فراهم است .

اماچیزی که بیشترتوجهم‌جلب می‌نموداین بود که حالت‌ظاهری رایور را درمنتهای خشم وناراحتی میدیدم آیااو دراین مواقع بحرانی بچه چیزفکرمی کرد

چه نقشه‌ای در سرداشت ؟ بکدام طرف می‌خواست برود ؟ آیا تهدیدی راکه درنامه‌ها اشاره کرده بود بموقع اجرا میگذاشت ؟ تهدیدات دیوانه وار .

شب آینده آن روزچون هوا خوب بود روی توده‌ای از گاه که‌در یکی ازغارها ریخته بودند خوابیدم وهمه نوع غذا دراختیارم بود ودر این دوسه روز هر سه نفربقدری کارداشتند که کمتر اتفاق میافتاد باهم یك کلام سخن‌بگویند وشاید درمدتی که من‌آنها را نمیدیدم برای‌تهیه غذا رفته بودند و کسی چه میداند که کاپیتان درنظر نداشت این دفعه مسافرت خودرا بقسمتهای دیگرجهان ودرجاهای دیگر ادامه بدهد .

گاهی او را میدیدم که متفکرانه درآن محوطه قدم میزد ، و

زمانی میایستاد وبازوان خودرا بسوی آسمان برمیافراشت وشایددر آن حال می‌خواست باخدائی که در آسمانها است ودرقدرت خدائی بااوسهیم شده به‌نبرد برخیزد و کبرنخوت خدائی‌اورا بدیوانگی می کشاندآنهم یك‌نوع خدائی نامحدودی که همکارانش هم‌نمی‌توانستند تحمل کنند آیا درنظرداشت بکدام حادثه خطرناك دست بزند.

آیا خودرااز‌عوامل طبیعت‌پرقدرت‌تر نمیدانست ؟ درحال‌حاضر زمین ودریا وآسمان دراختیارش بود ، فرودگاه او فضای عظیم‌آسمان بشمارمیامد ، یك فضای پایـان ناپذیر که هیچ قدرتی دراین جهان تاب برابری با او رانداشت .

لازم بود که ازآینده‌ای خطرناك و پرازحادثه بترسم و اگر هم میخواستم قبل‌از پیش‌آمدن این مسافرت خـودرا ازآنجا خلاص کنم برای من‌امری‌محال وغیرممکن‌بود ووقتی که اپووانت درفضا یادردریا راه میرفت چگونه میتوانستم نجات یابم مگراینکه دربعضی جاده‌های روی‌زمین باسرعت کمتری‌راه برود . امیدواری بسیار ضعیفی که‌امکان تحقق نداشت .

بطوریکه اشاره کردم از ساعتی که وارداین محوطه دربسته شده بودم چند بارسعی کردم بارابور هم صحبت شوم‌امابی‌فایده بود وآن‌روز بکاردیگر دست زدم .

مقارن بعدازظهر جلوغار بزرگ بنای قدم زدن گذاشتم ؟ رابور باچشمان مخصوصی بمن نگاه میکرد .

آیا می‌خواست با من حرف بزند ؟

باو نزدیك شدم و گفتم :

کاپیتان من‌ازشما سئوالی کردم اماحاضر نشدید پاسخ بدهیداین سئوال را دومرتبه تجدید میکنم .

درباره من چه تصمیمی دارید .

ماهردو روبروی هم در دو قدمی ایستاده بودیم او دستها رابه‌بغل گذاشته بمن نگاه میکرد بطوریکه از نگاه کردن بچشمانش وحشت می کردم .

وحشت ، این برای خودکلامی بود ، نگاه اوشباهت بمردی نداشت که عقل‌وادراك درستی داشته‌باشد ، نگاهی که حالت غیرانسانی ووحشیانه داشت .

سئوال خودرا کمی تندتروآمرانه‌ترتکرارنمودم

یك لحظه بفکرم رسید که رایور می‌خواست ازحال بهم رفتگی خارج شود دومرتبه پرسیدم :

درباره من چه قصددارید ؟ بمن‌آزادی خواهید داد ؟

محققاً رایور دربحران بسیارشدیدی دست وپا میزد حرکاتی‌را درموقع قدم زدن دراو دیده بودم، این حرکت را درمقابل من تکرار نمود و دستش را بسوی افق آسمان دراز کرد مانند‌این بود که قدرتی مقاومت ناپذیراورابسوی ارتفاعات‌آسمان می کشاند وآرزو داشت‌بداند درآنجا چه‌خبراست درآنجا که اززمین دوربود ، درمناطق جوآسمان چه کسی حکومت میکند بدون اینکه بمن پاسخ بدهد ویا ظاهر کند که سخن مرا شنیده است داخل غار مخصوص خودش شد ومعاون اوهم بدنبالش رفت .

آیا چه مدت دیگر اپووانت دراین‌کوه میماند ؟ نمیدانستم .

معهذا متوجه شدم که بعدازظهر روز سوم اوت عملیات تعمیر وتجدیدنظر های ضروری پایان یافت و مخزن‌های اپووانت را مملواز انرژیهای لازم نمودند .

بعد معاون وهمکار دیگر لوازم ضروری‌ازقبیل‌صندوقهای‌خالی و بقایای تخته‌ها وقطعات چوب رادرانبار جابجا نمودند درزیراین اثاثیه توده‌ای ازعلف خشك انباشته شده بود بنظرم رسید که رابور قصد داشت ازاین‌جا کوچ کند ودیگر باینجا مراجعت نخواهد کرد .

بطورقطع‌اومیدانست که توجه‌مردم باین کوه جلب شده‌وممکن است برای دست یافتن بآنجا دست باقدامات جدی بزنندآیا فکر نمیکرد که احتمال دارد یك روز اقدامی راکه برای بالاآمدن ازاین کوه کرده‌اند تجدید نمایند وپناهگاهش راکشف کنند پس لازم بود کوچکترین آثار را دراین محل محو کند .

دراینوقت آفتاب درپشت کوه‌ها از نظر ناپدید شده بود وآخرین شعاع طلائی آفتاب قله کوه بلاك روم راکه درسمت شمال شرقی واقع بود روشن میساخت .

بطورمسلم اپووانت انتظارفرارسیدن‌شب را داشت که پروازخود راآغاز کند و هیچکس نمیدانست که این دستگاه عظیم از اتوموبیل به کشتی واز کشتی به‌هواپیما تغییرشکل پیدا میکند .

تاامروزهیچکس اورا درفضای آسمان ندیده بود وتاروزی که‌این آقای دنیا قصد نمی کرد که تهدیدات خود را بموقع اجرا بگذارد نبایستی کسی بداند که زبردریائی به‌هواپیما تبدیل شده است .

نزدیك ساعت نه تاریکی غلیظی سرتاسر محوطه را احاطه کرده

بود ، يك ستاره‌غير ازابرهای سياه ديده نمی‌شد كه گوئی ازطرف‌مشرق دراثروزش باد پراكنده و دراين محيط توده شده‌است وتاريكی درآن حال بطوری بود كه سطح درياوساختمانهای شهرها ديده نمی‌شد دراين اثنا معاون بتوده تخته‌ها وعلف‌ها خشك كه در وسط محوطه انباشته‌شده نزديك گرديد و آتشی دروسط‌آن گذاشت ودورشد .

دريك لحظه تمام آن توده آتش گرفت ودر بحبوحه دودسياه و تاريك جرقه‌هايی بارتفاعات بالا صعود می كرد .

يكبارديگرساكنين مورگانتون‌وپليزنت كاردن تصورنمودند كه قله‌های آتش فشان كوه مشتعل شده وخود را درخطر يك زمين لرزه و آتشفشانی مجدد يافتند .

من بانظری حيرت زده باين حريق تماشا می كردم جرقه‌ها و صداهای آنرا می‌شنيدم. رايور كه روی‌پل‌اپووانت ايستاده‌بودبه‌جرقه‌ها تماشا می كرد وآن دو همكار آنچه كه مواد قابل اشتعال بود دروسط آتش مياناختند .

كم كم شعله‌های آتش روبه نقصان گذاشت ومقداری خاكستر و تخته‌های سوخته‌وسكوت‌محض درآن فضای وسيع برجای ماندناگهان احساس نمودم كه كسی بازويم راگرفت ، معاون مرا بطرف دستگاه فضا نورد كشاند ، مقاومت بی‌نتيجه بود وازآن گذشته می‌فهميدم رفتن باآنها بهترازاين محوطه خلوت بدون وسيله زندگی باقی بمانم

به‌محض‌اينكه به‌پل كشتی‌رسيدم معاون وهمكارش نيزسوارشدند يكی ازآنها درجلو وخودش باطاقهای ماشين شد كه بوسيله چراغهای بوق روشن نمودونورآن بخارج نفوذمی كرد واردشد من‌چاره‌ای‌نداشتم

جزاینکه درته کابین خودم بمانم زیراآنها دررا بروی من بسته‌بودند درحالیکه دردفعه سابق وقتی که‌ازنیاگارمیآمدیم درب بازبودومیتوانستم همه جارا به‌بینم بااین حال اگر چه نمیدانستم در داخل کشتی چه ـ میگذارد لااقل صدای ماشین را می‌شنیدم .

احساس نمودم که دستگاه آهسته اززمین بلندشد وتماس خود را بازمین قطع کرد ، ابتدا تکان‌های مختصری داده شد سپس باحرکت توربین‌های تحتانی سرعت بیشتری گرفت در حالیکه بالهای بزرگ و بلندش بنای حرکت گذاشت .

بااین ترتیب ، اپووانت قله کوه ، غول‌عظیم‌را ترك گفت وخود را دراختیار فضاانداخت ومانند مرغی سبکبال برفراز رشته جبال کوه آبـی و آلگانی بنای پرواز گذاشت مناطق و ارتفاعـات جو را ترك نخواهد کرد .

ولی بکدام طرف میرفت ؟

آیا درپروازخودبرفراز کارولین شمالی واقیانوس اطلس‌خواهد رفت ، یابرعکس قصد اوبسمت مغرب واقیانوس کبیرخواهد بود؟ آیا بسوی جنوب وخلیج مکزیك سفر نخواهد کرد ؟

نمیدانم وقتی روزفرابرسددر کدام نقطه وبرفراز کدام اقیانوس خواهم بود چندین ساعت گذشت واین ساعت چقدر بنظرم طولانی آمد بطوریکه درخواب هم نمی‌توانستم این ساعات انتظاررا ازیاد ببرم زیرا خواب‌هم‌برای من‌یك نوع‌التهاب بود که سراسروجودم رافرامیگرفت احساس می کردم‌دردنیائی غیرحقیقی وبرپشت یك حیوان‌آسمانی‌سوار شده‌ام ونمیدانستم بااین سرعتی که پیش میرود تافردا صبح بکدام‌نقطه

از کشور پهناور امریکا برسد .

بیاد مسافرت تاریخی وباور نکردنی ، آلیانوس ، میافتادم که ولدون انستیو،ماجرای آنرا ازروی خاطرات آنکل پرودنت درجراید کشور انتشارداده بود بطور مسلم آنچه راکه رایورفاتح باآن دستگاه ناقص خود درفضا انجام داده بود بااین خلبان نیرومند ودستگاهی که بمراتب‌از آن کاملترساخته شده بود کسی که‌خودرا صاحب‌ومالك‌دریاها وفضا میدانست انجام میداد .

باالاخره اولین نور آفتاب کابین مرا روشن ساخت آیا اکنون که‌روزفرارسیده بمن اجازه خواهند داد از کابین خود خارشده ومانند روزهای پیش جای همیشگی خودرا اشغال نمایم .

دررا فشاردادم ،گشوده شد .

ازجا بلندشدم ، دراطراف اپووانت دنیائی از دریا بود ، ازفراز اقیانوسی پروازمی کرد ، ارتفاع آن شاید در حدود صد ودوازده هزار مایل بود.

رایوردراطاق ماشین‌ها کار می کرد ، معاونش درسکان ودیگری دردکل انجام وظیفه می کرد .

بمحض اینکه ببالای پل آمدم آنچه را که درجریان مسافرت هوائی ازنیاگاراتاکوه غول‌عظیم که دراطراف بهم‌می‌خورد وتوربین‌ها باکمك سیلندر پهلوها را حرکت میداد تماشای جالبی بود .

ازوضع گردش آفتاب‌درچند درجه بالای افق اینطور بنظرم‌رسید که بطرف جنوب میرویم واگراین خط‌السیر همانطور که بیش گرفته بود تغییرپیدا نکندچندساعت بعد بمناطق خلیج مکزیك‌خواهیم‌رسید.

روز بسیار گرمی درزیر ابرهای سیاه که ازسمت مغرب میامد شروع شده بود مثل اینکه احتمال طوفان شدید هوا از نظر رایور هم دور نماند زیرا درحدود ساعت هشت وقتی که بروی پل آمد بجای معاون نسبت و فرمان رابدست گرفت .

شاید بیادش میاید که درهمین نقاط بود که آلیانوس دچار طوفان شدو نزدیك بود سر نگون شود واگر در آن روزمهارت لازم بخرج نداده بود خطر شدیدی مواجه می‌شد .

مسلم بود کاری را که اقیانوس نمی‌توانست انجام داد این هواپیما ازعهده‌اش برمیامدومجبور بودپروازدرارتفاعات زیاد را که ناچارمی‌شد باعوامل آن نبرد کند ترك کند ودرسطح دریا پائین خواهد آمد و بطور مسلم درارتفاعات کمتر بهترمیتوانست تعادل خودرا در مقابل طوفانهای شدید حفظ کند .

از آن گذشته دراثر بعضی علامات که شاید بکمك دستگاه تعیین درجه هوا برای او ممکن بود رایور دانست که تا چند لحظه دیگر باطوفان شدیدی روبروخواهد شد .

بنابراین فرمان پرواز راخودش بدست گرفت ودربعدازظهر آن روزچون پیش‌بینی طوفان رانموده بود بسطح دریا نشست و بصورت زیر دریائی در آمد ودر آن واحدوضع خودرا بطوری تغییرداد که‌توانست‌از خطر نجات پیدا کند .

محیط آب کاملا ساکت وخلوت بود وتاچشم کار می کرد ازدور هیچ نوع کشتی یا قایق ماهی گیری بنظرنمیرسید .

شاید درمدتی که درهوا پرواز کرده بود کسی اورا ندید ، بعداز

ظهرهم حادثه‌ای پیش نیامد و اپووانت تا سرعت کمتری روی آب راه میرفت .

نمیدانم قصد کاپیتان کجابود،حدس‌زدن آن‌امکان نداشت‌درحال عبور این خط‌السیر سواحل آنتیل بزرگ بعدکناره های ونزوئلا کلجی را میدیدم اما شاید فرداشب برای گذاشتن از تنگه گواتمالا و نیاگار مجبورشود که بازهم راه هوائی را پیش بگیرد تابتواند بـآن جزیره ناشناس همیشگی برود .

هنگام عصر آفتاب درافق سرخ رنگی درحال غروب بود دریابا امواج خودمیدرخشید واپووانت ناچاربود باسرعت بیشتری این‌مسافت را طی کند .

چندلحظه بعد شاید بنا بدستوررایوربود که مرا دومرتبه‌بداخل کابین کشاندند ودررا برویم بستند ودقیقه‌ای بعد ازحرکتی که ببدنه دستگاه داده شد دانستم که قصد دارد زیر آب برود و درحقیقت حدس من‌درست بود ودقیقه‌ای‌نگذاشت که خودرا دراعماق دریا مشاهده‌نمودم چون خیلی خسته شده بودم برای خوابیدن روی تخت دراز کشیدم و این واقعه‌خوابی آرام بدون اینکه با اشباح و خیالات درهم باشد مرا فرا گرفت .

چون‌بیدارشدم ، البته نمیدانستم چند ساعت گذشته است ، کشتی اپووانت هنوزبروی آب نیامده بود .

این مانور بزودی تغییر یافت روشنائی روز همه جارا فرا گرفت وصداهای‌مخلفتی بگوشم رسید که‌درخلال سروصداهای آب‌وکار کردن ماشین شنیده می‌شد . ٥

ازکابین خارج شده وباطراف دریا خیره شدم ، طوفان شدیدی ازطرف شمال خرمن آغازشده بود ابرهای سنگین وسیاه بالا میآمد و بین آن گاهی روشنائی‌های برق فضارا روشن میکرد رعدوبرق باشدت تمام ازدوربگوش میرسید و کمی‌وحشت زده شده بودم وفکرنمیکردم این طوفان شدید باچنین سرعتی ازافق دوردست پیش بیاید و حملات آن بقدری شدید وطاقت فرسا بود که گمان نمیرفت کشتی ما بتواند مقاومت نماید ناگهـان بادی شدید فضارا از هم شکافت مانند این بود که با فشار خود توانسته است بخارات وابرهای آسمان را متفرق سازد اما لحظه‌ای بعد اثر باد در آب دریا تاثیر نمـود وامـواج آنرا بشدت تمام حـرکت داد و این امواج گاهی چنان وسیع بود کـه در خط‌السیر اپووانت بگذشت واورا چون گلوله توپ باطرافمیانداخت.

فقط یك راه برای آنها باقی بود کـه دستگاه خـودرا دومرتبه بزیردریائی تبدیل‌نماید ومستقیماً درچندمتری زیر آب آرامش‌بیشتری بدستمیآوردند مقابله‌بایك چنین طوفان شدید ازحزم واحتیاط خارج بود وخطر نابودی داشت .

رایور در بالای کشتی جلو فرمان ایستاده بود منهم منتظر بودم که فرمان بدهند داخل کابین شدم .

اما این فرمان داده نشد وحتی برای فرورفتن درآب احترامی بجا نیاورند .

کاپیتان با چشمهائی مشتعل وغیرطبیعی دربرابر طوفان ایستاده وبانظری حاکی ازبی‌اعتمادی چون کسی که‌میداند دراین نبرد پیروز

خواهد شد بحرکت وپیشروی طوفان نگاه می کرد .

لازم بود که بدون فوت وقت بزیر آب برود اما رایور حاضر نشد این فرمان را بدهد .

خیر او همانطور حالت نخوت وخودبینی خود را حفظ کرده و مانند موجود توانا وپرقدرتی بود که تصور میکـرد قدرت او مافوق تمام عوامل طبیعت است .

چون من اورا باین حالت میدیدم باوحشتی زایدالوصف ازخود می‌پرسیدم آیا این مرد یکی ازموجودات خارق‌العاده‌ای هست که از دنیاهای دیگر آمده است .

این کلماتی بود که در آن حال‌ازدهانش خارج می‌شد ودرخلال طوفان بگوش همه میرسید ومی گفت :

من رایور هستم .. رایور صاحب ومالك دنیا .

حرکتی بخود داد تا معاون و همکارانش معنی آنرا دانستند ، فرمانی بود که همکاران دیوانه‌اش ناچار باجرای آن بودند .

بالهای بزرگ از هم باز شد و دستگاه عظیم مانند آن روز کـه می‌خواست ازحمله آبشار نیاگارا نجات یابد بهوا پرواز نمود اما این بار برخـلاف دفعهٔ اول ناچار بود در مقابل این طـوفان شدید در فضا پرواز کند .

هواپیما ازوسط هزاران رعد و برق ودرخلال سروصداهای آن پیش میرفت ، درآسمانی که برق شدید آنرا روشن وسرخ کرده.بود وبا سرعتی عجیب‌درجلو رعد وبرق که هر آن ممکن‌بود اوراخاکستر

نماید حرکت می کرد .

حالت ظاهر رایور کوچکترین تغییری نکرده بود درحالیکه فرمان را بیکدست ومیله رگولاتور دردست دیگرش بود بال هواپیما بشدت تمام بهم میخورد ودستگاه را باقدرتی عجیب از بین طوفان بجلو می کشید در حالیکه تخلیه نیروی الکتریسته برق از نقطه‌ای بنقطه دیگر انجام می گرفت لازم بود که این رعدوبرق برسرش فرود آید ومانع شود ازاینکه دیوانه زنجیری همه‌را درکام رعد وبرق نابود سازد لازم‌بود اورا مجبوربپائین آمدن کنند تا درزیرآب بتواند ساعتی چندآرامشی راکه درروی‌آب یا درفضای بیکران وجود ندارد بدست بیاورد .

درآنجا درزیرآب میتوانست آنقدر صبر کندتا این رعد و برق واین طوفان شدید پایان بپذیرد .

اما او نمیخواست این کاررا انجام دهد دراینوقت بود که تمام قوایم درمغز جمع شد . آری این دیوانگی محض بود که دریك چنین موقع خطرناك ازاعمال‌مرد خطرناکی که خودرابالاترازهمه میدانست وقانون اورا مردیٔ خارج ازقانون تشخیص داده بود جلوگیری‌بعمل نیاید لازم بود من که پلیس هستم این وظیفه بزرگ را انجام دهم و مانع شوم که این مرد خطرناك دنیائی را بآتش بکشد .

بدون اینکه فکر کنم آنها سه‌نفرند من یك‌نفر وبرفرازاقیانوس عظیم قرآردارم باحرکتی سریع بطرف‌اورفتم وفریاد کشیدم .

بنام قانون ترا ....

اما ناگهان دراین لحظه اپووانت مانند اینکه‌تحت جریان برق شدید قرارگرفته تکان سختی خورد تمام قسمت بدنه‌اش چون آدمی که‌روی تخته برسطح امواج‌آب تکان‌میخورد بلرزش‌در آمد ودستگاه هواپیما ازهرطرف مورد تصادم طوفان قرار گرفت .

اپووانت باضربات پی‌درپی گرفتار صاعقه شد بالهایش ازدوطرف گسیخته وبدنش بچندین قطعه شده دراعماق خلیج سرنگون گردید

آخرین کلام گارد خدمتکار

بعد از اینکه مدتی بیهوش بودم وبحال آمدم ، مسلماً نمیدانستم چندساعت دراین حال بوده‌ام ، جمعی ازملاحان را دیدم که دردرون یك کشتی ازمن پرستاری می کنند .

در بالای سرم یك افسر دریائی ازمن سئوال میکرد .

همه را برای شرح دادم و مسلماً کسانیکه این سخنان را ازمن می‌شنیدند شاید گمان می کردند که سروکارشان باکسی افتاده که در اثر سقوط ازآسمان هنوز عقل واحساس درستی ندارد .

من درساحل کشتی ، اوتاوا بودم کـه در خلیج مکزیك آمد و رفت می کردند وازخلیج مکزیك عازم ارلئان جدید بودند وبطوریکه برای من بیان کردند وقتی گـرفتار طوفان دریا شدند متوجه سقوط هواپیماشده وتوانسته‌بودند مرادرحال بیهوشی بکشتی‌خود حمل نمایند.

من نجات‌یافته بودم اما رایور وهمکارانش‌حوادث وعملیات‌خود

را دراعماق دریا برای همیشه نابود ساختند .

صاحب ومالك دنیا دراین حادثه طوفانی درحالیکه خودرا مافوق تمام دنیا میدانست از بین‌رفت واسرار ساختمان واختراع عجیب‌حریق را برای همیشه دراعماق دریا مدفون ساخت .

پنج روز بعد کشتی اوتاوا بسواحل لویزیان رسید و صبح روز دهم اوت درساحل بندر پهلو گرفت .

پس از اینکه ازافسر وکارکنان کشتی خدا حافظی نمودم سوار قطاری که عازم واشنگتن‌بود شدم که‌هرچه‌زودترخودرا بآنجا برسانم.

بعداز ورود ابتدا باداره پلیس رفتم ومی‌خواستم قبل از دیدن هر کس رئیس خودرا ملاقات کنم .

به‌محض‌اینکه دربازشد نمی‌توانم بگویم که‌حیرت وتعجب‌آقای وارد ازدیدن‌من چقدربوداوهرگز نمی‌توانست باور کند بعدازگزارش که مأمورین گفته و اطمینان داشته از بین رفته‌ام خود من زنده‌ام از روزیکه از اینجا حرکت نمودم آنچه برمن گذشته و شاهد آن بودم برای‌اوتعریف کردم ، تعقیب کشتی‌ها دردریا ، پرواز اپووانت ازفراز آبشار عظیم نیاگارا وتوقف چند روزه درقله کوه غول عظیم وحادثه طوفان ورعد و برق هوا درآسمان خلیج مکزیك ودرپایان تمام این ماجراها دانست که دستگاه اختراعی رابوز همانطور که میتوانست در روی آب وزیر دریا حرکت کند درفضای لایتناهی هم چون یك مرغ سبکبال پرواز می کند .

درواقع کسی که توانسته است یك چنین‌اختراع بزرگ بکند

آیا استحقاق آنرا نداشت کـه خود را صاحب ومالك دنیا بداند ولی ازطرف دیگر جان تمام مردم روی زمین در معرض خطر قرار دارد هر لحظه دیوانگی اومیتوانست باعث مخاطره شدید بشود .

همان کبر و نخوت که‌درو جود این مرد میدیدم اورا بر آن‌داشت که در نهایت خودخواهی که‌درفضای‌وسیع آسمان برعلیه‌خطرناکترین عوامل طبیعت به نیرد برخیزد واین‌خود یکی ازمعجزات بزرگ بود که توانستم زنده وسالم از چنین خطری کـه جان همه را در مخاطره افکنده بود نجات یابم .

آقای وارد بزحمت میتوانست سخنان مرا باور کند ، بمن گفت :

بالاخره استرك عزیز بحمدالله سلامت بر گشتید واین خیلی‌مهم است کسی که با رایبور فاتح دریك‌جازند گی کرده باشد بعنوان‌قهرمان روز شناخته خواهد شد اما خدا کند که مشاهده این عجایب مانندآن دیوانه ، مغز ترا خراب نکرده باشد .

جواب دادم خیر آقای وارد ، ولی باور کنید که هیچکس مانند من نمی‌توانست بااین کنجکاوی اسراری بزرگ را کشف نماید .

ـ استورك منهم قبول دارم، اسرارقله کوه غول‌عظیم وتغییرشکل یافتن کشتی اپووانت‌همه اینها راشما کشف کردید اما افسوس که‌اسرار این آقای دنیا برای همیشه باخودش ازبین رفت .

همان روزعصرروزنامه‌های ایالات متحده‌امریکا حادثه مسافرت مرا که به‌حقیقت بستگی داشت انتشار دادند وبطوریکه آقای وارد می گفت من بنام قهرمان روزشناخته شدم .

یکی از آنها می گفت :

بوسیله آقای استرك بازرس اداره پلیس کشور امریکا رکورد پلیسهای دنیا را شکسته ودرحالیکه درسایر کشورهای جهان دزدان را درزمین ودریا تعقیب می کنند استرك بازرنگی و مهارت خود توانسته است درسطح دریا وزیر دریاهاودرفضای آسمان‌ها جنایتکاران رادنبال نماید

کاری راکه من انجام داده بودم امری فوق‌العاده بود وشاید در قرن‌های آینده پلیس‌های دیگراین‌قبیل پشت‌کار وسرسختی رابرنامه کار خود قراردهد .

دیگر معلوم است وقتی که بمنزل خود واقع در کوچه لویك ـ استریف رفتم‌در آنجا خدمتکارسالخورده‌ام چه‌پذیرائی شایان ازمن‌بعمل آورد زن وفادار ازدیدن من چنان بهت زده شده بود که ازشدت شادی وشعف سرازپا نمی‌شناخت وپس‌از اینکه داستانم را شنید درحالیکه اشك درچشمانش پرشده بود شکرخدارابجاآورد که بامرحمت خود مرا از چنین خطربزرگ نجات داده است .

می گفت دیدید حق بامن بود وراست می گفتم :

ـ آری ازاینکه می گفتیدقله کوه غول عظیم پناهگاه‌شیاطین‌است

ـ مگر رایورشیطان نبود آری غیرازاین نمی‌تواند باشد رایور یك شیطان واقعی بود .

پایان